پرسش و پاسخ‌هایی
پیرامون سلفیّت

**به قلم:**

**علاء بکر**

**برگردان:**

**ابوخالد عبدالله محمدی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | پرسش‌ و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیّت |
| **عنوان اصلی:** | أسئلة وأجوبة حول السلفية |
| **نویسنده:**  | علاء بکر |
| **مترجم:** | ابوخالد عبدالله محمدی |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری |
| **منبع:**  | سایت عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پیشگفتار 9](#_Toc440567355)

[پرسش و پاسخ‌هایی پیرامون سلفیّت 13](#_Toc440567356)

[س1: سَلَف و سلفیت به چه معناست؟ 13](#_Toc440567357)

[س2: سلفیت در اصطلاح به چه معناست؟ 14](#_Toc440567358)

[س3: مؤسس سلفیت کیست؟ 15](#_Toc440567359)

[س4: وقتی می‌گویند: (فقط منهج سلفی)، یعنی چه؟ 15](#_Toc440567360)

[س5: اصطلاح سلفیت از چه تاریخی است؟ سبب پیدایش آن چه بوده است؟ 16](#_Toc440567361)

[س6: برخی گمان می‌کنند سلفیت عکس العملی بود که بعد از ترجمهی کتاب‌های یونانی باستان در دوران عباسی، در مقابل جریان فکرِ عقلانی متکلمینِ مسلمان پدید آمد. آیا این سخن صحت دارد؟ 17](#_Toc440567362)

[س7: گاهاً گفته میشود: (سلفیتِ قبل از اختلافات) و (سلفیتِ بعد از اختلافات) این تعبیر به معناست؟ اهمیت ایده‌ی مورد نظر چیست؟ 19](#_Toc440567363)

[س8: چرا با وجودی که واژهی سلفیت در قرآن و سنت نیامده است، به آن نامگذاری شده‌اند؟ 22](#_Toc440567364)

[س9: آیا اسم «سلفیت» جایگزینی برای اسم «اهل سنت و جماعت» به حساب می‌آید؟ 24](#_Toc440567365)

[س10: تغییر و تحولاتی که بعد از عهد رسولص تا زمان پیدایش اصطلاح سلفیت بر مسلمانان گذشت، کداماند؟ 24](#_Toc440567366)

[س11: حدیث «الفرقة الناجیة: گروه نجات یافته» را ذکر کرده و وجه دلالت آن را بیان نمایید. 26](#_Toc440567367)

[س12: حدیث«الطائفة المنصورة: گروه یاری شده» را ذکر کرده و آن را توضیح دهید؟ 28](#_Toc440567368)

[س13: منظور از «قواعد منهج سلفی» چیست؟ 29](#_Toc440567369)

[س14: استدلال به قرآن و سنت، به چه معناست؟ 30](#_Toc440567370)

[س15: اهل سنت معروف به این هستند که از نظر علم و عمل و اقتدا به سنّت پایبند هستند؛ مگر سنّت در شریعت اسلامی دارای چه جایگاهی دارد؟ و آیا سنّت مکمّل قرآن است؟ 31](#_Toc440567371)

[س16: برای توضیح بیشتر مسئله(ی تبعیّت از سنّت) می‌توانید مثال‌هایی ارائه نمایید؟ 33](#_Toc440567372)

[س17: برخی از نویسندگان معاصر، سنّتِ نبوی را انکار می‌کنند و مدعی هستند قرآن کریم برای مردم کافی است و خود را اهل قرآن مینامند؛ حکم آنان چیست؟ 35](#_Toc440567373)

[س18: مقدم نمودن «نقل بر عقل» به چه معناست؟ 37](#_Toc440567374)

[س19: آیا میتوان تصوّر نمود میان دلیل عقلی و نقلی تعارضی وجود دارد؟ 38](#_Toc440567375)

[س20: منظور از«تأویل» در نزد متکلمین چیست؟ 39](#_Toc440567376)

[س21: «تحریف» به چه معناست؟ 40](#_Toc440567377)

[س22: رویگردانی از (تأویلِ کلامی)، به چه معناست؟ 40](#_Toc440567378)

[س23: چرا روش متکلمین که با دلالیل عقلی، نصوص شرعی را تأویل می‌کنند، باطل دانسته و رد می‌نمایید؟ 42](#_Toc440567379)

[س24: این که می‌گویند: شریعت مطالبی می‌آورد که عقل‌ها را حیران میکند ولی جزو محالات نمی‌باشد، چیست؟ 42](#_Toc440567380)

[س25: چرا سلفی‌ها پیوسته و مدام از روش متکلمین رویگردانی میکنند؟ 43](#_Toc440567381)

[س26: آیا از سلف صالح در مذمّت و نکوهش علم کلام و پرداختن به آن، اقوالی نقل شده است یا خیر؟ 44](#_Toc440567382)

[س27: آیا هر نوع تأویلِ ادله‌ی شرعی، مطلقاً مردود است؟ 48](#_Toc440567383)

[س28: یک بار دیگر می‌پرسیم: شناخت قواعدِ روش یا رویکرد سلفی چه اهمیتی دارد؟ 49](#_Toc440567384)

[س29: به طور خلاصه روش سلفِ صالح در اثباتِ اسماء و صفات الاهی، چگونه است؟ 50](#_Toc440567385)

[س30: آیا تفویض(سپردن معنا به الله)در اسم‌ها و صفات الاهی، از روش سلف است؟ 52](#_Toc440567386)

[س31: منظور از کیفیّت در اسماء و صفات چیست؟ 53](#_Toc440567387)

[س32: منظور از تعطیلِ صفات چیست؟ 54](#_Toc440567388)

[س33: تشبیه و تمثیل به چه معناست؟ 55](#_Toc440567389)

[س34: چه دلیلی وجود دارد که گواه بر فضل صحابه ش باشد و اثبات کند آنان دین را از آیندگان بهتر فهمیده‌اند؟ 55](#_Toc440567390)

[س35: پایبندی به فهمِ سلفِ صالح به چه معناست؟ 60](#_Toc440567391)

[س36: اهداف دعوت سلفیت کدام است؟ روشِ دعوت، برای تحقق این اهداف کدام است؟ 61](#_Toc440567392)

[س37: چرا سلفی‌ها در دعوت به‌سوی اللهأ، توحید را بر همه چیز مقدّم میدارند؟ 66](#_Toc440567393)

[س38: حکمِ خواندن (کمک طلبیدن از) غیر الله چیست؟ 68](#_Toc440567394)

[س39: حکم بنای مسجد بر قبرها را با دلیل توضیح دهید؟ 69](#_Toc440567395)

[س40: حکم کسی که خود را به دعوت سلفیت منتسب نمیداند و انتسابش به دیگر گروه‌هاست چیست؟ و آیا گروه‌های غیر سلفی از فرقه‌های گمراهاند که وارد آتش می‌شوند؟ 71](#_Toc440567396)

[س41: منظور از ((شمولیت دعوت به‌سوی الله ﻷ)) چیست؟ 72](#_Toc440567397)

[س42: خیلیها ادعا دارند که در دعوت به سوی الله متعال، تمام امور را مدّ نظر دارند، اما در عمل و حقیقت چنین نیستند؛ نشانههای منافاتِ شمولیت در دعوت چیست؟ 74](#_Toc440567398)

[س43: فرق بدعتِ حقیقی با بدعتِ اضافی چیست؟ مثالی بیاورید. 76](#_Toc440567399)

[س44: چرا سلفی‌ها در کنار تعلیم واجبات و فرایض دینی و تعلیم مسایل توحید و عقیده، بر نشر سنّت‌ها، مستحبات، بیان احکام و عمل به آنها حریص هستند؟ 77](#_Toc440567400)

[س45: چرا میان مسلمانان اختلاف است؟ راه علاج و درمان اختلافات چیست؟ 79](#_Toc440567401)

[س46: سلفی‌ها متهم به واپسگرایی و بازگرداندن امت به عقب، و متهم به تشدد دینی و عدم پذیرفتن پیشرفتِ مادّی و فرهنگ اروپایی و مدرنِ مدنی هستند، چه جوابی دارید؟ 81](#_Toc440567402)

[س47: از نظر سلفی‌ها نوسازی و تلاش دینی چگونه صورت می‌گیرد؟ 83](#_Toc440567403)

[س48: از نشانه‌های بارز دعوت سلفیت، آسان نمودن پایبندیِ علمی و عملی به اسلام است، میتوانید در این مورد توضیح دهید؟ 85](#_Toc440567404)

[س49: دیدگاه سلفی‌ها نسبت به جریانات اصولگرا و معاصر چیست؟ آیا میان این دو گرایش منافاتی وجود دارد؟ 86](#_Toc440567405)

[س50: آیا ضوابطی وجود دارد که برای جمعِ میان اصالت و معاصر بودن و محقق کردنِ روش سلفی و برخورد به روش سلفی در عصر حاضر، آن را مراعات کرد؟ 88](#_Toc440567406)

[س51: آیا می‌توانید برخی از اشتباهاتی که جوانانِ بیداری اسلامی گاهاً به اسم حفظِ اصالت و گاهی به اسم معاصر و بهروز بودن مرتکب می‌شوند را، نام ببرید؟ 90](#_Toc440567407)

[س52: وجه اختلاف سلفیت با دیگر گرایشهای معاصر در چیست؟ و این وجه اختلاف چه ارتباطی با اسلام دارد ؟ 91](#_Toc440567408)

[س53: حکم امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ 92](#_Toc440567409)

[س54: آیا شرط است برای امر به معروف و نهی از منکری که قبلاً رخ داده است، از امام یا نایبش مجوّز داشت؟ 92](#_Toc440567410)

[س55: آیا کسی غیر از عالمِ مجتهد هم می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند؟ 93](#_Toc440567411)

[س56: در روزگار ما بحث تکفیر به اوج خود رسیده است، آیا جایز است مسلمانی، مسلمان دیگر را کافر بخواند؟ 94](#_Toc440567412)

[س57: گفتید: تکفیر باید طبق ضوابط شرعی باشد. اگر ممکن هست با توضیح و تفصیل این ضوابط و کیفیتِ اجرایی کردن آن را بیان کنید. 96](#_Toc440567413)

[س58: توضیح دهید چه وقت می‌توان تکفیرِ معین و چه وقت تکفیرِ غیر معین نمود؟ 99](#_Toc440567414)

[س59: نمونه‌هایی از اقوال و دیدگاه علمای سلفیِ معاصر مبنی بر پیروی از اهل سنت در عدمِ تکفیر مسلمین را نام ببرید. 101](#_Toc440567415)

[س60: جهاد فی سبیل الله چیست؟ حکم و کیفیت آن چگونه است؟ 102](#_Toc440567416)

[س61: چه وقت جهاد فی سبیل الله بر هر مسلمان فرض عین می‌گردد؟ 105](#_Toc440567417)

[س62: آیا خروج و شورش علیه حاکمان، جهاد فی سبیل الله محسوب می‌شود؟ 105](#_Toc440567418)

[س63: اگر کسی از مسلمانان کافر شد، چه کسی باید حکم ارتداد را بر او اجرا نماید؟ 106](#_Toc440567419)

[س64: چه وقت جایز است امام را از کار برکنار نمود؟ این کار چگونه صورت می‌گیرد؟ 106](#_Toc440567420)

[س65: چند نمونه از کتاب‌هایی که مسئله‌ی ایمان و کفر و جریان حاکمیت را بر اساس روش و عقیده‌ی سلفی بررسی می‌کند را معرفی نمایید. 112](#_Toc440567421)

[س66: چرا سلفی‌ها به کوتاه کردن لباس و بلند نمودن ریش پایبند هستند و زنان خود را وادار می‌کنند که نقاب بزنند، تا با این کارها میان مردم انگشت‌نما شوند؛ حال آنکه تمام این موارد از مظاهر خارجی افراد است؛ در حالی که مهم عملِ قلب و درست بودنِ باور و اعتقاد است؟ 113](#_Toc440567422)

[س67: چرا پیروان دعوت سلفیت به کتُب ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی رحمهما الله بیش از کتاب‌های دیگر توجه می‌کنند؟ 120](#_Toc440567423)

[س68: چرا سلفی‌ها متهم‌اند که فقط از اساتید سلفی خویش علم می‌آموزند، آنها را بسیار بالا برده و از سخنان آنان سر بر نمی‌تابند، در نظر ایشان همیشه این اساتید درست گفته‌اند و تمام مسایل را میدانند؟ 122](#_Toc440567424)

[س69: چرا سلفی‌ها متهم به طعنه و عیب‌جویی در ائمه‌ی مذاهب چهارگانه و خُردهگیری بر آنان هستند؟ 124](#_Toc440567425)

[س70: می‌توانید نمونه‌هایی از اقوال ائمه که دیگران را به تحقیق و بررسی آراء و نظریات خود و آنچه با قرآن و سنت در تضاد است تشویق می‌کنند را، ذکر کنید؟ 125](#_Toc440567426)

[س71: سلفی‌ها متهم شده‌اند که قبل از رشدِ افکار جوانان مسلمان، شیفته‌ی آموزش دادن علوم گذشتگان به آنان هستند؛ که در نتیجه این جو‌انان از فراگیری علوم جدید و قبول آن منصرف می‌شوند، نظرتان چیست؟ 126](#_Toc440567427)

[س72: چند نمونه از کتاب‌هایی که جریان سنت و بدعت را بررسی کرده و اطلاع بر آن را آسان می‌گرداند، نام ببرید. 127](#_Toc440567428)

پیش­گفتار

 إنَّ الحَمدَ لله؛ نَحمَدُه، ونستَعینَهُ، ونَستغفِرُهُ، ونَعوذُ باللهِ من شُرورِ أنفُسنَا، وسَیِّئاتِ أعمَالنَا، مَن یَهدِهِ اللهُ فَلا مُضِلَّ له، ومَن یُضلِل فَلا هَادِیَ لَه. وأشهد أن لا إله إلا اللهُ وحدَهُ لا شریكَ لَهُ. وأشهد أنَّ محمَّداً عَبدُهُ ورَسُولُه. أللهم صلّ وسَلِّم وبَارِك عَلَیه.

جمله­ی ستایش­ها از آن اللهﻷ است. او را ستوده و از او کمک می‌طلبیم و خواهان آمرزشیم. از پلشتی­های روح و کردار زشتمان به او پناه می­جوییم. آن که را الله ﻷ راهنمایی کند، گمراه کننده­ای ندارد و هر که را او(الله) گمراه نمود هدایت­گری نخواهد داشت. گواهم که معبود بر حقی جز الله بی­همتا نیست؛ و گواهم که محمد ص بنده و فرستاده­ی اوست. معبودا بر او رحمت، مغفرت، سلام و برکت بفرست.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102].

 «ای کسانی که ایمان آورده­اید آن­چنان که باید از الله ترسید، از الله بترسید. و نمی‌رید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا١﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از معبودی بپرهیزید که هم­دیگر را بدو سوگند می­دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید، زیرا که بی­گمان الله مراقب شماست».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا٧١﴾ [الأحزاب: 70-71]. «ای مؤمنان! از الله بترسید و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه الله اعمالتان را اصلاح می­کند و گناهانتان را می­بخشاید. اصلاً هر که از الله و پیامبرش فرمان­برداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می­یابد».

أما بعد:

 فإنَّ أصدَقَ الحَديثِ كتَابُ الله، وخيرُ الهَديِ هَديُ محمدص، وشرَّ الأمورِ مُحدثاتِها، وكلَّ محدثةٍ بدعة، وكلَّ بدعةٍ ضلالة، وكلَّ ضلالةٍ في النار، وما قَلَّ وكَفَى خيرٌ مِمَّا كَثُرَ وأَلهَى، وإنَّ مَا تُوعَدون لآتٍ ومَا أَنتُم بمعجِزينَ.

 قطعاً راست­ترین سخن کلام الهی است؛ و بهترین روش، روشِ محمدص. بدترین کارها نوآوری دینی است؛ و هر نوآوری بدعت و هر بدعت گمراهی، و هر گمراهی در آتش است. کم ولی کافی، بهتر از زیادِ بیهوده است. یقیناً آن­چه وعده داده می­شوید آمدنی است و شما جلودارِ آن نیستید.

 الحمد لله جای بسی خوش­حالی است که می­بینیم حرکت سلفی رو به رشد است و هر روز پیروان آگاه­تر و عامل­تری به آن افزون می­گردد. بدون شک چنین اتفاقی دلِ دوست­داران کتاب و سنت و آنان که شیفته­اند که مردم به این دو مرجع تمسک جویند را، خنک می­نماید. و فقط رویکرد برخی افراد است که هر از گاهی نادانسته یا با سوء قصد، باعث تحریک اذهان عمومی شده و دل مردم را علیه سلفیت و سلفی­ها می­شوراند و با انتشار شبهه­ها و تهمت­ها پیرامون سلفیت حقد و کینه را در دل­ها می­کارند و شادمانی سلفی را مکدر می­کند.

 به سلفیت و سلفی­ها ستم­های فراوانی روا داشته شده است. علی­رغم تمام این مصائب و سختی­های سلفی­ها به صورت مستمر بر روش و برنامه­ی اهل سنت و جماعت که پیش از ایشان بودند گام می­نهند. درست همانند سلف صالح خویش به نشر حق و حقیقت و ردِّ شبهه­های باطل می­پردازند. سنت را یاری نموده و بدعت را از بیخ و بُن برمی­کَنند. شیفته­ی اتّحاد و انسجام مسلمانان­اند و تفرقه و تشتّت را دور می­رانند. و چاره­ای جز همیاری و مشارکت در دفع شک و شبهه­ها و دفاع از رویکرد سلفی با ادلّه و برهان وجود ندارد.

 سلفیت به عنوان یک برنامه و روش در انحصار و اختیارِ قشر خاصی از جامعه نمی­باشد. زیرا سلفیت یعنی اسلام بر مبنای فهم قرون اول. که شامل صحابهش تابعین و تبع تابعین رحمهم الله و کسانی که در هر زمان و مکانی در مسیر ایشان ره پیموده­اند­، می­باشد. لذا اگر ما از سلفیت دفاع می­کنیم، قبل از دفاع از افراد، مدافع و پشتیبان منهج و رویکرد سلفیت هستیم. و این نوشتار تلاشی­ ناچیز است که بسیار روشن و واضح به برخی از قضایا و جریانات که در مدارِ سلفیت می­چرخد، پرداخته­ام و شبهه­ها و اباطیلی که در مورد این روش وجود دارد را لِه کرده و زیر پا نهاده­ام.

برآن شدم برای تشویق و برانگیختن خوانندگان این نوشتار را به صورت سوال و جواب تقدیم دارم.

 از الله ﻷ خواهانم مرا توفیق دهد و عملم مورد قبولش واقع گرداند. و امید آن دارم، کسی که از این نوشته سودمند گشته است، پشت سر برایم دعای خیر نماید تا در روز رستاخیز برای من و خودش سودمند باشد.

 از استاد بزرگوار یاسر برهامی کمال تشکر و قدردانی را دارم که با رهنمودها و تأییدات خویش یارای بنده بوده­اند. الله از علمش ما را بهره­مند گرداند و از جانب ما برایش خیر عطا فرماید.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمین. وصلی الله علی محمد وآله وصحبه.

علاء بکر

جمادی الآخرة 1422هـ. سپتامبر 2001م

پرسش و پاسخ‌هایی
پیرامون سلفیّت

س1: سَلَف و سلفیت به چه معناست؟

کلمه­ی السَّلَفِیَّة، مصدر صناعی[[1]](#footnote-1) است که در آخرش یاء و تای مؤنث آمده است. اصل کلمه السَّلَف می­باشد.

سَلَفَ یعنی پیش افتاد. و السَّالِف به معنای پیشین، قبلی و سابق می‌باشد.

 و سَلَفُ الرَّجُل، به معنای ((پدران پیشین شخص)) می­باشد. همچنین سَلَفْ به معنای پدران پیشینِ شخص و خویشاوندان وی که از او مُسن­تر و محترم­تر هستند نیز، می­آید[[2]](#footnote-2).

 الله متعال می­فرماید: ﴿وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَ﴾ [النساء: 22]. «و با زنانی ازدواج نکنید که پدرانتان با آنان ازدواج کرده­اند، مگر آن­چه که پیشتر رخ داده است».

﴿وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَ﴾ [النساء: 23]. «و این که دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آن چه گذشته است».

﴿عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَۚ وَمَنۡ عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنۡهُۚ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ﴾ [المائدة: 95]. «الله از آن چه در گذشته رخ داده است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس دوباره برگردد، الله از او انتقام می‌گیرد و الله توانا وانتقام گیرنده است».

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ﴾ [الأنفال: 38]. «به کافران بگو: اگر دست بردارند، گذشته­ی اعمالشان بخشوده می‌شود».

 اما از منظر تاریخی به صحابهش، تابعین و تبعِ تابعین رحمهم الله و هر کس که بر مبنای قرآن و سنت صحیح عمل نماید، سَلَف گویند. و کسی که با اندیشه و نظرِ شخصی خویش با کتاب الله و سنت مخالفت نماید، حتی اگر در میان صحابه، تابعین و تبع تابعین هم زندگی کرده باشد، سلفی نامیده نمی­شود.

**س2: سلفیت در اصطلاح به چه معناست؟**

 به باور و اعتقاد صحابهش، تابعین که به نیکی از ایشان پیروی نمودند، تبع تابعین، ائمه­ی دین که مردم آنان را به امامت قبول دارند و بزرگی ایشان در عرصه­ی دینی مشهور است و علما نسل در نسل سخن ایشان را پذیرفته و نقل کرده اند، مانند: ائمه­ی اربعه، سفیان ثوری، ابن مبارک، نخعی، بخاری، مسلم، اصحاب سنن(نسائی، ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و ...) سلفیت گویند. هرگز به اندیشه و باور آنان که متهم به بدعت هستند و یا به صفتی ناخوش­آیند مشهور شده اند، همانند: خوارج، روافض[[3]](#footnote-3)، مرجئه، جبریه، جهمیه و معتزله، سلفیت نمی­گویند[[4]](#footnote-4).

 لذا هر کس خود را به عقاید و فقه علمای نامبرده ملزم کند، به آنان منتسب است. هر چند میان شخص مذکور و سلف، فاصله­ی زمانی و مکانی فراوانی موجود باشد. و هر کس با ایشان از درِ مخالفت در آید، هر چند در میان سلف زیسته باشد و هم­زمان و مکان ایشان باشد، در زمره­ی آنان نیست.

**س3: مؤسس سلفیت کیست؟**

 سلفیت دست­آورد بشر نیست؛ خودِ اسلام است. قرآن است و سنت با فهم و برداشت صحیح در علم و عمل. سلفیت یعنی تمسک به اسلامِ دوران نبوت و پایبندی به عقیده و اندیشه­ی صحابه­­ی رسول ص.

**س4: وقتی می­گویند: (فقط منهج سلفی)، یعنی چه؟**

 یعنی قبول و عمل به خواسته­های روش سلفی. هیچ راهی برای برپایی امت اسلامی جز بازگشت به اسلام نیست. مصدر و منبع اصلی اسلام، قرآن و سنت است. بهترین و کامل­ترین تطبیق و اجرای قرآن و سنت، در نسل صحابهش و کسانی بوده است که در مسیر ایشان گام نهادند. از این رو سلفیت یعنی بازگشت با اسلام و سرچشمه­ی زلال و پاکش با بهترین و کامل­ترین برداشت.

 رسول اللهص به ما خبر داده است که برایمان برنامه­ای باقی گذاشته است که اگر بدان چنگ آویزیم، هرگز بعد از ایشان گمراه نخواهیم گشت و آن: کتاب الله و سنت است. ما را دستور داده است به سنت ایشان و سنت صحابه­ی بعد از وی تمسک جوییم. هر کس چنین کند در هنگام بروز اختلافات و پراکندگیِ امت از نجات یافتگان خواهد بود. پس هر کس تمسّک و پایبندی به اعتقادات سلف را ابراز نمود و خود را به آنان منتسب نمود، لازم است از او بپذیریم. چرا که سلف صالح بهترین قرن­های امت اسلام بوده­اند. چنان­که رسول اللهص از این جریان خبر داده ­است.

**س5: اصطلاح سلفیت از چه تاریخی است؟ سبب پیدایش آن چه بوده است؟**

 اصطلاح سلفیت، در عصر عباسی بنا بر انتساب آن به سلف، در قبال اصطلاح خَلَف، نمودار گشت. چرا که اشعری­ها و ماتریدی­ها بر این باور بودند که روش خَلَف از رویکرد سَلَف استوارتر و آگاه­تر است. همچنین ادعا کردند به طبق برنامه­ی متکلمین که عقل را بر نقل(قرآن و سنت) مقدّم می­دارند، روش و خط­مشی سلف و مذهب اهل سنت و جماعت را یاری می­نمایند.

 اما روش سلف که نقل را بر عقل مقدم می­داشتند، از رویکرد خَلَف، آگاهانه­تر، محکم­تر، محتاطانه­تر و سالمتر بود. لذا اصطلاح سلفیت، بر پیروانِ روش و عقیده­ی سلف اطلاق می­شود. آنان در استدلال، روش خَلَف را قبول ندارند.

 اشاعره و ماتریدی­ها گر چه علی­رغم تلاش فراوانی که در ردّ گروه­های بدعتی خصوصاً معتزله داشتند، از آن­جا که عقل را بر نقل مقدم می­داشتند، در بحث اسما و صفات، قضا و قدر، ایمان، کلامِ اللهﻷ با سَلَف مخالفت نمودند؛ و این جریان بسیار مشهور و ثابت است. لذا آنان در مسایل زیادی با اهل سنت و جماعت اختلاف دارند. از این رو گر چه از میان اهل بدعت، کمترین بدعت را دارند و بسیار به اهل سنت نزدیک­اند، ولی باز هم درست نیست آنان را به اهل سنت و جماعت نسبت داد.

 در آخرین تألیفاتِ ابوالحسن اشعری که اشعریان به وی منتسب هستند، آمده است که، او دوباره در عقیده و روش به مذهب اهل سنت باز گشته است. در این زمینه می­توان کتاب (الإبانة عن أصول الدیانة) و (مقالات الإسلامیین) از وی را نام برد.

**س6: برخی گمان می­کنند سلفیت عکس العملی بود که بعد از ترجمه­ی کتاب­های یونانی باستان در دوران عباسی، در مقابل جریان فکرِ عقلانی متکلمینِ مسلمان پدید آمد. آیا این سخن صحت دارد؟**

 قطعاً چنین گمانی نادرست است. سلفیت عکس العمل عوام امّت اسلامی برای رویارویی با جریان عقلانی فلاسفه و متکلمین که در دوران عباسی ظهور کرده و منتشرگشت، نیست. جمهور اهل سنت پایبند شدند و نصوص شرعی را بر عقل مقدّم نمودند. در حقیقت آنان پیرو روش صحابهش و اهل حدیث بودند. و این رویکرد از نظر زمانی قبل از جریانِ ترجمه­ی کتب یونانی و تاثیر پذیری از روش متکلمینی بوده است که در عصر عباسی پیشوای خیلی از فرقه­هایِ مخالف با اهل سنت بوده­اند. فرقه­هایی همانند: معتزله و اشاعره و ... .

زیرا سلفیت با ویژگیِ خاص خود که روش و رویکردی برای فهم اسلام و پایبندی به آن است، به پاکترین شکلِ ممکن در نسل صحابهش نمودار گشت. فراخوان به روش سلفی همان فراخوان به رویکرد صحابهش است که منادی آن رسول اللهص می­باشد. چرا که می­فرمایند: «فَعلَیکم بسُنَّتی وسُنة الخُلَفاء الـمهدیِّین الرَّاشدین، تمسَّکوا بها وعضُّوا عَلَیها بالنواجذِ»: «بر شماست سنت من و خلفای راشدینِ هدایت یافته­ی من. بدان پایبند باشید و بسیار محکم به آن چنگ زنید»[[5]](#footnote-5). خودِ علمای صحابهش و تابعین رحمهم الله هم قبل از عصر عباسی منادی چنین شعاری بوده­اند. لذا میان پیدایش اصطلاح سلفی و میان روش سلفی که قبل از ظهور اصطلاح موجود بوده است، فرق فراوانی وجود دارد.

یاد آوری:

سزاوار است میان سلفیت به عنوان یک عقیده و روش که در دوران صحابهش و تابعین و تبع تابعین رحمهم الله متبلور شد، و میان اصطلاح سلفیت که قرن­های بعد در روزگارِ عباسیان با تاثیر پذیری از جریان ترجمه­ی علوم فلسفی یونان نمودار گشت، تفاوت قایل شد.

پس، قبل از ظهورِ اصطلاح سلفیت که منتسب به صحابه و تابعین می‌باشد، بودند کسانی که حامل عقیده و رویکرد سلفی باشند. ایشان، همان کسانی­اند که در برهه­ای از زمان، اهل حدیث نامگذاری شدند. و مدت زمانی هم اهل سنت و جماعت نامیده شدند. از این رو اصطلاح سلفیت، مترادف اهل سنت و جماعت و نیز هم­معنای اهل حدیث است.

اما وقتی متاخرین که مشهور به (خَلَف) هستند خواستند به گمان خویش جهت یاری مذهب اهل سنت دست به دامان روش متکلمین شوند، اصطلاح (سَلَف) در مقابل خَلَف اطلاق شد. خَلَف می­پندارند روش متکلمین، آگاهتر و ریشه­دارتر است. لذا آنان که در استدلال به منهج سلف پایبند بودند، بر آن شدند تا روش خویش را (منهج سلفی) بنامند. این­گونه بود که اصطلاح سَلَف در مقابل خَلَف قرار گرفت.

**س7: گاهاً گفته­ می­شود: (سلفیتِ قبل از اختلافات) و (سلفیتِ بعد از اختلافات) این تعبیر به معناست؟ اهمیت ایده­ی مورد نظر چیست؟**

اختلاف مورد نظر در اینجا اختلاف عقیده­ایست که در میان مسلمانان بروز کرده است. این دگراندیشی­ها در قالب نظریات نوپیدایی که با اعتقادات صحابهش در تضاد بود، نمودار گشت. اما این نظریه پردازانِ جدید تعدادی انگشت­شمار بودند. بعداً آیندگانی همانند: خوارج، شیعه و قدریه از آنان دنباله­روی کردند. این نوآوری­های اعتقادی در مدارس فکری عقیده­ای و در اوایل عصر عباسیان متبلور شد. سپس رشد و نمو و شاخ و برگ پیدا کرد و گروه­های فراوانی از قبیل معتزله، کلابیه، اشاعرة، ماتریدیة، و مرجئة و... به آن مبتلا شدند.

سلفیتِ قبل از اختلافات، همان سلفیتِ ایمان از منظر صحابهش و تابعین که به ایشان نزدیک بودند، می­باشد. تابعینی که ایمان را از کتابِ اللهﻷ و سنت رسولص و مستقیماً از اصحابش فرا می­گرفتند. آنان که قبل از برداشت شخصی خویش از قرآن و سنت، فهم صحابه را بر تصورات ذهنی خود ترجیح می­دادند.

سلفیت بعد از اختلافات، ایده و تصمیماتی بود که سلفی­ها بعد از پیدایش اندیشه­ی اختلافِ اعتقادی، اتخاذ نمودند. به عنوان بهترین نمونه برای این مُدل، می­توان به جبهه­گیری امام احمد بن حنبل در مقابل معتزله در جریان مخلوق بودن قرآن، اشاره کرد. سلفیتِ بعد از اختلافات، در تألیفاتی که مسایلِ اعتقادی اختلافیِ آن در میدان فکری، از نظر انتخاب، دسته­بندی و پژوهش، بر مبنای عصر رسولص بنا شده بود، تجلّی پیدا کرد.

پس سلفیتِ پیش از اختلافات در نزد صحابهش، اسلام را در لباسِ مقابله با جاهلیتِ محضی که اعتقادات آن قبل از ظهور اسلام به ارث رسیده بود، به نمایش می­گذاشت. و سلفیتِ بعد از اختلافات، فهم و برداشت پاک و درستِ اسلامی در مواجهه با روش­های خارج از باورهای صحابهش که از قرآن و سنت گرفته شده بود را، به نمایش می­گذاشت.

 پس سلفیت قبل از اختلافات یعنی بازگشت به قرآن و سنت با فهم نسل اول(صحابهش) و بی نیازی از تحقیق و بررسی آراء اعتقادی در بین امت. آن­هم بعد از پراکندگی و زیاد شدن جریانات فکری. چنان­که علمای سلفی در ردّ بر مخالفین در اصول عقیده، و بیان انحرافات و دوری آنان از حق، کتاب­هایی را به رشته­ی تحریر در آورده­اند.

 و سلفیت بعد از اختلافات یعنی قبول نوشته­ها و دیدگاه­های علمای سلفی در عصرهای بعد از اختلاف، و استفاده از این آثار در شناختِ میزان انحرافات و گمراهی فرقه­ها­ی مخالف این انحرافات که گاهاً ریز بوده و بر برخی از مردم پوشیده مانده است.

 با توجه به این­که برخی از علما و متفکرین هیچ توجهی به تفاوت­ها و اشتباهاتِ فرقه­های منحرف از روش اهل سنت و جماعت و عقیده سلف ندارند، یا بنا بر عدم اطلاع کافی از حجم این انحرافات و تاثیر مخربِ آن، آن را بی اهمیت شمرده­اند، تمام این موارد بعد از بروز اختلافات بیان می­دارد که باید به نوشته­ها و رویکرد سلفی­ها که فرقه­های منحرف را رد نموده و روش و اعتقاد آنان را نقد و انتقاد می­کند، اهمیت به­سزایی داده شود.

گفتار و مقولات فرقه­های منحرف، باعث ازدیاد کتب عقیده شده است و به بسیاری از علوم اسلامی از قبیل سنت، تفسیر، فقه، لغت و حتی به موضوعِ ادب و رقایق[[6]](#footnote-6) هم سرایت کرده است و بدون استثنا طلاب علم در بحث و پژوهش­های خود به آن بر خواهند خورد. لذا بر طلاب علم است که بر نوشته­های ائمه­ی سلفی در باب عقیده، اشراف کامل داشته باشند تا بتوانند مطالب درست از نادرست، حق از باطل و سنت از بدعت را تشخیص دهند.

آنچه باعث تقویت این مطلب می­گردد این است که:

1. عموم مطالبی که سلفی­های قبل از اختلافات ش آن را بیان داشته اند در برخی جریانات عقیده­ای مجمل و کلّی است. زیرا در دوره­ی ایشان بسان دورانِ بعد که اوضاع وخیم شد، نیاز به شرح و بسط مسایل عقیده­ای نبود. اوضاع وخیم و بدی که سلفیِ بعد از دوران اختلافات را بر آن داشت تا در راستای حفظ عقیده­ی مسلمانان و عدم خروج ایشان از عقیده­ی سلف، مفصلاً وارد بحث­های عقیده شوند.
2. دعوتگران منحرف، مخالفانِ عقیده­ی صحابهش - که از کتاب الله و سنت یاری می­جستد- نمی­خواستتند از درِ مخالفت با قرآن و سنت و گفتار سلف صالح برآیند؛ چرا که در این صورت مسلمانِ معتقد و پایبند به کتاب و سنت بر مبنای فهم سلف صالح، به راحتی از آنان کناره ­می­گرفت. لیکن آنان تظاهر کردند که در دفاع از اسلام خشمگین می­شوند و با رغبت کامل اللهﻷ را در اسماء و صفات منزه و پاک می­دارند و طعنه­زنان دینی را رد می­کنند. و چنان شواهد، علل و توجیهات فراوانی بیان می­دارند که شخصِ نا­آگاه از نوشته­ها و گفتارِ علمای سلفی که نسل در نسل نسبت به انحرافات و تاثیرات مخرب این افراد روشنگری کرده اند، به اشتباه خواهد افتاد.

اما عموم مسلمانان که به صورت تخصصی به تحصیل علوم دینی نمی‌پردازند، باید سلفیت قبل از اختلافات به آنان عرضه شود. تا عقیده سلف برایشان ثابت شده و پایدار بماند. هرگز نباید مسایل اختلافی و نظریات فرقه­های منحرف به آنان آموزش داده شود. این کار باعث می­شود که اگر نظریه­ی مخالف اعتقاداتِ سلف بر آنان عرضه شود، یا خودشان در معرض چنین افکاری واقع شوند، محفوظ بمانند[[7]](#footnote-7).

**س8: چرا با وجودی که واژه­ی سلفیت در قرآن و سنت نیامده است، به آن نامگذاری شده­اند؟**

مطلقاً نام­نهادن بر حقیقتی که باعث ضرری نگردد، چه در مسایل شرعی باشد یا در مباحات، و مادامی که اسم، بر یک باطل دلالت دارد، از نگاه شرع ممنوع نیست.

 برخی از مسلمانان به دلیلِ هجرتشان مهاجر نامیده شدند. و برخی دیگر چون به مهاجرین یاری رساندند به انصار نامگذاری شدند. و آنان که بعداً آمدند و از مهاجرین و انصارش تبعیت و پیروی کردند، نام تابعین را گرفتند. حال چه اشکالی دارد کسی روش و سنت سلف صالح که مهاجرین و انصار بوده­اند را، به کار بندد؟!.

ضرورتاً باید چنین اسمی وجود می­داشت؛ هنوز هم که هنوز است، برای فرق گذاشتن میان گروه هدایت یافته (به اسم سَلَف) از دیگر گروه­های مخالف با آن­ها به این اسم نیازِ مبرم وجود دارد. شایان ذکر است که این واژه(سلفیت) قبل از یک اسم، نسبت محسوب می­شود.

 از این رو ما نسبت به این اسم هیچ تعصبی نداریم. بلکه هر مسلمانی که شهادتین را بر زبان رانده و به قدر توان خویش به مقتضای آن عمل کند را دوست می­داریم. و با هر مسلمانی که اللهﻷ و رسولص را دوست می‌دارد موالات و دوستی داریم. هرگز یک سلفیِ باطل و بزهکار را علیه دشمنش، هر چند که شخصی کافر هم باشد، یاری نخواهیم کرد. ما با یک سلفی که مرتکب ظلم شود موالات و دوستی نداریم. بلکه به هر مسلمان به تناسب دین، اعتقاد و ایمانش دوستی می­ورزیم. و در نهایت باید گفت: ما حرکتی دعوتی موسوم به (دعوت سلفیت) هستیم. این دعوت، برنامه­ای کامل و پویا برای فهم و عمل به اسلام و دعوت به سوی آن است. علمای سلفی در طول تاریخ تا امروز، همدیگر را در شرح و توضیح این دعوت یاری کرده­­اند. ما نیز طبق برنامه­ی این علمایِ عامل حرکت می­کنیم. فرق ما با دیگران در این است که نسبت به اسم سلفیت تعصب نداریم و به سبب آن با کسی دشمنی نمی­کنیم و آن را شعاری سِوای اسلام قرار نمی­دهیم. بلکه از ابتدا تا انتها مسلمان خواهیم بود. ابداً سلفیت به این معنا نیست که ما فهمِ صحیحِ بیشتری از اسلام که موافق با کتاب الله و سنت و پیروی از سلف صالح رضوان الله علیهم باشد، داریم.

 مخفی و پوشیده نیست که وضع فعلی و حقیقتِ امت اسلامی از قرن­ها پیش امت را به دو بخش سلفی­ و غیر سلفی­ تقسیم نموده است. دقیقاً از زمانی که اصطلاح (خَلَف) در مقابل (سَلَف) قد عَلَم کرد. لذا این گونه شد که مردم راحت می­گفتند: مذهب خَلَف و مذهب سَلَف. در حقیقت این اصطلاح قبل از سلفی­ها، ساخته­ی دست خودِ خَلَف بود. به عنوان نمونه از سخنانِ معروف و مشهورشان این بود که می­گفتند: روش خَلَف ریشه­دارتر و آگاهانه­تر است و روش سَلَف سالمتر و محتاطانه­تر. حال آن­که روش سَلَف سالم­تر، آگاه­تر و علمی­تر است.

آفرین بر شاعر که چه نیک سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کلُّ خیرٍ في إتِّباع من سلف |  | وکلُّ شرٍّ فی ابتداع من خَلَف |

خیر، به معنای واقعیِ کلمه، در پیروی از سلف نهفته است. و تمام شرارت­ها، دست­آورد نوآوری­های خَلَف است.

**س9: آیا اسم «سلفیت» جایگزینی برای اسم «اهل سنت و جماعت» به حساب می­آید؟**

 خیر. «سلفیت» هرگز به عنوان جایگزین نامِ «اهل سنت و جماعت» و یا ملغی کننده­ی آن نیست. زیرا روش سلفی همان مذهب اهل سنت و جماعت است. روش سلفی، همان روش اهل حدیث است. تمام این نام­ها مترادف یکدیگر­اند. و همگی به فرقه یا گروهِ نجات یافته­ای که موسوم به «الفرقة الناجیة: گروه نجات یافته» است و رسول اللهص در موردشان فرموده: آنان که بر اعتقادات من و یاران می­باشد ، اشاره دارد. هر کدام از این نام­ها در برهه­ای از زمان، بنا بر شرایط و دگرگونی­هایی که مسلمانان در آن دوران شاهدش بوده­اند، بر آنان اطلاق شده است.

**س10: تغییر و تحولاتی که بعد از عهد رسول**ص **تا زمان پیدایش اصطلاح سلفیت بر مسلمانان گذشت، کدام­اند؟**

 هنگام رحلت رسول اللهص دین، درست همانند زمان نزولش تازه و شاداب و پاک بود. و نسل صحابهش به خاطر حرص بر حفظ این دست­آورد به صورت پاک و زلال بر همه برتری داشتند. در مسایل اعتقادی و اصول دین یکدل بودند. در هیچ یک از امور اعتقادی با هم اختلافی نداشتند. صحابهش پایه و اساس دین را در اقصی نقاط جهان کاشته و استوار نمودند و به نشر آن مشغول شدند. و در این راستا تلاشی مضاعف صرف نمودند. اندک اختلافاتی هم که میان صحابهش بروز نمود، حاشا و کلا که در امور عقیده­ای بوده باشد. چرا که همگی بر یک اعتقادِ دینی بوده­اند. اواخرِ عصر صحابه شاهد ظهور نظریات گمراه­کننده­ی نوپیدایی بوده­اند که برخی از تابعین به آن گرفتار بودند. ابتدا خوارج و در پی آن تشیع. لیکن این جریان چنان ناتوان و ضعیف بود که یارای مقابله با جمهور امت اسلامی را نداشت. لذا تمام امّت یکدست و بر یک باور بودند. آن­هم بر اعتقاد صحابه­ی رسولص . از این رو مردم نیازی به اسم و لقبی خاص نداشتند.

 در عصر تابعین و تبعِ تابعین، علمای این دوران به شاگردی صحابه­ی درآمدند و (سنت) تدوین شد. چنین شد که علمِ مردم به اهل حدیث و اَثَر گره خورد. آنان که عالم و عامل به روش صحابهش بودند. لذا در آن برهه از زمان فرقه­ی نجات یافته، اهل حدیث بوده است.

 ولی چون معتزله در اوایل صده­ی دوم هجری ظهور کرد، و نفوذش خصوصاً در عهد عباسیان زیاد گشت، لقب «سُنّی» در مقابل لقب «معتزلی» اطلاق گردید. و پیروان مذهب اهل حدیث در مقابل رهروان علمای کلامی، قرار گرفتند.

 اما آنگاه که جریان معتزله ریشه­دار و فراگیر شد تا جایی که علمای اهل سنت به سبب عقیده­ی خویش مورد امتحان و آزمایش و شکنجه قرار می­گرفتند، امام احمد / با عقیده و روش سلفیِ خویش مسئول دفاع از اهل سنت و جماعت گردید. وی نمونه­ی بارز و عالمِ مشهور اهل سنت گردید. تا آنجا که وقتی می­گفتند: فلانی(حنبلی) است، یعنی او از اهل سنت وجماعت است.

 ولی از وقتی اشاعره پیشرو و متصدیِ امور معتزله شدند، و خواستند عقاید اهل سنت و جماعت را طبق برنامه­ و روش متکلمین یاری کنند، و می­پنداشتند روش متکلمین بسیار علمی­تر و ریشه­دارتر از روش و رویکرد اهل سنت و جماعت و اهل حدیث و اثر است، اهل سنت و اهل حدیث و اثری که نقل را بر عقل مقدم می­داشتند، (متکلمین) گفتند: ما خَلَف(جانشینانی) هستیم که به روش متکلمین عقاید سَلَف (گذشتگان) را یاری می­کنیم. اهل سنت و جماعت آن را نپذیرفته و معتقد بودند فقط باید به روش خودِ سلف عقایدِ آنان را یاری نمود. یعنی بدون استثنا باید ادلّه­ی سمعی که از قرآن و سنت گرفته شده است، بر ادلّه­ی عقلیِ متکلّمین مقدّم شود[[8]](#footnote-8).

 از اینجا بود که اسم خَلَف، در مقابل سَلَف کاربرد پیدا کرد. کسی هم که بر اساس عقیده­ی سَلَف و روش و خط­مشی آنان حرکت می­کرد، لقب سَلَفی به خود گرفت. علاوه بر این رویکردِ کلامی، خَلَف را وادار به مخالفات عدیده­ای با عقیده­ی صحیح نمود. مثلاً بعضی از صفاتِ اللهأ را تأویل (تفسیر نادرست) می­کردند و می­گفتند: ایمان یعنی فقط تصدیق و بَس. عمل را جزو ایمان نمی­دانستند. هم­چنین اراده، مشیّت و قدرتِ انسان را در انجام کارها بی­تأثیر می­دانند و در این زمینه هم­چون جَبریّه سخن می­گویند.

**س11: حدیث «الفرقة الناجیة: گروه نجات یافته» را ذکر کرده و وجه دلالت آن را بیان نمایید.**

 رسول اللهص می­فرماید: «افتَرَقتِ اليَهُودُ علَي إحدي وسَبعينَ فِرقَة وافتَرقتِ النَّصاري علي اثنَتينِ وسَبعينَ فِرقة وسَتفتَرقُ أمَّتي علي ثَلاثٍ وسبعينَ فرقَةً کُلُّها فَي النَّار، إلا واحدة. قالوا: مَن هِی یَا رَسُولُ الله؟ قال:«الجَمَاعَة»»: «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد و نصارا به هفتاد و دو دسته پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم خواهند شد که همه در آتش­اند جز یکی. گفتند: آن یکی کیست؟ فرمود: جماعت»[[9]](#footnote-9).

 در حدیث صحیح دیگری که ترمذی آن را بیان می­دارد آمده است: «ما أَناعَلَیه وأَصحابی»: «آن­چه من و یارانم بر آنیم»[[10]](#footnote-10). آلبانی / در سلسله احادیث صحیحه می­گوید: الفاظ آخر حدیث با شواهدی که برایش موجود است، به درجه­ی حَسَن می­رسد.

 حدیثِ مرفوعِ عرباض بن ساریه نیز هم­معنای حدیث فوق می­باشد که در آن آمده است: «وإنَّه مَن يَعِش مِنكُم فَسَيَرى اختِلافاً كَثيراً فَعليكُم بِسنَّتي وسُنَّة الخُلفاءِ الرَّاشدينَ عَضٌّوا عَليهَا بِالنَّواجِذ وإيَّاكُم ومُحدَثاتِ الأُمُور...»: «هر کس پس از من زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید. بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین پیروی کنید و آن را با دندانهایتان محکم بگیرد (کنایه از پایبندی محکم است) و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید»[[11]](#footnote-11).

 این روایت دال بر این است که فرقه یا گروه نجات یافته، همان است که بر اعتقادات رسولص و اصحاب وی باشد. افراد این گروه همان اهل سنت و جماعت هستند وافراد ماورای این گروه از هلاک شوندگان خواهند بود. از همین روست که گویند: سنت، کشتیِ نوح است و هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس عقب ماند، هلاک شده است.

**س12: حدیث«الطائفة المنصورة: گروه یاری شده» را ذکر کرده و آن را توضیح دهید؟**

 معاویه س بر منبر قرار گرفته و گفت: «سَمِعتُ رَسولَ اللهص یَقولُ: لا تزالُ طائفةٌ مِن أُمَّتی قائِمَةٌ عَلی أمرِ اللهِ لا یضُرُّهم مَن خَذَلَهم أو خَالَفَهُم حَتَّی یَأتِیَ أمرُ اللهِ وهُم ظاهِرونَ عَلَی النَّاس»: «از رسول اللهص شنیدم که می‌فرماید: مدام بخشی از امتم بر امر و برنامه­ی الله پایدارند. هر کس سودای نا امید کردن یا مخالفت با آنان را دارد، زیانی به آنان نمی­رساند؛ تا که دستور الله (در بر پایی قیامت) بیاید و آنان بر مردم غالب­اند»[[12]](#footnote-12).

 امام نووی در شرح مسلم می­گوید: امام بخاری در مورد این گروه گفته است: آنان اهل علم هستند. احمد بن حنبل / گوید: اگر آنان اهل حدیث نباشند، نمی­دانم چه کسانی هستند. قاضی عیاض می­گوید: منظور امام احمد، اهل سنت و جماعت بوده است و نیز کسانی که معتقد به مذهب اهل حدیث هستند[[13]](#footnote-13). نووی در ص 67 هم می­گوید: در این حدیث معجزه­ای بسیار روشن وجود دارد؛ چرا که از عهد رسولص تا به امروز، ویژگی مذکور در حدیث موجود بوده و خواهد بود تا که دستور اللهص صادر شود.

 پس گروه یاری شده مدافع حق هستند و آن را بر پا می­دارند و همیشه با آن بر دیگران غالب و پیروزند. گاه با دلیل و برهان، گاه با شمشیر و سرنیزه. در هر وضیعت و حالتی از اسباب مادی و معنوی برای یاریِ دین بهره می­برند.

 طایفه­ی منصوره گروهی است که اگر کسی با وجود این که ­می­داند این گروه برحق هستند، دست از یاری آنان بکشد و از روی عناد و گردن­کشی با ایشان مخالفت کند، به آن­ها آسیبی نمی­رساند. این گروه تمام مشکلات و سختی­ها را تحمل کرده و الله ﻷ اندیشه­ی این دسته را بر مردم غالب و پیروز خواهد نمود.

 افراد این گروه مانند دیگر انسان­ها معصوم نیستند. اما به صورت کلی در بیشتر اوقات از دیگران برترند. سزاوارتر به یاریِ الاهی هستند. بر عهده دار شدن مسئولیتِ دینی و در برپاداشتن حقِّ این امانت، از دیگران توانمندترند. و این مهم فقط با عملِ صحیح، عقیده­ی سالم، و پایبندی به سنت نبوی دست یافتنی است.

 طایفه­ی ­منصوره آنند که دائماً دین را بر پا می­دارند. و هرگز چنین نخواهد شد مگر این­که، در زمره­ی اهل سنت بوده و بر روش و برنامه­ی صحابهش و تابعین و تبع تابعین باشند.

**س13: منظور از «قواعد منهج سلفی» چیست؟**

 بعد از این­ که میان گروه­های مختلف کلامی نزاع و درگیری­هایی پیرامون مسایل عقیده زیاد شد، اصطلاح سلفی و سلفیت پدیدار شد و شهرت یافت. و برای تشخیص روش سلفی از دیگر مذاهب نوپیدا و مبتدع که هر کدام مدعی بودند بر حق هستند، حتما باید رویکرد سلفی با قواعد و نشانه­های منحصر به خود، متبلور می­شد تا روش استدلال سلف را به گونه­ای بیان کند که برای هر کسی که بخواهد به سَلَف اقتدا کرده و در استدلال و شناخت مسایل عقیده و اصول دین در مسیر آنان حرکت کند، جای هیچ شائبه­ای باقی نماند.

 بعد از تحقیق و پژوهش در روشِ استدلال سلف، بارزترین اصول و قواعدِ رویکرد سلفی این گونه به دست آمد:

1. استدلال به قرآن و حدیث.
2. مقدم نمودن نقل بر عقل در هنگام تعارض آن دو.
3. روی­گردانی از تفسیر نادرست کلامی.
4. تمسّک به فهم صحابهش در شناخت شریعت.

**س14: استدلال به قرآن و سنت، به چه معناست؟**

 مسایل دینی اعم از اصول و فروع، با خطابِ شارع فهمیده می­شوند. پس حلال و حرام و امور اعتقادی از طریق وحی شناخته می­شود. از این رو سلفِ صالح در هنگام استدلالِ مسایل دینی، به قرآن و سنت تمسک جستند.

 شریعت هم به همین رویکرد دستور می­دهد. اللهأ می­فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا﴾ [النساء: 59]. «پس هر گاه در امرى [دینى‌] اختلاف نظر یافتید، اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به الله و پیامبر عرضه دارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است». باز­گشتن به الله همان بازگشت به کتابِ الله ﻷ است و رجوع به رسول اللهص بعد از وفات ایشان، یعنی مراجعه به احادیث صحیحی که تدوین گشته است.

الله متعال فرموده است: ﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ٥٤﴾ [النور: 54]. «بگو: «الله و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، بر عهده اوست آن­چه تکلیف شده و بر عهده­ی شماست آن­چه موظّف هستید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده جز ابلاغِ آشکار نیست». و نیز: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٥١﴾ [النور: 51]. «گفتار مؤمنان وقتى به سوى الله و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داورى کند، تنها این است که مى‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم». اینانند که رستگارند». هم­چنین: ﴿

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا

**مکارم:** به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملا تسلیم باشند.

**فولادوند:** ولى چنين نيست، به پروردگارت قسم كه ايمان نمى‌آورند، مگر آنكه تو را در مورد آنچه ميان آنان مايه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حكمى كه كرده‌اى در دلهايشان احساس ناراحتى [و ترديد] نكنند، و كاملاً سرِ تسليم فرود آورند.

**انصاریان:** به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع واختلاف دارند به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده ای دروجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، وبه طور کامل تسلیم شوند.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65]. «ولى چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمى‌آورند، مگر آن­که تو را در مورد آن­چه میان آنان مایه­ی اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمى که کرده‌اى در دل‌هایشان احساس ناراحتى نکنند، و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند». آیاتی بسیار واضح و بس فراوان در این مورد موجود است.

 از آن­جا که سلفِ صالح بر چنین قاعده­ای اساسی پایبند بوده­اند، می‌بینیم به تحقیق و پژوهش در قرآن و سنت در رشته­های تلاوت، حفظ، فهم و تفسیر، توجه و عنایتی فراوان نمودند. کارشان تا بدانجا رسید که مسایل ریز و دقیقِ قرآن و سنت را هم شناختند. و احکام تفصیلی را که همیشه مردم از آن سوال می­کردند، از قرآن و سنت استنباط نمودند. آن­هم بدون نیاز به علوم متکلمین و روش­هایی که دسیسه­ها و مکر و دغل کاری‌ها، آن را زشت و بدصورت نموده بود. ادله­ای که چنان دارای ایراد و نقص بود که خودشان هم در این اختلافات به توافق نمی­رسیدند. بر خلاف ادلّه­ی قرآن و سنت در نزد اهل سنت و جماعت که همگی در آن به اتفاق نظر می­رسیدند و روح­ها و دل­ها با رضایتِ کامل مطیع و فرمانبردار آن می‌شد و در مقابلش کُرنش می­کرد.

**س15: اهل سنت معروف به این هستند که از نظر علم و عمل و اقتدا به سنّت پایبند هستند؛ مگر سنّت در شریعت اسلامی دارای چه جایگاهی دارد؟ و آیا سنّت مکمّل قرآن است؟**

 سنتِ نبوی، اصلی از اصولِ قانونگذاری اسلامی است. وظیفه­ی رسولص هم این بود تا آیات قرآن را که الله متعال بر مردم نازل کرده بود، برایشان تبیین نماید. از این رو واجب است هر آن­چه از سوی پروردگارش به ما ابلاغ نموده است را باور داشته و بدان عمل نماییم. در حدیث آمده است: «ألا إِنِّی أوتیتُ القرآنَ و مثلَه معه»: (آگاه باشید به من قرآن و همانند آن(سنت)، داده شده است)[[14]](#footnote-14). و الله متعال هم می­فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44]. «و این قرآن را به‌سوى تو فرود آوردیم، تا براى مردم آنچه را به سوى ایشان نازل شده است توضیح دهى». و نیز آیه­ی ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ٤﴾ [النجم: 3-4]. «او از روی هوا و هوس سخن نمی­گوید\* آن چیزی جز وحی نیست».

علمای بزرگوار هم نقش سنت در توضیح و تبیینِ قرآن کریم را بیان داشته اند. و این خود بر دو نوع است:

1. بیان نظم و الفاظ قرآن؛ یعنی (سنت) قرآن را تبلیغ کرده و پنهانش نمی­کند. عایشه صدیقهل می­گوید: هر کس به شما گفت محمدص چیزی از آن­چه امر به تبلیغش شده را، پوشانده است، دروغ بزرگی بر پروردگارش بسته است. سپس این آیه را خواند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: 67]. «اى پیامبر، آن­چه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده را، ابلاغ کن».
2. بیان و توضیحِ لفظ، جمله یا آیه­ای که امت به توضیحِ آن نیازمند است. اکثر این توضیحات مربوط به آیات مجمل، عام و مطلق می‌باشد. سنت می­آید و مجمل را توضیح داده و عام را خاص کرده و مطلق را مقیّد می­گرداند. این توضیح و بیان، با قول، عمل و سکوت رسول ص اثبات می­گردد.

**س16: برای توضیح بیشتر مسئله(ی تبعیّت از سنّت)­ می­توانید مثال­هایی ارائه نمایید؟**

مثال­ها در این زمینه بسیارند:

الله ﻷ می­فرماید: ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا﴾ [المائدة: 38]. «دستان زن و مرد دزد را ببُرید». کلمه­ی «سارق» در این آیه مطلق است. بریده شدن دست هم مطلق است، ولی سنت آن را توضیح می­دهد. در تعریفِ سنت، سارق کسی است که یک چهارم دینار به بالا سرقت نماید. رسول اللهص می­فرماید: «لا تُقطَعُ یدُ السَّارِق إلا فی رُبعِ دینارٍ فصاعِداً»: «در دزد فقط در یک چهارم دینار به بالا بریده می­شود»[[15]](#footnote-15). اما قطعِ دست، از مچِ دست راست صورت می­گیرد. چنان­که در حدیث آمده است و یاران رسولص هم آن را ثابت دانسته اند.

فرموده­ی الاهی ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ٨٢﴾ [الأنعام: 82]. «کسانى که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست ایمنى و ایشان راه‌یافتگانند». عموم آیه دربرگیر تمام ظالمان است؛ هر چند هم کم سن و سال باشند. لذا فهم این آیه بر صحابهش سخت آمد و از رسولص پرسیدند: ای رسول الله کدام یک از ما ایمانش را به ظلم آلوده نمی­کند؟ ایشان فرمودند: «إنَّه لیس بذاکَ ألا تَسمَعونَ إلی قولِ لُقمانَ: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13]. «منظور این که نیست( که شما فهمیدید) آیا این سخن لقمان را نشنیده­اید: براستی ظلم شرکی بسیار بزرگ است»[[16]](#footnote-16).

1. آیه­ی: ﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ...﴾ [المائده:3- النساء:23]. «مردار و خون بر شما حرام شده است». عموم آیه دلالت بر حرام بودن تمام مردارها و خون­ها دارد. سنتِ قولی توضیح داده و بیان می­دارد که: ملخ و ماهیِ خودمرده، حلال است. و از میان خون­ها، جگر و سپرز حلال می­باشد. رسول اللهص می­فرماید: «أُحِلّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ وَدَمَانِ، فأمّا المَيْتَتَانِ: فالجَرَادُ والحُوتُ، وأمّا الدَّمَانِ: فالكَبِدُ والطحَالُ »: «دو نوع مردار و دو نوع خون برای ما حلال شده اند؛ دو مردار عبارتند از: ملخ و ماهی، و دو نوع خون جگر و سپرز است»[[17]](#footnote-17).
2. الله متعال می­فرماید: ﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِ﴾ [الأنعام: 145]. «بگو: «در آن­چه به من وحى شده است، بر خورنده‌اى که آن را مى‌خورد هیچ حرامى نمى‌یابم، مگر آن­که مردار یا خون­جاری یا گوشت خوک باشد که این­ها همه پلیدند. یا از روى نافرمانى، نام غیر الله بر آن برده شده باشد».

 سنت پیامبرص آمد و بقیه­ی موارد که در آیه بدان اشاره نشده است را، ذکر نمود. مثلاً ایشان از خوردن این حیوانات نهی نمودند: «عَن کُلِّ ذِي نابٍ مِنَ السِّباعِ و کُلِّ ذِي مِخلَبٍ مِنَ الطَّيرِ حَرامٌ»: «از هر نوع حیوان درنده­ی نیش­دار و هر نوع پرنده­ی چنگال­دار و پنجه­دار»[[18]](#footnote-18). یا می­فرمایند: «أنَّ الله ورَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأهْلِيّةِ، فإنها رِجْسٌ»: «به راستی که الله و پیامبرش شما را از خوردن گوشت الاغ منع می کنند، زیرا نجس است»[[19]](#footnote-19).

 حال اگر در مثال­ها­ی پیش، فقط به قرآن اکتفا کنیم و به سنت توجه نداشته باشیم، باید هر دزدی دستش به صورت کامل قطع می­شد. هر چند آن شئِ سرقت شده ناچیز و بی ارزش باشد. و نیز هر نوع ظلمی مانعِ در امان بودن صاحبش در روز قیامت می­شد و ایمان و هدایت را از وی نفی می­نمود. ماهی و ملخ، جگر و سپرز را حرام دانسته و از خوردنش منع می‌شدیم و خوردن درندگان نیش­دار و هر پرنده­ی چنگ­دار و پنجه­دار و الاغ را حلال می­دانستیم؛ و این مسئله بسیار واضح و روشن است.

 اهمیت سنت از آنجا هویدا و روشن است که، بیان­گر احکامِ تفصیلی و روش ادای نمازهای پنج­گانه، رمضان، پرداخت انواع زکات­ها، ادای حج و شناختن شعائر دینی است. تمام این موارد واجباتی است که از قرآن کریم ثابت است؛ اما به صورت مجمل و کلّی آمده است. لیکن سنت نبوی آن را واضح نموده و به صورت کامل و کافی و مفصّل بیان می­دارد. اگر خواسته باشیم سنت را ترک کنیم و به آن عمل نکنیم، کیفیت و چگونگی ادای عبادات که ارکان و پایه­های اساسی اسلام است، ناشناخته می­ماند.

**س17: برخی از نویسندگان معاصر، سنّتِ نبوی را انکار می­کنند و مدعی هستند قرآن کریم برای مردم کافی است و خود را اهل قرآن می­نامند؛ حکم آنان چیست؟**

 انکار سنت نبوی به ادعای کافی بودن قرآن، گمراهیِ بسیار واضحی است. رسول اللهص ما را نسبت به گمراهی اشخاصی که چنین مدعی هستند، هشدار داده است. در حدیث صحیح می­خوانیم: «لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ لَا نَدْرِي مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَاهُ»: «مبادا کسی از شما را بیابم در حالی که بر تختش تکیه کرده، دستوری از دستورات من را که در آن به چیزی امر کرده­ام یا از چیزی نهی کرده­ام به او می رسد، بگوید: ما نمی­دانیم آن­چه را در قرآن بیابیم پیروی می­کنیم»[[20]](#footnote-20). در روایتی دیگر آمده است: «فَمَا وَجَدنَا فِيهِ حَلالاً استَحلَلنَاه و مَا وَجَدنَا فِيهِ حَراماً حَرَّمنَاه، و إِنَّ مَا حَرَّم رَسُولُ اللهِ ص کَمَا حَرَّمَ اللهُ»: «هر آن­چه را در آن حلال دیدیم حلالش می­شماریم و آن­چه را حرام یافتیم حرامش می­شماریم، و در حقیقت هر چه را پیامبر صحرام کرده باشد مانند این است که الله آن را حرام کرده است».

 آیاتِ قرآنی فراوانی وجود دارد که ما را به تمسّک و عمل به سنت رسول اللهص امر می­نماید. مثلاً ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا٨٠﴾ [النساء: 80]. «هر کس از پیامبر فرمان بَرد، در حقیقت، الله را فرمان برده؛ و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم». نیز: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: 65]. «ولى چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمى‌آورند، مگر آن­که تو را در مورد آن­چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمى که کرده‌اى در دلهایشان احساس ناراحتى [و تردید] نکنند، و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند». هم­چنین: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا٣٦﴾ [الأحزاب: 36]. «و هیچ مرد و زن مؤمنى را نرسد که چون الله و فرستاده‌اش به کارى فرمان دهند، براى آنان در کارشان اختیارى باشد؛ و هر کس الله و فرستاده‌اش را نافرمانى کند قطعاً دچار گمراهى آشکارى گردیده است». و این آیه: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ [الحشر: 7]. «و آن­چه را فرستاده به شما داد، آن را بگیرید و از آن­چه شما را باز داشت، بازایستید و از الله پروا بدارید که الله سخت‌کیفر است».

**س18: مقدم نمودن «نقل بر عقل» به چه معناست؟**

 روش سلف این بود که ابتدا از شریعت شروع می­کردند. در فهم و پژوهش آن توجه می­نمودند. هر آن­چه از شرع می­فهمیدند، آن را می‌گرفتند. و در پی آن عقل را تابع و فرمانبردار شرع می­نمودند. و روایت را بر دیدگاه عقلی به روش متکلمین مقدم می­داشتند. البته این بدین معنا نیست که آنان معتقد به تعارضِ عقل با نقل بودند. لیکن این تعارض زاییده‌ی تخیّل و ذهن متکلمین بود؛ آن­هم وقتی با شرع مخالفت می­کردند. درست است که گاهی شریعت مسایلی را مطرح می­کند که عقل را حیران کرده و به تعجب می­اندازد، لیکن هرگز چیزی را نمی­آورد که از محالات باشد. بعد از بررسی و پژوهش در خواهیم یافت که هرگز میان نقلِ صحیح و عقلِ سالم تعارضی وجود ندارد. نقل صحیح (قرآن و سنت) حجت است و دیدگاه عقلی تابع و فرمانبردار دلیل سمعی­[[21]](#footnote-21) است.

 اما متکلمین ادله­ی عقلی خویش را بر دلایل سمعی مقدم می­دارند. در ابتدای بحث و پژوهش خویش آن­چه عقلِ آنان قبول کرده و از آن راضی باشند، را می­پذیرند. سپس نصوص شرع را برای اثباتِ برداشت خویش به کار می­گیرند. آنان می­پندارند ادله­ی عقلی، قطعی هستند و ادله­ی نقلی ظنّی[[22]](#footnote-22). از این رو هر دلیل نقلی که با نظریات آنان در تعارض باشد را، تفسیر نادرست می­کنند تا با برداشت آنان موافق آید. با جودی این که آن­چه را آن‌ها ادله­ی عقلی می­نامند، شک و شبهه­هایی است که عقل سلیم به بطلان آن پی می­برد.

**س19: آیا می­توان تصوّر نمود میان دلیل عقلی و نقلی تعارضی وجود دارد؟**

اصلِ ثابت و بلامنازع این است که هرگز میان نقلِ صحیح و عقلِ صریح تعارضی وجود ندارد. حال اگر گمان و خیالِ تعارض به ذهن آید، حتماً یکی از این موارد است:

1. یا ممکن است دلیل نَقلی، صحیح و ثابت باشد و برخی ادعا کنند دلیلِ عقلی با نقلی در تعارض است، ولی بعد از تحقیق و بررسی به این نتیجه می­رسیم که چنین دلیل معتبری وجود ندارد. یا شاید عقل در امور غیبی دخالت می­کند که اصلاً در حوزه و قدرت عقل نیست. بلکه وظیفه­ی عقل این است که در این زمینه کاملاً مطیع و منقاد شریعت باشد و در مورد امور غیبی، اخبار شرع را تصدیق و تأیید نماید.
2. یا این است که دلیل نقلی ثابت و صحیح نیست. که در این صورت به آن استناد نمی­جوییم و صلاحیت تعارض را هم ندارد.

 البته بر همگان واضح و روشن است که دلالت عقل تغییر پذیر است و علوم نظری ثابت و پایدار نیستند؛ و نظریات آن قابلیت تغییر و دگرگونی را دارد. حال چگونه می­شود احکام شرعی بر قوانینی که یک روز قبول و روز دیگر مردود می­شود، بنا گردد. خصوصاً که هیچ علمی کامل و بی­عیب نیست. و فقط این علم اللهﻷ است که کامل و بدون نقص است.

 واضح و مبَرهن است که ملاک عبودیت، تسلیم شدن در برابر اللهأ و عدم سؤال­های تفصیلی راجع به حکمتِ امر و نهی و قانون­گذاریِ الاهی است. هر چه معنایش را دانستیم قبول کرده و هر آن­چه حکمتش را ندانستیم در موردش بحث نمی­کنیم. عاقلانه نیست انسانِ خردمند به گفته­های الاهی و احکام، که وحی هستند اعتراض نماید و مطیع شدن در برابر شرع را منوط به این بداند که حتماً باید با عقل هم مورد درک باشد. لیکن هر آن­چه حکمتش را دانستیم، می­گیریم؛ و هر چه بر ما پوشیده ماند به بهانه­ی این­که تا حکمتش را ندانیم و عقل ما آن را قبول نکند، از اطاعت و فرمانبرداری دست بر نمی­داریم.

**س20: منظور از«تأویل» در نزد متکلمین چیست؟**

 تأویل در اصطلاح متکلمین یعنی هر گاه از دید آنانِ میان دلایل عقلی و نصوص شرعی تعارضی یافت شد، باید عقل را اصل قرار داده و نص را تابع آن کنیم. وباید نص شرعی را به گونه­ای تفسیر کرد، تا با دلیلِ عقلی هم­خوانی داشته باشد.

 تأویل در اصطلاح متأخرین یعنی بنا بر دلیلی که اقتضا می­نماید، ظاهرِ لفظ را از معنایی که به ذهن می­رسد به معنایی که راجح نیست، تغییر دهیم.

 البته بر کسی پوشیده نیست که دلایلِ عقلی کلامی، چنین صلاحیتی ندارند که بر مبنای آن بخواهیم معنای ادلّه­ی شرعی را تغییر دهیم. بلکه تنها ادلّه­ی شرعی هستند که به عنوان حجت و دلیل پذیرفته می­شوند و بَس.

**س21: «تحریف» به چه معناست؟**

 تحریف یعنی تغییر و تبدیل. واژه­ی تحریف از این سخن اعراب گرفته شد است که می­گویند: حرّفتُ الشَّئَ عَن وجهِهِ حَرفاً. آن چیز را کاملاً تغییر دادم. تشدید بر روی حرف (راء) هم برای مبالغه است.

 تحریف کلام هم یعنی تفسیرِ آن، بر خلافِ معنایی که به ذهن می­رسد. کاری که متکلمین درمورد نصوص شرعی که متعلق به بحث اسماء وصفات الاهی انجام داده­اند هم، تحریف محسوب می­شود. مانند جَهمیِّه و اشاعره که «استَوَی: قرار گرفت» را به «استَولَی: چیره و غالب شد» تفسیر نموده­اند.

اشاعره گویند: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ [الفجر: 22]. «پروردگارت آمد» یعنی دستور پروردگارت آمد.

اهل بدعت «الیَدَین: دو دَست» را به نعمت و قدرت تفسیر می­کنند.

گروهی از بدعتیان هم لفظ جلاله­ی اللهُ را در آیه­ی: ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 164]. «الله با موسی سخن گفت»، با فتحه خوانده­اند. یعنی اللهَ[[23]](#footnote-23).

**س22: رویگردانی از (تأویلِ کلامی)، به چه معناست؟**

 قرآن، کلام الله ﻷ است که به زبان عربی بسیار روشن و واضح، بر پیامبرش محمدص نازل نموده است. اللهأ ما را به پیروی از آن و فهم و عمل به مقتضای آن دستور داده است. اصل در لغت این است که آن (لغت) را، بر ظاهرش به­کار گیریم.

 لذا از نشانه­های بارزِ روش سلفیت در استدلال، خصوصاً در مباحث عقیدتی، این است که به ظاهرِ نصوص عمل می­کنند. و بر حسب استعمال عرب، معانی درست همان است که از ظاهرِ نصوص به ذهن متبادر می­شود.

بدین منظور سلفی­ها به طور قطع هر گونه تغییرِ معانیی که از ظاهرِ نصوص گرفته می­شود را، رد کرده و نمی­پذیرند. بلکه معانی را خصوصاً در بحث اسماء و صفات الاهی که در قرآن و سنت آمده است، بر اساس ظاهر نصوص به کار می­بندند. در این زمینه گویند: نام­ها و صفات الله أ همان گونه که در قرآن کریم و سنت مطهّر رسول ص آمده است و لایق و سزاوار اللهﻷ است، بدون هیچ گونه شباهت و همگونی میان خالق و مخلوق، وبدون هیچ تحریف و تعطیل(ناکار آمد دانستن صفات و نام­ها) ثابت می‌باشد. اللهأ می­فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشورى: 11]. «چیزى مانند او نیست و اوست بسیار شنوا و بینا».

 اما اعتقاد متکلمین در مورد ذات، اسماء و صفات الله أ از خلالِ گفتار فلاسفه و متکلمین و روش و برنامه­ی آنان، گرفته می­شد. از این­جا بود که قصدِ تأویل یا همان تفسیر نادرست نصوص شرعی را سرلوحه­ی برنامه­ی خویش نمودند. آنان معانی خلاف آن­چه از ظاهر نصوص به ذهن می­رسید، ارائه می­کردند و مدعی بودند با این رویکرد الله ﻷ را منزه و پاک می­دارند. بر همین اساس بود که میان معتزله، اشعری­ها، کلابیه، جهمیه، و باطنی­های تندرو و... آشوب و اضطراب بسیار شدیدی رخ داد[[24]](#footnote-24).

**س23: چرا روش متکلمین که با دلالیل عقلی، نصوص شرعی را تأویل می‌کنند، باطل دانسته و رد می­نمایید؟**

تأویلِ آنان از چندین منظر باطل است؛ از جمله:

1. تأویلِ این گونه­ که نصوص با گفتار متکلمین برابر آید، در حقیقت تحریفِ نصوص شرعی است.
2. شرعاً جایز نیست با اصطلاحات کلامی که ساخته­ی ذهن بشر است و احتمال درست و غلط بودن را دارد، با کلام اللهﻷ مخالفت نمود.
3. در همسویی و موافقتی که آنان مدعی آن هستند، در حقیقت کاستن از ارزش قرآن و سنت در آن نهفته است. یعنی گویا قرآن و حدیث به تنهایی مستقل نیستند و تابع و پیروِ دلایل عقلی متکلمین می­باشند.
4. مقدم دانستن ادلّه­ی عقلی بر نقلی، یعنی برگرداندن مردم از فراگیری قرآن و سنت. یعنی تمام تلاش­ها و همت­ها به سوی ادلّه­ی عقلی و علوم کلامی باید معطوف ­گردد. چرا که این ادلّه بر دلایل شرعی مقدّم داشته شده است.

**س24: این که می­گویند: شریعت مطالبی می­آورد که عقل­ها را حیران می­کند ولی جزو محالات نمی­باشد، چیست؟**

 این که گویند عقل­ها را حیران می­کند، یعنی اندیشه بر آن احاطه پیدا نمی­کند. و منظور از محالات یعنی آن­چه عقلاً وجود و وقوع آن ناممکن باشد.

 پس منظور سوال این است که شریعت گاهاً مسایل و اموری را طرح می­کند، که عقل بشر از درک و احاطه­­ی علمی آن عاجز می­ماند، لیکن از نظر عقلی وجود مسایل مربوطه از محالات نیست.

 مثلاً: ایمان به فرشتگان و ویژگی­های آنان، اصل آفرینش آن­ها، وظایف و کارهای فرشتگان، تمام این موارد در زیر مجموعه­ی ایمانِ به غیب است. این مسئله از نصوصِ متواتر که در قرآن و سنت وارد است، فهمیده می­شود. مورد فوق از مواردی است که عقل بشر از شناخت حقیقت آن حیران و سردرگم است؛ لیکن عقلا وجود آن از محالات نیست.

 امروزه به یاریِ علم جدید به جایی رسیده­ایم که می­دانیم اطرافمان مخلوقات بسیار فراوانی مانند میکروب­ها هستند که با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیستند و فقط با میکروسکوب می­توان آن­ها را مشاهده نمود. هم­چنین هوا و اکسیژن قابل دیدن نیست. اما وجودش از آثار ِآشکارش در اطراف ما، ثابت است. برق قابل دیدن نیست ولی وجودش را از خلال تأثیری که در وسایل برقی اطرف خود مشاهده می­کنیم، درک می­نماییم.

**س25: چرا سلفی­ها پیوسته و مدام از روش متکلمین رویگردانی می­کنند؟**

به چندین دلیل سلفی­ها روش و نظریات عقلیِ اهل کلام را رد می­کنند از جمله:

1. در مورد امورِ دین و احکامش، در قرآن و سنت چنان­ غنا و ثورتی وجود دارد، که به غیر آن دو نیازی نیست. دین با پایان بعثت رسولص کامل شد. و هر آن­چه امت در مسایل دینی بدان محتاج بوده است را، رسولص به صورت شفاف و کامل بیان داشته است. از این رو هر مسئله­ای که در زمان رسولص جزو دین نبوده است، هیچ ارتباط و سنخیتی با دین ندارد.
2. اصطلاحات متکلمین در کتاب الله و سنت نیامده است. استعمال این واژه­ها باعثِ شکاف صفوف مسلمانان شد. درگیری­ها و خصومت­ها فراوان گشت و در پی آن به دلیل عدم همسویی و اتفاق بر مفاهیم و ترکیب این اصطلاحات، فرقه­ها و گروه­های زیادی نیز پدیدار گشت. اما بازگشت به قرآن و سنت در اختلافات، امت را از این بلا و مصیبت­ها دور می­دارد.
3. عدم تواناییِ عموم مسلمین از تحقیق و بررسی در علوم عقلی و تسلّط برآن. در نقطه­ی مقابل می­بینیم اکثر مسلمان­ها با سطوح مختلف ذهنی و استعدادهای متفاوت به راحتی قرآن و سنت را درک می­کنند. چنان­که الله ﻷ کتاب خویش را این­گونه توصیف می­نماید: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ١٧﴾ [القمر: 17]. «و قطعاً قرآن را براى ذکر(و پندآموزى) آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌اى هست؟».
4. علم کلام نابود کننده­ی تلاش­ها و وقت­هاست. و اگر این وقت و تلاش­ها صرفِ فراگیری و تحقیق و پژوهش در قرآن و سنت می­شد، بر متکلمین و دیگران بی نهایت مثمرِ ثمر بود.
5. توضیح و بیانِ امور غیبی فقط در توان و حیطه­ی کاریِ انبیاء و پیامبران می­باشد و فقط آنانند که از جانب اللهأ مأمور ابلاغ دین­اند. برای غوطه­ور شدن در چنین موضوعاتی جایی برای متکلمین و اندیشه­ی آنان نیست. چرا که امور غیبی با مجادله و مناظرات عقلی قابل درک نیست.

**س26: آیا از سلف صالح در مذمّت و نکوهش علم کلام و پرداختن به آن، اقوالی نقل شده است یا خیر؟**

آری اقوال بسیار زیادی از سلف صالح در این زمینه نقل شده است؛ به عنوان نمونه:

 شافعی/ می­گوید: اگر بنده­ی الله به هر آن­چه الله ﻷ از آن نهی فرموده است، البته غیر از شرک، مرتکب شود، بهتر از آن است که در علم کلام نظر افکند.

 هم­چنین از وی نقل است که می­گوید: حکم من در مورد متکلمین این است که با شاخه­ی درخت خرما زده شوند و در میان قبایل و طوایف مختلف چرخانده شده و گفته شود: این است جزای آن که قرآن و سنت را رها کرده و به علم کلام بپردازد.

امام احمد/ می­گوید: هرگز شخصی که صاحب علم کلام است، رستگار نخواهد شد.

مالک/ گوید: هر کس دین را به واسطه­ی علم کلام بیاموزد، زندیق خواهد شد.

 از عبدالله بن مبارک/ نقل شده است که: فقها و اهل حدیث در تمام مناطق اتفاق نظر دارند که متکلمین، اهل بدعت و گمراهی هستند. و هرگز در زمره­ی علما به حساب نمی­آیند. اهل علم آنان­اند که اهل حدیث و اهلِ فهم در روایات باشند. و نسبت به تخصص و قدرت، حفظ و تشخیصِ مسایل، بر یکدیگر برتری ورجحان دارند.

 اوزاعی/ گفته است: بر فراگیری سنت صبور و شکیبا باش. در هر موردی که آن قوم (سلف صالح) توقف کردند تو هم بایست[[25]](#footnote-25). هر آنچه آنان گفتند، تو نیز همان را بگو. از هرچه دست کشیده­اند تو هم دست بکش.

سفیان ثوری / چنین می­گوید: پایبند سنت باشید و از سخن و کلام، در ذات الله بپرهیزید.

 امام ذهبی/ گفته است: کم هستند افرادی که در علم کلام تحقیق و تلاش کرده باشند، مگر این­که اجتهادشان باعث شده است که سخنی خلاف سنت بگویند. از این رو علمای سلف توجه به علم کلام را مورد نکوهش قرار داده­اند. چرا که علم کلام زاییده­ی علم فلاسفه و دهریه[[26]](#footnote-26) است.

ابن قتیبه/ می­گوید: ما را با علم کلام سر و کاری نیست. به نظر من بیشتر کسانی که هلاک شدند، فقط به خاطر علم کلام بوده است[[27]](#footnote-27).

 بلکه از خودِ بزرگان متکلمین که در آخر عمر به این نتیجه رسیدند که علم کلام، ضایع کننده اوقات و کوشش است، سخنانی در نکوهش این علم آمده است. و اذعان داشته­اند که پرداختن به علوم شرعی که همان قرآن و سنت است، بهتر، سالم­تر، آگاهانه­تر و ریشه­دارتر است.

 رازی می­گوید: تمام روش­ها­ و برنامه­های فلسفی را بررسی کردم، ندیدم بیمار و ناتوانی را درمان کند و تشنه­ای را سیراب گرداند. نزدیک­ترین راه، راهِ قرآن را یافتم.

او می­گوید: هر کس مانند تجربه­ی مرا تجربه کند، چیزی را که من فهمیدم خواهد فهمید.

 هم­چنین از او نقل قول شده است که: تمامِ روش­های کلامی و برنامه‌های فلسفی را امتحان کردم، ندیدم فایده­ای از آن، هم­پای فواید قرآن کریم باشد. زیرا قرآن تلاش می­کند عظمت و جلال الاهی را به صورت کامل ارائه نماید و از ژرفنگری و ایراد معارضات و مسایل اختلافی باز می­دارد. چرا که خوب می­داند اندیشه و عقل بشری در این تنگناهای عمیق و در برنامه‌های حق، دچار اضمحلال شده و متلاشی می­گردد.

ابو الوفاء بن عقیل به برخی از یاران خویش گفت: من به طور قطع و یقین می­دانم که صحابهش از دنیا رفتند و جوهر و عَرض[[28]](#footnote-28) را نمی­شناختند. حال اگر دوست داری همانند آنان باشی، پس باش. و اگر می­پنداری که روشِ متکلمین از روشِ ابوبکر و عمرب بهتر است، چه بد پنداشته­ای.

 ولید بن کرابیسی وقتی در سکرات مرگ بود، فرزندانش را این­گونه وصیت نمود: آیا فکر می­کنید کسی از من در علم کلام آگاه­تر است؟ گفتند: خیر. گفت: وصیتی برایتان دارم می­­پذیرید؟ گفتند: آری. گفت: روش اهل حدیث را برگزینید که حق با آن­هاست.

 ابوالمعالی جوینی می­گوید: مسلمانان و علوم آنان را سیاحت کردم و بر دریای بزرگ(علم کلام) سوار شدم، در آن­چه از آن نهی کردند، غوطه­ور شدم، آن­هم برای طلب حق و فرار از تقلید؛ هم­اکنون از تمام آن عقاید به سوی حق بازگشتم. دین پیرزنان را برگزینید. اگر الله ﻷ مرا به لطف و کرم خویش ننوازد، بر دین پیرزنان می­میرم و پایان عمرم با کلمه­ی اخلاص خواهد بود. وای بر پسرجوینی!.

و نیز گفته است: اگر آن­چه بر من گذشت دوباره رخ دهد، به علم کلام نمی­پرداختم.

 هم­چنین ­می­گوید: ای دوستان و یاران من! به علم کلام روی نیاورید. اگر می­دانستم علم کلام مرا به این­جا می­رساند، هرگز بدان مشغول نمی‌شدم.

 غزالی می­گوید: از بیشترین مردمی که غلو و زیاده روی می­کنند، گروهی از اهل کلام هستند که عوام مسلمانان را کافر می­خوانند. گمان کرده­اند که هر کس علم کلام را همانند ما نداند و عقاید شرعی را با دلایلی که ما مقرر داشته­ایم نشناسد، او کافراست. آنان اولاً رحمت الاهی را تنگ گرفته­اند و دوماً بهشت را فقط منحصر به گروه اندکی از متکلمین می­دانند.

**س27: آیا هر نوع تأویلِ ادله­ی شرعی، مطلقاً مردود است؟**

هر گونه تأویل ادله­ی شرعی قابل قبول نیست و البته مردود هم نیست. این مسئله­ نیاز به توضیح دارد:

 مخالفت کردن با ادلّه­ی ثابتِ شرعی در امور عقیده به وسیله­ی ادله­ی عقلیِ متکلمین، اما این که سعی شود تا دلایل شرعی تأویل شده و مطیع و پیرو دلیل عقلی گردد، باطل و غیر قابل قبول است. بلکه مقدم نمودن ادله‌ی شرعی بر عقلی واجب است.

 اما وقتی دو دلیل شرعی که ظاهراً در دلالت با هم تعارض دارند، و امکانِ جمع میان آن دو وجود ندارد، می­توان با دلیل شرعی دیگری با آن مقابله کرد. در این زمان تأویل، روشی از روش­های جمع میان دو دلیل است. از این ور می­گوییم می­گوییم جمع میان دو دلیل، تا که مبادا یکی از دلایل را انکار کرده و یا باطل بدانیم. البته دلیلِ مذکور که به آن استناد می­شود باید صحیح و ثابت باشد.

 با این توضیح، تأویل که عبارت است از برگرداندن دلیل شرعی از معنای ظاهر به معنایی دیگر، آن­هم بنا بر دلیل شرعی دیگری که احتمال معنای در آن وجود دارد، خود بر چند نوع است:

1. تأویل مورد قبول: دلیلی که معنای ظاهری نص را عوض کرده و معنای احتمالی دیگری را می­رساند، خود صحیح و ثابت است و دارای شروطی می­باشد:

ا- این­که لفظ در لغت عربی به معنای مجاز هم استعمال شود.

ب- دلیل صحیحی بر این مسئله دلالت داشته باشد.

ج- دلیل ارائه شده معارض و مخالفی نداشته باشد.

د- اگر مسئله­ی مورد نظر از مسایل اعتقادی باشد، صد در صد دلیل باید صراحتاً از قرآن و سنت موجود باشد[[29]](#footnote-29).

1. تاویلِ مردود: دلیلی که معنای ظاهری نص را عوض می­کند، ضعیف است و به آن استناد نمی­شود؛ یا قدرت مقابله و مخالفت با دلیلِ اول شرعی را که صحیح است، ندارد.
2. تأویلِ باطل: دلیلی که معنای ظاهر نص را عوض می­کند، اصلاً دلیل شرعی محسوب نمی­شود تا بتوان با آن با دلیلِ شرعی اول که صحیح است مقابله و مخالفت نمود.

**س28: یک بار دیگر می­پرسیم: شناخت قواعدِ روش یا رویکرد سلفی چه اهمیتی دارد؟**

قواعد و اصول روش سلفی دربرگیرنده موارد زیر است:

1. استدلال به قرآن و سنت.
2. مقدم داشتن نقل بر عقل.
3. رویگردانی از تأویل کلامی.
4. پایبندی به فهم صحابهش در فراگیری قرآن و سنت.

 این قواعد وجهِ تمایز میان رویکرد سلفی و روش متکلمین است. روش سلفی فقط و فقط به دلایل شرعی تمسک می­جوید نه چیزی دیگر. و اساسِ ادله­ی شرعی کتاب الله و سنت است. و نیز آن­چه از کتاب الله و سنت گرفته می­شود مانند: اجماع، قیاس و قواعد استنباط شده از قرآن و حدیث. احکام شرعی، تنها خطاب اللهﻷ است که با آن به بندگانش تکلیف و مسئولیت می­دهد. حال اگر کسی بخواهد با رأی یا سخن یا دلیلی که می‌پندارد آن دلیل، عقلی است و با خطابِ شریعت مخالفت نماید، دلیل نقلیِ شنیداری که کتاب الله و سنت است، بر آن رأی یا قولِ مخالف و معارض مقدّم می­شود. فهم صحابهش در دین، خصوصاً در بحث عقایدش که بر آن اجماع نموده­اند، به عنوانِ حجّت دینی محسوب می­شود و هیچ مسلمانی را نسزد که با آن مخالفت نموده و آن را رد نماید. از این رو روشِ سلفی هرگز قبول نخواهد کرد که به دعوای تأویل، دلیلِ نقلی را تابع دلیل عقلی نماییم تا قرآن و سنت با دلیل عقلیِ اشخاص موافق و برابر آید.

 با تحقیق و بررسی و ریزبینی اثبات خواهد شد که هرگز دلیل نقلیِ صحیح با دلیل عقلی صریح در تعارض نیست. گر چه بر اثر توهِّم برخی اندیشه­ها که به نکات ریز قرآن و سنت احاطه­ی علمی ندارند، تعارضی پنداشته شود، یا گمان شود که دلالت قطعی و یقینی وجود دارد که با کتاب الله و حدیث اختلاف دارد. حال آن­که اصلاً و ابداً چنین چیزی امکان ندارد.

**س29: به طور خلاصه روش سلفِ صالح در اثباتِ اسماء و صفات الاهی، چگونه است؟**

 سلف صالح هر اسم و صفتی که الله ﻷ خود را در قرآن کریم با آن توصیف نموده است، یا رسولص در سنت ثابت و صحیح، با آن اسم­ها و صفات اللهأ را وصف نموده است، قبول دارند و آن را ثابت می­دارند و آن­ها را بر معانی ظاهری­اش ترجمه کرده و به مقتضای آن به گونه­ای که لایق و شایسته­ی جلال و کمال الاهی است، ایمان دارند. هرگز اسم و صفتی را تحریف و تعطیل، نمی­کنند. برای آن هم­نوع و شبیهی قایل نیستند و تأویل ننموده و کیفیت و چگونگی هم بیان نمی­کنند.

 شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در عقیده­ی واسطیه مذهب سلف صالح را این گونه بیان می­کند: آنان(سلف) هر آن­چه الله متعال با آن خود را توصیف نموده است را، نفی نمی­کنند. سخن و معنایش را از جای اصلی­اش تغییر نمی­دهند. در نام­ها و صفات الاهی به الحاد و کژی مبتلا نمی­شوند. کیفیت و چگونگی بیان نکرده و صفات الاهی را به صفات مخلوق، همانند نمی­کنند. زیرا الله ﻷ هم­نام، هم کفو و انبازی ندارد. هرگز نمی­توان او را با خلقش مقایسه نمود؛ چرا که او تعالی به خود و دیگران، از همه آگاه­تر است. از مخلوقش راستگو­تر و نیک سخن­تر است. و بعد از الله فرستادگان راستگو و تصدیق شده­اش از همه راست­گوتر و نیک­سخن­تر هستند؛ بر خلاف آنان که ناآگاهانه علیه الله ﻷ سخنانی می­گویند. از این روست که اللهأ می­فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182]. «(پروردگارت که دارای عزت است از آن­چه او را به آن توصیف می‌کنند، منزّه است. و سلام بر پیامبران. و همه ستایش ها ویژه الله است که پروردگار جهانیان است». الله أ خود را از آن­چه مخالفینِ پیامبران او را توصیف کرده­اند، پاک و مبرّا دانسته است. و بر پیامبران به خاطر درست بودن سخنانشان که الله متعال را از عیب و نقص پاک می­دانستند، سلام فرستاده است. و خود الله أ در توصیف نام­ها و صفاتِ خویش میان نفی و اثبات جمع نموده است. اهل سنت و جماعت از دستورات پیامبران علیهم الصلاة والسلام، عدول و تجاوز نمی­کنند. چرا که فرمان آن­ها همان راه راست یا صراط مستقیم است. راه راستِ کسانی که الله أ به آنان نعمت داد. راهِ پیامبران، راستگویان، شهدا و نیکوکاران.

**س30: آیا تفویض(سپردن معنا به الله)در اسم­ها و صفات الاهی، از روش سلف است؟**

 سلفِ صالح مفوّضه نیستند ودر بحث اسماء و صفات، معنا را به الله تفویض نمی­کنند. چون مفوّضه معنیِ اسم­ها و صفات را به الله أ تفویض کرده و می­گویند: ما معنای آن را نمی­دانیم. یعنی معتقدند نام­ها و صفات الاهی دارای معنایی نیستند که بتوان آن را فهمید. مثلاً (می­گویند)اسمِ (سمیع: بسیار شنوا) برای الله، دلالت بر صفت شنواییِ او نمی­کند. همین‌طور اسم (بصیر: بسیار بینا) بر صفت بیناییِ اللهﻷ دلالت ندارد!! در دیگر صفات هم به همین ترتیب. در نتیجه بر مبنای اعتقاد مفوّضه، ذکر این نام­ها برای الله متعال هیچ معنایی را در پی ندارد. این اسم­ها در نزدشان به منزله­ی کلام غیر عربی و بی­معناست که در پایان منجر به تعطیل و ناکارآمد بودنِ اسم و صفت­ها می­شود. چنان که قبلا گفتیم، سلفِ صالح برای اسم­ها و صفات، معنایی که از ظاهر آن­ها به ذهن متبادر می­شود، قایل هستند. لیکن برای نام­ها و صفات کیفیّت بیان نمی­کنند. معتقدند جز الله ﻷ کسی دیگر کیفیت آن­ها را نمی­داند. معنا به راحتی از لغت فهمیده می­شود و شناخته شده است؛ ولی کیفیّت بر ما پوشیده است.

 به تعبیری دقیق­تر: سلف در بحث اسماء و صفات معنا را تفویض نمی‌کنند؛ بلکه کیفیّت آن را به الله أ می­سپارند و در این مورد سخن نمی‌گویند.

 پس تفویضِ کیفیت، مذهب و روش سلف صالح است نه تفویضِ معنا. چرا که تفویض معنا در آخر منجر به تعطیل و ابطال اسماء و صفات الهی می­گردد.

 علامه خلیل محمد هراس/ در مورد تفویض در بحث اسماء و صفات می­گوید: اعتقاد به این­که تفویض در معنای اسماء و صفات، روشِ سلف است، باوری نادرست و اشتباه است. چنان­که متأخرین اشعری و دیگران بر این باورند. چرا که سلف معنا را تفویض نمی­کنند و کلامی که معنایش را ندانند، نمی­خواندند. بلکه معانیِ نصوص را از قرآن و سنت می­فهمیدند و آن را برای الله أ ثابت می­دانستند؛ سپس حقیقت و کیفیّت صفات را به الله ﻷ واگذار می­کردند. مثلاً وقتی از امام احمد / در مورد قرار گرفتن الله متعال بر عرش سوال شد، چنین پاسخ داد: استواء معلوم است و کیفیت مجهول و ناپیدا.

اللهأ می­فرماید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِ﴾ [ص: 29]. «[این‌] کتابى مبارک است که آن را به سوى تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند». این آیه هرگز در اندیشیدن و تدبّر، بین آیات متشابه و غیر متشابه استثنا قایل نشده است.

**س31: منظور از کیفیّت در اسماء و صفات چیست؟**

 کیفیت یعنی حقیت و کُنهِ یک چیز. عرب­ها گویند: کیّف الشیءَ، یعنی برای آن چیز کیفیت مشخصی بیان داشت.

 فرق میان کیفیت و تمثیل این است که کیفیت یعنی معتقد باشد صفت الله متعال داری فلان کیفیت و چگونگی است، ولی تمثیل، یعنی صفات باری تعالی همانند صفات مخلوقات است.

 منظور سلف از نفی کیفیّت نه بدین معناست که مطلقاً صفات را بدون کیفیت بدانند! چرا که چنین اعتقادی برابر با تعطیل و باطل نمودن صفات است. زیرا هر چیزی که موجود باشد بدون استثنا باید دارای کیفیّت خاصِّ به خود باشد. صفات الله متعال هم کیفیتی دارد؛ لیکن عقلِ قاصر ما توان درک آن را ندارد. چگونه سزد که مخلوق بر خالق احاطه یابد در حالی که اللهأ می­فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشورى: 11]. «هیچ چیز همانند او نیست و او بسیار شنوا و بی­نهایت بیناست». و می­فرماید: ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾ [مریم:65]. «آیا برایش هم­نامی(هم­تایی) می­شناسی». لذا منظور از نفی کیفیت، اعلانِ عدم آگاهیِ ما از کیفیت است. زیرا جز خودِ الله ﻷ کسی کیفیت ذات و صفات او را نمی­داند.

 اصلا شایسته نیست بگوییم: سلفِ صالح صفات را بدونِ کیفیت ثابت می­دانند. بلکه ایشان صفات را با کیفیتی که فقط الله متعال از چگونگی و کُنهِ آن آگاه است، ثابت می­دانند. لذا عقیده­ی آن­ها اثباتِ صفات، بدون بیان کیفیت است. یعنی آنان ایمان دارند که صفات دارای کیفیتی است که لایق الله سبحانه و تعالی است و جز اللهﻷ کسی کیفیتش را نمی­داند و ما هرگز با اندیشه و عقل خود برای صفات، کیفیت بیان نمی­کنیم.

 و این توضیح چنان­که واضح و معلوم است، جمع کردن میان اثباتِ صفات برای الله متعال و میان نفیِ تشبیه و تمثیل از او و پاک و مبرا دانستش از عیب و نقص است.

**س32: منظور از تعطیلِ صفات چیست؟**

 تعطیل از عَطل به معنای ترک کردن، خالی کردن و فارغ دانستن، مشتق شده است. مانند این آیه­ی قرآن: ﴿وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ﴾ [الحج: 45]. «و چاه­های متروکه و قصرهای برافراشته». چاه­هایی که صاحبانشان آن­ها را رها کرده و متروک گذاشته­اند.

در بحث عقیده تعطیل به معنایِ نفیِ صفات الاهی و ثابت ندانستن آن برای الله أ می­باشد.

اعتقاد به تعطیلِ اسماء و صفاتِ الاهی، مذهبِ جهمیه و معتزله است.

**س33: تشبیه و تمثیل به چه معناست؟**

تشبیه و تمثیل دو اصطلاح­اند که به یک معنا به کار می­روند. و در بحث اسماء و صفات تشبیه، یعنی خالق را به مخلوق تشبیه کردن و تمثیل یعنی، صفات خالق را همانند صفات مخلوق دانستن.

تشبیه بر دو بخش است:

نخست: تشبیه خالق به مخلوق. مانند نصارا که عیسی پسر مریم علیهما السلام را به اللهأ تشبیه می­کنند. وهمانند یهود که عزیر را شبیه اللهﻷ می­دانستند. یا به مانند مشرکین که اللهﻷ را به بت­های خود تشبیه می‌کردند. الله تعالی بسی بزرگوارتر از آن است که آنان می­گویند.

دوّم: تشبیه الله ﻷ به مخلوقش. می­گویند: صورتی همانند مخلوقات دارد و دستش بسان دست مخلوقش می­باشد. و همچون مخلوقش می­شنود. و به مانند این اعتقادات. الله أ بسیار بزرگوارتر از آن است که آنان می­گویند.

**س34: چه دلیلی وجود دارد که گواه بر فضل صحابه** ش **باشد و اثبات کند آنان دین را از آیندگان بهتر فهمیده­اند؟**

در قرآن و سنت و اقوال سلفِ صالح ادلّه­ی فراوانی در این زمینه موجود است:

1. آیه­ی: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة:137]. «پس اگر آنان به آن­چه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند».

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران:110]. «شما بهترین امتى هستید که براى مردم پدیدار شده‌اید».

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة:143]. «و بدین گونه شما را امتى میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید».

 اولین گروه و شایسته­ترین افرادی که با این آیات مورد خطاب قرار گرفتند، صحابه­ی پیامبرص بودند. الله متعال فرمود: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانى که با نیکوکارى از آنان پیروى کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و براى آنان باغهایى آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابى بزرگ».

رضایت الله تعالی از مهاجرین و انصارش گواهی وی بر برتر بودنِ آن­ها از دیگران است.

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10]. «کسانى از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند، [با دیگران‌] یکسان نیستند. آنان در درجه بزرگتر از کسانى‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند. و الله به هر کدام وعده­ی نیکو داده است».

وعده­ی به حُسنی که همان بهشت است اشاره­ای واضح و روشن بر فضیلت آنان است.

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 8-10]. «این غنایم، نخست‌] اختصاص به بینوایان مهاجرى دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل الله و خشنودى [او] مى‌باشند و الله و پیامبرش را یارى مى‌کنند. اینان همان مردم درست کردارند\* و کسانی که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند، و در سینه های خود نیاز و چشم داشتی به آن­چه به مهاجران داده شده است نمی­یابند، و آنان را بر خود ترجیح می­دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته­اند، اینان همان رستگارانند\* و نیز کسانی که بعد از آنان آمدند در حالی که می­گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی».

الله ﻷ شهادت می­دهد که مهاجرین صداقت دارند و انصار رستگار و کامیاب­اند. آیات در این زمینه بسیار است.

1. احادیثی که دلالت بر فضیلت صحابه دارد:

رسول اللهص می­فرماید: «خَیرُ الناسِ قَرنی»: «بهترین مردم، مردمان(مسلمان و مؤمنِ) قرن من هستند»[[30]](#footnote-30).

 حدیث مرفوع دیگری بدین مضمون آمده است: «إِنَّ خَیرَکُم قَرنی»: «بهترینِ شمامردم(مسلمان) قرن من هستند»[[31]](#footnote-31). و نیز: «القَرنُ الَّذی أنا فیهِ»: «قرنی که من در آنم»[[32]](#footnote-32).

در روایت مرفوع دیگری می­خوانیم: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيفَهُ»: «اصحاب مرا دشنام ندهید. زیرا اگر یکی از شما به اندازه ی کوه احد، طلا انفاق کند، با یک یا نصف مدّی[[33]](#footnote-33) که اصحاب من انفاق می کنند، برابری نمی کند»[[34]](#footnote-34).

در روایت مسلم به صورت مرفوع آمده است: « وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ »: «و اصحابم پاسداران امت من هستند. وقتی رفتند، آن چه وعده شده بر امتم خواهد آمدم».

رسول الله ص می­فرماید: «عَلیکَم بِسنَّتی وسنَّة الخلفاءِ الرَّاشدینَ عَضُّوا علیها بَالنَّواجِذِ»: «بر شما باد سنت من و خلفای راشدین؛ مصرّانه به آن پایبند باشید».

و فرموده­اند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»: «هر پیامبری که اللهﻷ قبل از من برای امتی مبعوث کرده است، در بین امتش، دوستان و یارانی نزدیک و مخلص داشته است که سنّت و رفتار او را در پیش می­گرفتند و به اوامر و سنت­های او اقتدا می­کردند، و سپس کسانی بعد از آنان جانشینشان می‌شدند که به گفته­ی خود عمل نمی­کردند و کاری می­کردند که به آن امر نشده بودند، هر کس با دست با آن­ها جهاد و مبارزه کند، مؤمن و هر کس با زبانش با آنها کارزار کند، مؤمن و هر کس در دل خود با آن­ها مخالفت کند، مؤمن است؛ و بعد از مخالفت قلبی حتی به اندازه­ دانه­ی خردلی (ذره­ای) ایمان وجود ندارد»[[35]](#footnote-35).

پیامبر بزرگوارص در مورد فرقه­ی نجات یافته می­فرماید: «ما أَنا علیهِ وأصحابی»: «آن­چه من و اصحابم به آن معتقدیم»[[36]](#footnote-36).

1. چند نمونه از اقوال سلف در این مورد:

 سخن ابن مسعودس: «إن الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه، وابتعثه برسالته، ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد ص فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه، يقاتلون على دينه، فما رآه الـمسلمون حسناً فهو عند الله حسن، وما رأوه سيئاً فهو عند الله سيئ»: «الله ﻷ به قلب­های بندگان نگریست؛ قلب محمد ص را از دل همه­ی بندگان­ بهتر یافت و او را برای خویش برگزید و به رسالت خود مبعوثش نمود. سپس بعد از قلب محمد ص به دل دیگر بندگان نظر افکند و قلوب اصحاب او را بهترین قلب­ها یافت و آنان را وزرای نبی خود نمود که برای (دفاع) از دینش کارزار می­کنند. لذا آن­چه را مسلمانان نیک پندارند نزد الله ﻷ نیک است و آن­چه را بد و ناپسند بدانند، نزد الله ﻷ هم ناپسند و بد است»[[37]](#footnote-37).

ابن عمر س می­گوید: (كان أصحابُ رسولِ الله ص خيرُ هذه الأمةِ قلوباً، وأعمقهم علماً، وأقلِّهم تكلفاً، اختارَهُمُ الله ﻷ لِصحبةِ نبيِّه ونقلِ دينِه): (بهترین قلب­های این امت، عالم­ترین و کم­تکلف­ترین ایشان، اصحاب رسول الله ص بودند. الله ﻷ آن­ها را برای همنشینیِ نبی خویش و رساندن دینش برگزید).

**س35: پایبندی به فهمِ سلفِ صالح به چه معناست؟**

 روش سلفی برپا دارنده­ی قرآن و سنت بر مبنای فهم صحابهش، تابعین، تبع تابعین و کسانی که به نیکی از ایشان پیروی کرده اند، می­باشند. سلفی­ها فهم و برداشت این افراد از قرآن و سنت را بر فهم و برداشتِ هر کس دیگر مقدم می­دارند. خصوصاً در بحث عقاید و آن­چه بر آن اجماع دارند.

 پس صحابه ش در مسایل عقیده بر یک باور و اعتقاد بوده­اند. هیچ اختلافی از ایشان نقل نشده است. لذا از منظر اهل سنت و جماعت خروج از باور و اعتقاد صحابه ش مورد قبول نیست. و اجماع صحابه ش حجت است. سزاوارترین چیزی که به آن استناد می­شود اجماع آنان در مسایل توحید و اصول دین است. از این رو سلفی­ها علیه مخالفینِ خود به اعتقاد و باورِ صحابهش استناد می­کنند[[38]](#footnote-38).

 پیامبرص نسبت به آن­چه باید امتش بعد از وی در هنگام اختلافات بر آن عقیده باشند را تذکر داده و یادآوری کرده است: ایشان می­فرماید: «وَإنَّه مَن يَعِش مِنكُم فَسَيرَى اختِلافًا كَثيراً فَعلَيكُم بِسُنَّتي وسُنَّةِ الخُلَفَاءِ المَهديِّينَ الرَّاشِدينَ تَمَسَّکُوا بِها و عَضُّوا عَلَيها بِالنَّواجِذِ وإيَّاكُم ومُحدَثاتِ الأُمُورِ»: «هر کدام از شما که زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید، بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین راه یافته پیروی کنید؛ بر آن پایبند باشید و آن را با دندان­هایتان محکم بگیرد (کنایه از پایبندی محکم است) و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید»[[39]](#footnote-39).

 رسول اللهص می­فرماید: «مَن أَحدَثَ فی أَمرِنا هذا مَا لَیسَ فِیهِ فَهُوَ ردٌّ»: «هر کس در این امر(دین) ما نوآوریی کند که در آن نباشد، کارش مردود است»[[40]](#footnote-40). و یکی از ویژگی­های گروه نجات یافته را این­گونه بیان می‌دارند: آنان بر همان اعتقادی هستند که من و اصحابم ش بر آنیم.

**س36: اهداف دعوت سلفیت کدام است؟ روشِ دعوت، برای تحقق این اهداف کدام است؟**

روش دعوت سلفیت در امور زیر خلاصه می­شود:

 نخست: دعوت به ایمان با تمام معانی و ارکانش: از شناخت الله ﻷ با اسماء و صفاتش گرفته تا عبادتِ الله با این نام و صفتها­، توحید ربوبیت و الوهیت، کفر به طاغوت، جنگ با تمام صورت­های قدیم و جدیدِ شرک، از قبیل شرک قبور و خرافات، شرکِ حاکمیت، ولاء، براء و غیره. همچنین ایمان به فرشتگان، کتاب­ها، پیامبران، روز قیامت، قضا و قدر، جریانات اعتقادی در مورد صحابه ش، مسایل کفر و ایمان، اجرایی کردن سنت و مبارزه با بدعت، اثبات روش­های استدلال و محقَّق نمودن پاکی در عبادات، اخلاق و معاملات و تعامل، حرکت در مسیر دعوت، برپا داشتن دین، بلند نمودن کلمه­ی الله بر فراز زمین. تمام این موارد به صورت کلّی یا تفصیلی باید طبق روش اهل سنت و جماعت باشد.

 ما بر این باوریم که دعوت به ایمان با این مفهومِ جامع، اصلِ دعوت پیامبران † بوده است. این روش، روشِ رسول اللهص و صحابه­ی بزرگوار ویش بوده است. این رویکرد، مهمترین اولویّت در عمل است. اولویت و اولین واجبی که هیچ واجبی بدونش محقَّق نخواهد شد.

 واجب و ضروری است تا به هر روش ممکن، به سوی این برنامه و رویکرد دعوت داد و مردم را از طریق وسایل عمومی مانند سخنرانی، حلقه‌های درس عمومی، کتاب، انتشارات عمومی و کاروان­ها و گروه­های دعوت، طبق روش سلفی تربیت نمود. و نیز توسط وسایل خاص همانند تدریس خصوصی، مراکز علمی، گروه­های تعلیم و تربیت و غیره به این مهم پرداخت.

 دوم: ایجاد گروهی مؤمن: باید گروهی مؤمن و پایبند و ملتزم به اسلام تشکیل گردد تا به این روش عمل کنند. برای برپا داشتن فرض­های کفایی که فعلاً به آن عمل نمی­شود، عزم را جزم کنند و تمام توان خود را در این راستا به کار گیرند. و در عین حال تلاش نمایند، اسباب قدرت که هم اکنون آن را در اختیار نداریم، فراهم شده و آن را به دست آوریم. به این دلیل که خیر را دوست داریم و بر آن اشتیاق داریم و برای نصیحت و خیرخواهی مسلمانان و توجه به امور آنان. ما معتقدیم تشکیل این کارگروهِ مؤمن بر روش اهل سنت و جماعت و تشکیل آن­چه که دیگر افراد اهل سنت بر آن اتفاق نموده و در گرد آن جمع می­شوند، از اهم واجبات و اولویت­ها است.

 این گروه تلاش می­کند تا اولاً افرادش واجبات عقیدتی، عبادی، رفتار و منش، و برخورد، تعامل و اخلاق، که بر هر کدامشان به صورت خاص لازم آمده را انجام دهند و از محرمات دست بکشند؛ چنان­که به صورت منظم و با برنامه پایبند به همکاری و تعاون بر وظایف و فرایضی هستند که تمام جامعه و امت با آن مورد خطاب قرار گرفته­اند. مثلاً اموری همانند تعلیم و تعلّم. الله ﻷ می­فرماید: ﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ﴾ [التوبة: 122]. «پس چرا از هر فرقه‌اى از آنان، دسته‌اى کوچ نمى‌کنند تا در دین آگاهى پیدا کنند و قوم خود را وقتى به سوى آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان بترسند؟».

علم در دعوت ما، منزلتی خاص و اهمیتی بس بزرگ دارد. زیرا این روش، با علم بر پا داشته می­شود و در نبود آن، هویت و انتسابش به سلف صالح را گم کرده و از دست می­دهد. لازم است جهاد علمی در تمام سطوح برپا گردد. برای کودکان و بزرگسان، مردان و زنان و سایر اقشار جامعه. درست همانند دقّت و بازبینی و دعوت. اللهأ می­فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ١٠٤﴾ [آل عمران: 104]. «و باید از میان شما، گروهى، به نیکى دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتى بازدارند، و آنان همان رستگارانند».

 البته حتماً باید در این باب، بنا بر دستور و قواعد شریعت، مصالح و مفاسد را مراعات نمود. باید به واجبات اجتماعی از قبیل مرتفع نمودن نیاز فقرا و تنگدستان و مراعات ایتام، توجه نمود. هم­چنین بر تشویق توانگران بر پرداخت زکات و صدقات و کمک کردنِ آنان در پرداخت زکات و صدقات بر مبنای آموزه­های قرآن و سنت، عیادت بیماران و فراخواندن آنان به سوی الله، زنده کردن روابط برادرانه میان مسلمانان، از قبیل شرکت در تشییع جنازه­ها، همدردی با مصیبت زدگان، به دعوت دیگران جواب دادن، تبریک گفتن شادیها و مراسم خوشی به هم­نوعان، و دیگر موارد. باید تلاش نمود نظامی اقتصادی اسلامی ایجاد گردد و بدین وسیله بتوان مردم را از ربا و پیامدهای آن و دیگر معاملات حرام دور کرد.

 چاره­ای نیست جز این که با ارجاع مردم به علما، در کالبدِ امت روح تجمع گرایی را دمید و آنان را از پراکندگی و تشتت بازداشت. هم­چنین هر گاه شرایط و لوازم جهاد مهیا شد، جهاد فی سبیل الله را بر پا داشت. و هنگام عدم توانایی برای جهاد، باید تلاش نمود تا اسباب آن فراهم گردد. باید به مردم آموزاند تا در نزاع­ها و درگیری­های خویش قضاوت و حکم را به شریعت بسپارند. آن­هم با رجوع به علمایی که واجب است در هر نقطه از جهان یافت شده و در دسترس باشند تا بر اساس قرآن و سنت و دور از قوانین وضعی و قراردادی طاغوتی، موارد اختلافی را حل و فصل کنند. تمام این موارد و موارد مشابه از قبیل برپایی جمعه و جماعات و عیدها از فرض‌های کفایی هستند. مسلمانان اگر در برپاییِ خیر و تقوی چنان که الله أ آنان را امر می­کند: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائدة: 2]. «و در نیکوکارى و پرهیزگارى با یکدیگر همکارى کنید»، تجمع کرده و با هم همکاری نمایند، \_بإذن الله\_خواهند توانست بدون هیچ مفسده و ضرری چندین و چند برابر آن­چه هم­اکنون بر پا داشته اند را، به نمایش بگذارند. و تناسب این­که حق را بر پا دارند الله متعال آنان را قدرت خواهد داد تا به کارهایی که از انجامش عاجز مانده­اند، جامه­ی عمل بپوشانند. چرا که هر طاعتی سبب طاعاتی دیگر خواهد شد.

 سوم: برپایی دولت اسلام: اما در این که نهایتا دولت اسلامی چگونه بر پا خواهد شد، باید گفت: ما هرگز یک جریان معین و مشخص(حکومت اسلامی) را بر الله متعال لازم و حتمی نمی­کنیم. و نمی­گوییم جز تشکیل حکومت اسلامی هیچ راه دیگری نیست. بلکه الله أ از داستانِ پیامبران و فرستادگانش داستان پیامبری را تعریف می­کند که با دعوت حکیمانه و بیان وی تمام قومش ایمان آورده­اند. مثلاً: ﴿وَأَرۡسَلۡنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ١٤٧ فَ‍َٔامَنُواْ فَمَتَّعۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ حِينٖ١٤٨﴾ [الصافات: 147-148]. «و او را به سوی یکصد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم. پس ایمان آوردند در نتیجه آنان را تا پایان عمرشان بهره مند کردیم». با هلاک دشمنانِ پیامبران به عذابی کوبنده از جانب خویش، یا به دست فرستادگان و پیروان آنان، برخی از پیامبران خویش را یاری نمود. اللهأ این امور را در سیرت رسول اللهﻷ هم قرار داد. دروزه­ای مدینه را به وسیله­ی قرآن بر او گشود. همچنین بحرین، یمن و بخش عظیمی از جزیرة العرب را به دست ایشان فتح نمود. چنان­که مکه را به زورِ سرنیزه بر پیامبر گشود. و نیز عراق و نقاط دوردست­تر، شام و مصر و ... را بر یاران رسول اللهص با سرنیزه فتح کرد. تحت هر شرایطی حمد و ستایش مخصوص الله متعال است. قدرت یافتن در زمین منّتی­ست از جانب الله. و وعده کرده است که هدف از قدرت دادن به مسلمانان در زمین فقط برای این است که، فرد و جامعه عبودیت را برای الله ﻷ قرار دهند. در این راستا استفاده از اسبابی که مقدور و در توان است هم واجب و ضروری است. لیکن پیروزی از جانب الله متعال است نه اسباب. الله أ می­فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ٥٥﴾ [النور: 55]. «الله به کسانى از شما که ایمان آورده و کارهاى شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانى را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، و آن دینى را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنى مبدل گرداند، مرا عبادت کنند و چیزى را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند». و فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ١٠٥ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغٗا لِّقَوۡمٍ عَٰبِدِينَ١٠٦﴾ [الأنبیاء: 105-106]. «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. بی تردید در این، برای مردمِ عبادت پیشه کفایت است».

پنهان و پوشیده نیست که واقعیت و حقیقت کنونی ما پیوسته و مدام کوچک­تر از آن است که آرزویش را داریم. و وضعیت ما بسی دورتر از آن­چیزی است که باید باشیم. اما نصیحت و پند دادن واجب است. آرزو داریم که همگی بر راه راست باشیم نه خارج از مسیر؛ هر چند حرکتمان آهسته و آرام باشد.

**س37: چرا سلفی­ها در دعوت به سوی الله**أ**، توحید را بر همه چیز مقدّم می­دارند؟**

 توحید و یکتاپرستی حق الله ﻷ بر بندگان است. چنان که رسول اللهص به معاذ بن جَبَل می­فرماید: «حقُّ اللهِ علَی العِبادِ أَن یَعبُدوهُ ولا یُشرِکوا بهِ شیئاً»: «حق الله بر بندگانش این است که او را بپرستند و هیچ گونه شرکی به او نکنند». هر کس مرتکب شرک شود، تمام اعمالش نابود خواهد گشت و آشکارا دچار زیان و ضرر گشته است. الله ﻷ فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٦٥﴾ [الزمر: 65]. «و قطعاً به تو و به کسانى که پیش از تو بودند وحى شده است: اگر شرک ورزى حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهى شد».

شرک بسان دیگر گناهان نیست. هرگز بخشیده نخواهد شد. اللهأ فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48]. «مسلماً الله، این را که به او شرک ورزیده شود نمى‌بخشاید و غیر از آن را براى هر که بخواهد مى‌بخشاید».

بر این اساس توحید، اولین مهمی است که باید از آن آغازید. سنت و رویکرد پیامبران † با قومشان هم، همین بوده است. در قرآن می­خوانیم: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36]. «و در حقیقت، در میان هر امتى فرستاده‌اى برانگیختیم که «الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید»».

و این کلام الاهی: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ٢٥﴾ [الأنبیاء: 25]. «و پیش از تو هیچ پیامبرى نفرستادیم مگر این­که به او وحى کردیم که: معبودی جز من نیست، پس مرا بپرستید»».

هنگامی که رسولص علیس را به خیبر فرستاد، به وی دستور داد، ابتدای امر خیبریان را به یکتاپرستی فراخواند. هم­چنین زمانی که معاذ بن جبلس را به یمن فرستاد همین دستور را به وی داد.

اگر امروزه کسی به وضعیت مسلمانان بنگرد، در خواهد یافت که نسبت به بسیاری از معانیِ یکتاپرستی و احکام توحید ناآگاه­اند. برخی از آنان عبادات را برای غیرالله انجام می­دهند و اعتقادات فرقه­های گمراه را بر می­گزینند. و حرکت­های باطل را همراهی می­کنند. باید تلاش فراوان نمود تا مفاهیمِ صحیح را به مردم آموزش داده و به شبهات پاسخگو بود و باطل بودن هر دعوتی که مخالف دین اسلام باشد را برای مردم اثبات و معرفی نمود.

**س38: حکمِ خواندن (کمک طلبیدن از) غیر الله چیست؟**

 فرخواندن غیر الله شرک و حرام است. گر چه صاحبش بر آن اسمِ تبرّک، شفاعت و یا بزرگداشتِ صالحین بگذارد. الله ﻷ می­فرماید: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ٦﴾ [الأحقاف: 5-6]. «و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جاى الله کسى را مى‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمى‌دهد، و آن­ها از دعایشان بى‌خبرند؟ و هنگامی که مردم را گرد آورند با آنان دشمن باشند و پرستش آنان را انکار می­کنند».

 و آیه­ی: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ١٤﴾ [فاطر: 13-14]. «و کسانی را که به جای او می‌پرستیدید، مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند. اگر آن­ها را بخوانید، خواندنتان را نمی­شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی­دهند، و روز قیامت شرک شما را انکار می­کنند؛ و هیچ کس مانند (اللهِ)بسیارآگاه تو را خبردار نمی‌کند».

 و: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [یونس: 106]. «و به جاى الله، چیزى را که سود و زیانى به تو نمى‌رساند، مخوان؛ که اگر چنین کنى، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانى».

و در قرآن می­خوانیم: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: 22-23]. «بگو: کسانی را که به جای الله پنداشته­اید، بخوانید؛ در آسمان ها و زمین، هموزن ذره ای را مالک نیستند و آن­ها را در آن دو هیچ سهم و شرکتی نیست، و از میان آن­ها هیچ پشتیبانی برای الله وجود ندارد. شفاعت در پیشگاه الله جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد».

 رسول ص می­فرماید: «مَن ماتَ و هو یَدعُو مِن دونِ الله نِداً دخل النَّار»: (هر کس بمیرد در حالی که غیر از الله شریک و انبازی را می­طلبد، وارد آتش می­شود)[[41]](#footnote-41).

**س39: حکم بنای مسجد بر قبرها را با دلیل توضیح دهید؟**

 شریعت ساختنِ مسجد بر قبور صالحین را حرام دانسته است. احادیث متعددی بر تحریم و هشدار در این مورد آمده است؛ از جمله:

 در حدیثی مرفوع ابوهریره س می­­گوید: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» «الله یهود را نابود کند، زیرا قبور پیامبرانشان را مسجد کردند»[[42]](#footnote-42).

 رسولص فرموده­اند: «أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»: «آگاه باشید کسانی قبل از شما قبر پیامبران و صالحان را می پرستیدند آگاه باشید که قبرها را مسجد قرار ندهید من شما را از آن نهی کردم»[[43]](#footnote-43).

 عایشه ل گفته است: «لَمَّا اشْتَكَى النَّبِيُّ ص ذَكَرَتْ بَعْضُ نِسَائِهِ كَنِيسَةً رَأَتْهَا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ , يُقَالُ لَهَا : مَارِيَةُ ، وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأُمُّ حَبِيبَةَ ب أَتَتَا أَرْضَ الْحَبَشَةِ، فَذَكَرَتَا مِنْ حُسْنِهَا وَتَصَاوِيرَ فِيهَا فَرَفَعَ رَأْسَهُ ص وَقَالَ: أُولَئِكَ إذَا مَاتَ منهُمْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِداً، ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَة أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ»: «هنگامی که رسول الله ص مریض شد یکی از زنانش درباره­ی کلیسایی که در حبشه دیده بود صحبت کرد، نام آن کلیسا ماریه بود، و امّ سلمه و امّ حبیبه ب از کسانی بودند که به سرزمین حبشه رفته بودند، آن دو از زیبایی و تصاویر آن کلیسا صحبت کردند، آنگاه پیامبر ص سرش را بالا آورد و فرمود: آن­ها کسانی هستند که اگر شخص صالحی در بینشان فوت می­کرد بر روی قبرش مسجد بنا می­کردد، سپس در آن مسجد آن تصاویر را رسم می­کردند، آن­ها بدترین مخلوقین نزد اللهأ هستند»**[[44]](#footnote-44)**.

 رسول ص در بیماریی که دار فانی را وداع کرد، فرمود: « لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيائِهِمْ مَسَاجِدَ»: «الله یهود و نصارى را لعنت کناد! که قبر پیغمبران خود را به مسجد نمودند»[[45]](#footnote-45).

از آنجا که این لعن و هشدار، در سکرات موت رسول ص صادر شده است، دلالت دارد که این حکم منسوخ نشده است.

ابن مسعود س در حدیثی مرفوع روایت کرده است: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكْهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، و مَن یَتَّخدُ القبورَ مساجِدَ»: «از شرورترین مردمان آنانند که هنگام برپایی قیامت، زنده­اند؛ و کسانی که قبرها را مسجد ساخته­اند»[[46]](#footnote-46).

 همین احادیث بر تحریم ساخت عبادتگاه بر قبرِ صالحین و دیگران، کفایت می­کند. بلکه دلالت بر کبیره بودن این گناه دارد. چرا که مرتکب آن مستحق لعنت می­شود و از شرورترین انسان­های روز قیامت خواهد بود.

**س40: حکم کسی که خود را به دعوت سلفیت منتسب نمی­داند و انتسابش به دیگر گروه­هاست چیست؟ و آیا گروه­های غیر سلفی از فرقه‌های گمراه­اند که وارد آتش می­شوند؟**

 چنان­که قبلاً گفته شد، دعوت سلفیت به عنوان یک روش، رویکرد و تنهاراهِ فهمِ اسلام و عمل به آن، آن­هم به روش صحابه و سلف، یعنی خودِ اسلام. اسلامی که منتسب بودن به آن، از جانب هر انسانِ مکلّف واجب و ضروری است. و گر نه شخص در معرض وعیدِ مخالفتِ با شرع که قرآن و سنت است، و مخالفت با راه مؤمنان قرار می­گیرد.

 اما اگر دعوت سلفیت را از منظر دعوتگری و مشغول بودن به کار و برنامه­ی دعوت بنگریم، نه؛ ضرورتی نیست که حتماً باید به آن منتسب باشیم. و کسی که خود را به سلفیت نسبت ندهد و منتسب به دیگر گروه­ها باشد، از دایره­ی اهل سنت خارج نیست.

 و اما دعوت­های معاصر که در میدان اسلامی به تکاپو هستند، با هم در نزدیک و دور بودن به روش رسول ص و صحابه ش متمایز و متفاوت هستند. پس هر کس که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت و اهل حدیث و عقیده­ی سلف باشد، او منسوب به اهل سنت است؛ و دیگران هم به میزان مخالفتِ با اهل سنت، از انتسابِ به اهل سنت دور خواهند بود. اگر مخالفتِ شخص در اموری از امور کلی دین، یا در قاعده و اصولی از قواعد شریعت باشد، وارد فرقه­های گمراه می­گردد.

 شاطبی / در کتاب الإعتصام، ضابطه و قانون حکم بر گروهی معین که در لیست فرقه­های گمراه است را بیان می­کند. او می­گوید: به این سبب به دیگران فرقه و گروه می­گویند که در معنای کلی دین یا قاعده­ای از قواعدش، با گروه نجات یافته (الفرقة الناجیة) مخالفت دارند نه در جزء یا فرعی شاذ از فروع دین که باعث پراکندگی و تشتت دینی گردد. بلکه عامل پراکندگی و پیدایش فرقه­ها بر اثرِ مخالفت در امورِ کلی دین است.

 هم­چنین وی گفته است: زیاد بودن اختلافات جزئی هم حکم کلیات را به خود می­گیرد. زیرا وقتی انسانِ مبتدع فروعِ خودساخته­ی زیادی را پدید می­آورد، با بخش بزرگی از دین به مخالفت بر می­خیزد[[47]](#footnote-47).

**س41: منظور از ((شمولیت دعوت به‌سوی الله** ﻷ**)) چیست؟**

 منظور از شمولیت درعرضه­ی دین اسلام و دعوت به سوی آن وعمل به آن، دعوتی کلی­است که تمام جوانب دین اسلام را دربرگیرد. همچنین باید به ارتباط دادن اجزاء با یکدیگر توجه خاص نمود و هیچ موضوعی را به حسابِ موضوعی دیگر کنار نگذاشت. نباید امری مهم را بر مهم­تر مقدّم کرد. البته باید مراعات شک و شائبه­ها را کرد و نسبت به آن بیدار و هشیار بود و غفلت نکرد.

 سلف صالحمان هم به امرِ دعوت، به صورت تمام­عیار پایبند بودند. الله أ در آیات متعدد به این مسئله اشاره داشته است. از جمله: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ﴾ [البقرة: 208]. «ای کسانی که ایمان آورده­اید! همگی (اسلام را به تمام و کمال بپذیرید و ) به صلح و آشتی درآئید». ابن عباس س در تفسیر آیه­ی مذکور گوید: (ادخلوا في السلم) یعنی اسلام و (کافة) به معنا جملگی و همگی، می­باشد.

مجاهد/ گفته است: یعنی به تمام کارها و صورت­های خیر و نیکی عمل کنید.

لذا این فرمان الاهی برای اهل ایمان است، که به تمامِ اسلام عمل کنید.

ابن­ کثیر/ می­گوید: الله ﻷ بندگان مؤمنش را که پیامبر ص را تصدیق کرده­اند دستور داده است، تمام جنبه­ها و شرایعِ دین را گرفته و همه­ی دستوراتش را عمل نماید. و از هر آن­چه برحذر داشته است، به قدر توان و قدرت خویش دوری جویند.

 آلوسی/ گفته است: برخی گفته­اند این دستور و خطاب برای مسلمانان واقعی و خالص است. منظور از (السِّلم) شعبه­های اسلام است و (کافّة) از نظر ترکیبِ جمله برای (السِّلم) حال قرار می­گیرد. و (أدخلوا) یعنی ای مسلمانان و مؤمنان به تمام شعبه­های ایمان عمل کرده و هیچ یک از احکامش را رها نکنید.

 شمولیت و فراگیر بودن تنها یک واژه نیست که تلفظش کرد، یا تنها یک ادعا نیست؛ بلکه حتماً باید یک حقیقت و واقعیت باشد که اجرایی گردد. چه بسیارند گروه­هایی که در میدان دعوت ادعای پرداختن به تمام موضوعات دینی را دارند، اما کردارشان در دعوت و از نظر علمی و عملی، با شمولیت و ادعای آنان منافات دارد.

**س42: خیلی­ها ادعا دارند که در دعوت به سوی الله متعال، تمام امور را مدّ نظر دارند، اما در عمل و حقیقت چنین نیستند؛ نشانه­های منافاتِ شمولیت در دعوت چیست؟**

1. تقسیم دین به پوسته و مغز:

 این نوع تقسیم­بندی جدید و خود ساخته است. چنین چیزی از سلف صالح ثابت نشده است. به مقتضای چنین ایده­ای برخی افراد به بخش­هایی از دین توجه کرده­اند که آن را مغز و لب دین می­دانند و بخشی دیگر را به گمان این­که پوسته و ظاهر دین است، رها کرده و به آن بی­توجه شدند. اگر بخواهی معیاری که میان مغز و پوسته­ی دین فرق می­گذارد را بررسی کنی، آن را نوعی هوا و هوس خواهی خواهی یافت. گاهی اوقات هم سنّت­های رسولص پوسته و ظاهر نامیده می­شود!!! و گاهاً واجبی از واجبات لب و مغز نامیده می­شود و واجبی دیگر، پوسته. و برخی اوقات جریانِ توحید با وجود اهمیت فراوانش، به ادعای الفت و نزدیک کردن دل­ها یا عدم ایجاد تنفر و انزجار، ترک و رها می­شود. تمام این کارها صورت می­گیرد تا مبادا با احساسات مردم برخورد داشته باشد... در نتیجه بعضی از قضایای توحید، پوسته نامیده می­شود. و از نظر آن­ها متحد کردن مردم با وجودی که با هم تفاوت­ و اختلافات شرعی عقیدتی دارند، مهم­تر و اولی­تر(از اصلاح اعتقادات) است.

 بعضی وقت­ها هم بر بدعت­های پدید آمده در دین، به دیده­ی اغماز می‌نگرند و بر آن چشم می­پوشند. بدعت­ها را پوسته­ی کم اهمیتی می­دانند که ارزش ندارد انسان به آن­ها توجه کند.. ! تقسیم دین به اصول و فروع هم از همین دست مثال­هاست؛ و به بهانه­ی اکتفا کردن به متفق بودن بر اصول، در فروع تسامح و تساهل می­کنند! لیکن باید گفت اگر با تقسیم بندیِ به اصول و فروع، حکمی صادر شود، بدعت محسوب می­شود؛ ولی اگر به هدف بیان و توضیح باشد، در اصطلاح مناقشه­ای نیست.

 به مورد دیگه­ای که می­توان اشاره کرد این است که همیشه دنبالِ اجازه­ها و رخصت­ها هستند و به فتواهای نادرست برخی از علما و گفتار مرجوح آنان عمل می­کنند.

 برخی در این کار چنان غلو و زیاده­روی می­کنند که کارشان بیشتر شبیه به بازی گرفتن دین است. بیشترین چیزی که دلالت بر این کار دارد، تساهل آنان در مسایل عقیده و بدعت­های اعتقادیِ منحرف است. تساهلی که بر قبول و پذیرفتنِ دعوت اسلامی توسط مردم بدترین تأثیر را می­گذارد. دعوت صحیح و درست به سوی اسلامِ کامل و پاک را زشت جلوه می­دهد.

1. چشم پوشی از بدعت­های فراوانی که در کشورها انتشار یافته است:

 ترکِ مبارزه با خرافات و شرکیات و کارهای بیهوده­ای که امروزه میان مسلمانان پخش شده است، با شمولیت و فراگیر بودن دعوت به سوی الله در تمامِ ابعاد منفات دارد.

 این جریان در بسیاری از دعوت­ها در این میدان آشکار و نمایان است. گاه به اسمِ( مصلحت دعوت) و گاهی به بهانه­ی (اوّل، به دست آوردن دل‌ها) و بعضی اوقات هم به اسمِ( تلاش برای وحدت امّت).

 از نشانه­های آن می­توان به این موارد اشاره نمود: فرق قایل شدن میانِ بدعت حقیقی و بدعت اضافی، بدعت حقیقی افراد را رد می­کنند و بر مرتکبِ بدعتِ اضافی خُرده نمی­گیرند. شریعت میان هیچ کدام از آنها فرق نمی­گذارد و انکارِ بدعتِ هر دو مبتدع را واجب می­داند.

 نمونه­ای از بدعت­های اضافی که بر صاحبش چشم پوشی شده بلکه حتی با آنان شرکت هم می­کنند، جشن گرفتن در بیست وهفتم ماه رجب و برگزاری جشن میلاد برای رسول الله ص می­باشد. برگزاری جشن میلاد برای رسولص بدعت حقیقی محسوب می­شود. هم­چنین خاص قرار دادن قرائت قرآن با صدای بلند بین اذان و اقامه­ی نماز صبح و عصر، ذکرِ دسته جمعی و یا تخصیصِ قبل از نماز جمعه برای قرائت قرآن با صدای بلند ووو .

1. ادا نکردن حقِّ توحید و یکتاپرستی در دعوت، و بی توجهی به مقدّم نمودنِ توحید بر سایر امور دینی، عدم آموزش توحید و یکتاپرستی به مردم برای برانداختن صورت­های شرک اکبر که در مناطق و کشورها انتشار یافته است. وظیفه و مسئولیتی که بر گردن همگی است، پرورش علمی عملی، فهم و سلوکِ افراد جامعه بر اعتقاد توحیدی است. از این رو توحید، پایه و اساس دین است.

**س43: فرق بدعتِ حقیقی با بدعتِ اضافی چیست؟ مثالی بیاورید.**

 بدعت حقیقی و محض، آن است که تمام جنبه­هایش نوآوری شده باشد. و هیچ بخشِ آن از شریعت اسلامی نیست. از این رو بدان بدعت حقیقی گویند. زیرا به تمام معنا با سنت همخوانی و سنخیت ندارد؛ هر چند مرتکب بدعت شبهه­هایی داشته باشد که بدعتش را دلیل شرعی تصور کند.

مانند: طواف قبرها، ایستادن در غیر عرفه، گذاشتنِ شمع و تندیس اطراف ضریح.

 اما بدعت اضافی آن است که از یک نظر به نوعی دلیلی دارد و با شرع مخالف نیست و اما از جهتی دیگر ارتباطی با دلیل شرعی ندارد. از جهتی با شرع موافق و از جهتی دیگر در تضاد با شریعت است. بارزترین ویژگی چنین بدعت­هایی این است که از نظرِ اصلِ این عبادت، برایش دلیلی دارند، اما از نظر کیفی و تفصیلی که مبتدع آن را عرضه می­کند، بدون دلیل است. لیکن عبادات توقیفی هستند و برای اثبات این که در اصل مشروع بوده­اند یا نه باید دلیل داشته باشند. همین­طور از نظر کیفیتِ ادا هم باید مدلّل باشند.

 نمازهای نافله مستحب هستند. اما خاص کردن اوقات و کیفیتی خاص برای انجام نمازهایی که در شریعت چنین خاص نشده­اند، بدعت محسوب می­شوند. مانند: نماز رغائب، نماز شبِ نیمه­ی شعبان و نماز مونسِ قبر.

 مبتدع که بدعتش از نوع اضافی است، با کارهای مشروع و غیر مشروع به الله ﻷ تقرب می­جوید. حال آن­که تقرّب فقط به وسیله­ی عباداتِ مشروع حاصل می­گردد. در روایت صحیح می­خوانیم: «مَن عَمِلَ عملاً لیسَ عَلَیهِ أَمرُنا فَهوَ رَدٌّ»: (هر کس کاری کند که طبق دستور ما نباشد، کارش مردود است)[[48]](#footnote-48).

**س44: چرا سلفی­ها در کنار تعلیم واجبات و فرایض دینی و تعلیم مسایل توحید و عقیده، بر نشر سنّت­ها، مستحبات، بیان احکام و عمل به آن­ها حریص هستند؟**

 سلفی­ها هرگز از روشن نمودن سنت­ها و بیان فرایض متروک خسته و دلتنگ نمی­شوند. انجام سنّت­ها در کنارِ واجبات، نشان دادنِ تصویر کامل و دقیقی از اسلام خواهد بود. پایبندی جامعه­ی مسلمان به تمام سنّت­ها و واجبات و اجرایی کردن آن­ها باعث می­شود دین به صورت کامل محفوظ بماند و بدون نقص به نسل­های بعدی انتقال یابد.

 اما پیروان اندیشه و روش­های دیگر به برخی قضیه­های دینی توجه نموده و به برخی دیگر بی­توجه هستند. بلکه در بیان برخی مسایل تنگ نظر هستند و هرگز بدان تشویق نمی­کنند. این کار بازتابِ جهل و عدم آگاهی آنان به حقیقت دین است. زیرا ترک آن بخش و قسمتی که الله ﻷ بدان امر فرموده است، عدوات و بغض و کینه را به جا می­گذارد. الله أ می­فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ وَسَوۡفَ يُنَبِّئُهُمُ ٱللَّهُ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ١٤﴾ [المائدة: 14]. «و از کسانى که گفتند: «ما نصرانى هستیم»، از ایشان پیمان گرفتیم، وبخشى از آن­چه بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنى و کینه افکندیم، و به زودى الله آنان را از آن­چه مى‌کرده‌اند خبر مى‌دهد».

 الله متعال بر ایمانِ یهود وقتی به بعضی از آیاتِ کتاب ایمان آوردند و به برخی دیگر کفر ورزیدند، عیب و خرده‌گیری کرد. کفر آنان فقط به خاطر عدم عمل به آموزه­های کتاب الاهی بود. مسلمانان هم اگر آن­چه را الله أ با آن مسلمانان را پند و اندرز داده است و رسول ص آن را واجب کرده است، فراموش کنند، به چنین عقوبتی گرفتار خواهند آمد. از این رو دعوت سلفیت دعوتی کامل است که تمام ارکان اسلام و برنامه­هایش را دربرمی­گیرد. الله متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ٢٠٨﴾ [البقرة: 208]. «اى کسانى که ایمان آورده‌اید، همگى به اطاعت درآیید، و گامهاى شیطان را دنبال مکنید که او براى شما دشمنى آشکار است». عمل کردن به بخشی از شریعت و رها کردن پاره­ای دیگر از آن یعنی دنباله روی از شیطان. رویکردی که برخی از فعالانِ میدان اسلامی، به هنگام ترک واجبات با آن کارِ خود را توجیه می­کنند و به گمانِ مصلحت دعوت، مرتکب بسیاری از محرّمات می­شوند.

 خلاصه: زمانی اقامه­ی حجت می­شود که مداماً اصول و فروعِ دین بیان گردد. این نگرش در مسیرِ حق جای هیچ بهانه­ی را باقی نمی­گذارد. و هیچ کس حق ندارد از انجام واجبی از واجبات و ترک محرّمات سرپیچی کند.

**س45: چرا میان مسلمانان اختلاف است؟ راه علاج و درمان اختلافات چیست؟**

عامل اختلافات مسلمین سه چیز است:

1. برخی اختلافات، اختلاف تنوع و گوناگونی است. این مسئله را باید بارور کرد و در این مورد همکاری و تعاون نمود. نباید برای برداشتنِ اختلافِ سلیقه کوشید. چرا که با رشد و تکامل در تنوعِ سلیقه نه هدف محقِّق می­گردد.
2. بعضی اختلافات هم از نوعِ تضاد هستند. ولی گنجایش چنین اختلافاتی وجود دارد و توجیه پذیر است. و باید آن را تحمّل نمود. باید رویکرد سلف صالحمان را داشته باشیم و این کار باعث نابودی محبت و دوستیمان نشود. البته باید این نوع اختلافات را خوب بررسی کرده و برای درمان، آن را به اهل علم ارجاع دهیم.
3. بخشی از اختلافات هم از نوع تضاد است، ولی وجود چنین اختلافاتی شایسته نیست و با جنگیدن با بدعت­ها، انحرافات و گفتارِ باطل که در مقابل قرآن و سنت قد عَلَم کرده­اند، آن را درمان نمود. باید پیرامون روش و برنامه­ی اهل سنت تجمع کرده و با تمام تفصیلاتش آن را منتشر نماییم. برای رسیدن به این مهم، باید این روش و رویکرد را اجرایی نمود و در بحث­های عقیده، عبادات، معاملات، اخلاق، دعوت و روشهای تغییر و ... به صورت مشخص و مفصّل، راهکار داد.

 البته در این راستا باید به عملکرد سلف صالح و روش آنان پایبند بود. این بهترین گزینه و راهکار برای پیوند صفوفِ مسلمانان و وحدتِ کلمه خواهد بود. این کار نیاز به تلاشی خستگی ناپذیرِ آمیخته با اخلاص و پشتکار شبانه روزی دارد.

 احادیثِ مرفوع و آثار صحابه ش و تابعین که از ایشان به نیکی پیروی نمودند دلالت بر این دارد که راه­هایی که الله أ از گام نهادن در آن بازداشته است، بدعت­ها، شک و شبهه­ها، خواهشات و شهوت­های حرام، مذاهب و فرقه­های منحرفِ از حق و دیگر ادیان باطل می­باشد. عبدالله بن مسعود س می­گوید: رسول اللهص با دست \_مبارک خویش\_ خطی کشید و سپس فرمود: «هذه السُّبل لیس منها سَیل إلا علیه شیطانُ یدعو إلیه» ثُمَّ قرأ: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ١٥٣﴾ [الأنعام: 153]. «بر تمام این راه­ها شیطانی قرار دارد و به سوی آن فرا می­خواند)؛ در ادامه، این آیه را تلاوت نمود: (و این راهِ راست من است؛ پس، از آن پیروى کنید. و از راه‌ها(ی دیگر) که شما را از راه وى پراکنده مى‌سازد پیروى مکنید. این­هاست که شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید»[[49]](#footnote-49).

 تنها راه نجات و محافظت کننده­ی از اختلاف و پراکندگی، تمسک و پایبندی به قرآن و سنت است. این دو منبع کشتی نجات­اند. هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر کس از آن باز ماند، هلاک گشت. ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾ [یونس: 32]. «بعد از حق، جز گمراهی چیست».

 حق یکی است؛ و آن روشن و یکسو است و باطل فراوان است و شاخه شاخه؛ پس مشکوک و تاریک است. حق را بشناس اهلش را خواهی شناخت. باطل را بشناس؛ بانی­اش را خواهی شناخت. هر کس حق را به تو ارمغان آورد، بپذیرش؛ و باطل را به صاحبش مسترد کن هر کس که می­خواهد باشد. راه هدایت را برگزین، کمبود رهروانش تو را متضرر نمی­کند و از راه­های گمراهی بپرهیز و بر زیادی هلاک­شدگان فریفته مشو.

**س46: سلفی­ها متهم به واپس­گرایی و بازگرداندن امت به عقب، و متهم به تشدد دینی و عدم پذیرفتن پیشرفتِ مادّی و فرهنگ اروپایی و مدرنِ مدنی هستند، چه جوابی دارید؟**

 تمام این گفته­ها نادرست و گمان­هایی بی پایه و اساس است. سلفیت هرگز با پیشرفت در تعارض نیست. باید گفت: سلفیت که در پاکی و صفایش همان تعبیرِ دیگرِ اسلام است، با نگاه خاص خود به پیشرفت و تمدن می­نگرد.

 دشمنان سلفیت وقتی خواستند با این دعوت رودررو شوند و آن را زشت جلوه دهند، با یک تقارن میان تعداد افراد دعوت و بقیه­ی مسلمین، آنان را اندک خواندند. از آن­جا که عوام امت اسلامی غوطه­ور در بدعت­ها و منکراتی بودند که سلفی­ها آن را به شدت انکار می­کردند، برآن شدند تا این گفتار مغرضانه نسبت به سلفیت را در میان امت انتشار دهند. گفتند: این دعوت، دعوتی متشدّد و سخت­گیر است که باری بر دوش مردم می­نهد که توان حمل آن را ندارند. اندیشه­ای نوپاست که به واپس­گرایی فرا می­خواند و پیشرفت کنونی را منکِر است ووو.

بر زبان آوردن واژه­ای تشدّد و بازگشت به عقب و عقب­ماندگی بر زبان عوام و غیر عوام بسیار راحت است. و می­توان با آن به صورتِ خاص برای گروهِ سلفی و به صورت عام نسبت به تلاش برای عملِ به اسلام، تنفر و انزجار ایجاد کرد. از این رو نویسندگان و روزنامه­نگاران لائیک و جناح چپ، این کلیدواژه­های مغرضانه را برای زشت نشان دادن چهره­ی سلفیت به صورت خاص، و برای حرکت­های اسلامی به صورت عام، به کار گرفتند.

باید به این مسئله توجه داشت که اسلام پیشرفت را آنگونه که در بین مردم شایع است، تفسیر نمی­کند. اسلام به انسان که دارای جنبه­ی مادی و معنوی است به عنوان یک کیان و حقیقت متکامل می­نگرد. اما تمدن غربی در بعد مادی و علوم تجربی پیشرفت کرده است و بالعکس، در بعد روحی دچار انحطاط و شکست شده است.

رشد و شکوفایی در اسلام، پیشرفتی اخلاقی است که در تمام ابعادِ حیات، اسبابِ عمران و آبادیِ مادی را به کار می­گیرد. اگر به رخدادهای گذشته و معاصر تاریخ نگاهی بیندازیم، در خواهیم یافت که ملّت­های ما زیر فشار استعمار غربی اروپایی، مشکلات و مصائب فراوانی را تجربه کرده­اند.

 همیشه شاهد برخورد دوگانه­­ای بوده­ایم که دول غرب با خودشان و با ملت­های شکست خورده و مستعمره داشته­اند. تنها عامل این برخورد دوگانه، فقدانِ اصولِ اخلاقی و ارزش­های روحیِ تمدن غربی بوده است.

 ارتباط و پیوند با عقیده­ی اسلامیِ صحیح، یعنی دور انداختن نمونه­ی فعلی تمدن غربی. و این به معنای نادیده گرفتن پیشرفت علمی غرب نیست. چرا که میان بهره­گیری از نتایج علمیِ تمدنِ غربی و میان پذیرش عناصر تمدن غرب و بینش­های عقیدتی و نظریات فلسفیِ این تمدن در زندگی، تفاوت بسیاری است.

 چون در بحث­های علمی و اکتشافات، وطن و تابعیت و ملّیت، معنایی ندارد. این فقط نتیجه­ی زحماتِ بشری با ملیّت­ها و کشورهای مختلف است. در گذشته ما مسلمانان در پیشرفت علمی برای تمام بشریت، شرکت داشته و تلاش بسیار زیاد و غیر قابل انکاری را عرضه داشته‌ایم.

 مشکل ما با تمدنِ غربی نهفته در اختلاف ریشه­ای ما با آنان در اصول بنیادینی است که شامل عقیده­ی توحید و ایمان به الله ﻷ می­شود. و نیز در یکتا دانستن اللهأ در توحید الوهیت، ربوبیت، حقیقت و ماهیّت انسان، هدف از آفرینش او و بیان نتیجه­ی کارش در آخرت است. هم­چنین اختلاف ما با آنان بر سر وسایلی است که انسان برای پیمودنِ بهترین راه­های ممکن در زندگی و برای ترقّی، آن را به کار می­گیرد.

 بر امت اسلامی است که مزین به ویژگی­هایی باشد که او را از دیگر امت ها جدا سازد. و با پایبندی به عقاید و شریعت اسلامی خود، امتی بسازد که قبل از تولیدات مادی، در عقاید و ارزش­ها و سلوکش پیشرو بوده و مقام اوّل را احراز نماید.

**س47: از نظر سلفی­ها نوسازی و تلاش دینی چگونه صورت می­گیرد؟**

 نوسازی در مفهومِ سلفی یعنی پالایش و پاک کردن دین از هر شائبه و شبهه­ای که در اذهان و رفتار مردم بوجود آمده است. تا دین در زندگی مردم دوباره به حالت زلال و روشنی روز اولش برگردد.

 و منظور از تلاش دینی عملیاتی است که با آن زندگیِ جدیدِ انسان­ها به کمک احکام شرعی، پوشش داده می­شود. این تلاش، حرکت زنده و پویایی است که میان واقعیتِ حیاتِ بشری در هر زمان و میان آموزه­های شرعی که در قرآن و سنت آمده است، پیوند و اتصال ایجاد می­کند.

 پس وقتی مضمون و محتوای سلفیت بازگرداندن زندگیِ بشر در تمام تغییرات و دگرگونی­هایش به‌سوی قرآن و سنت است، نوسازی و تلاش، عناصرِ فعال برای محقق نمودن این برنامه است.

 سلفیت که همان دعوت به بازگشتن به اصول اولیه­ی اسلامی است، در نظر ندارد که نسخه و کپی محض و بی­چون و چرای سلف باشد، بلکه به این معناست که ما روش و برنامه­ی آنان در فهم و رفتار و تعاملشان با دین و زندگی را، برگزینیم. با توجه به چنین رویکردی، سلفیت یعنی هم­زیستی با جهان معاصر و همراهی با پیشرفت­ها و رهایی از قید و بندِ جمودِ فکری و تقلید.

 پیروان گرایشِ سلفی بر این باور نیستند که درشکه و کالسکه را به عقب برگردانند و نیز پایبند تمام جوانب زندگی به روش گذشته نیستند؛ بلکه تأکید دارند با پیشرفت­های فرهنگی روز باید به پیش تاخت. لیکن برای تغییر و دگرگونی چارچوبی عام طراحی می­کنند که وحی الاهی آن را مدیریت می­کند. وحیی که شایسته است روحِ جهان کنونی و دستور کلی آن را ترسیم نماید؛ چنانکه در عصرهای طلایی این­گونه بود.

 در نتیجه دشمنان دعوت سلفی به صورت خاص، و دشمنان اسلام به طور عام، پنداشتند این دعوت، دعوتی است که بر مبنای برگشت به عقب و واپس­گرایی کار می­کند و پیشرفت فرهنگی و مدنیّت مدرن را نمی­پذیرد. وَه چه پندار غلطی! سلفیت هرگز با ترقی و شکوفایی در تعارض نیست.

 سلفیت محصور در یک برهه­ تاریخیِ معین نیست؛ از دیرباز تا عصر حاضر امتداد دارد. از مسیرِ سلفیّت قادر خواهیم بود در عقیده­ی اسلامی به برداشتی صحیح نایل آییم؛ چنان­که گذشتگان نیکمان بدان دست یافتند.

 اقتدا و انتسابمان به سلف «خواهان ترّقی و رُشدی است که ما را به سطح آنان برساند، نه بازگشت به دورانی که آنان می­زیستند و به وسایل و ادوات آن دوران. پس پیروی ما از ایشان، در ارزش­ها و هنجارهایی است که آنان محقَّق نمودند و به خاطر آن زیستند. نه اقتدا به وسایلی که آن را به کار گرفتند»[[50]](#footnote-50).

 پس سلفیت کاشته­ای برای گذشته در زمین کنونی و معاصر نیست؛ بلکه سلفیت یعنی عمل به ارزشهای صحیح اسلامی برای اصلاح دین و دنیا.

 در نتیجه چنین باوری که سلفیت (یک گذار و مرحله­ی زمانی مبارکی) بوده است که در پایان سه قرن اول اسلام متوقف شد و در همان زمان ماند و کوله بارش را در همان­جا زمین نهاد، ادعایی نادرست و غیر قابل قبول است. برای چنین ایده­ای هیچ دلیلی وجود ندارد و شایسته نیست به آن تمسک جست. ما یقین کامل داریم که زمان به معنای کلمه، زمانِ سلفیت است و تمام سطحِ زمین مکانِ سلفیت[[51]](#footnote-51).

**س48: از نشانه­های بارز دعوت سلفیت، آسان نمودن پایبندیِ علمی و عملی به اسلام است، می­توانید در این مورد توضیح دهید؟**

 از ویژگی­های آشکار دعوت سلفیت این است که فهم اسلام را برای مردم آسان می­گرداند. دروازه­های تحصیل و فهم قرآن و سنت را بدون هیچ محدودیت و سختی، باز می­نماید. فراگیریِ علم، حقّی محفوظ برای تمام اقشار جامعه است. یادگیریِ برخی از موارد علمی بر مسلمانان واجب است. ارتباط و پیوند با قرآن چه در تدبر و اندیشه و چه در تلاوت، امریست که شریعت، هر مسلمان را بدان دستور داده است. رسولص هم ما را به یادگیری سنتش و حفظ و فهم آن تشویق نموده است.

 بدون شک اسلام دینی­ست که در فهم و دانش، عمل و اجرا برای هر مسلمان، آسان­شده است. الله ﻷ فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ١٧﴾ [القمر: 17]. «و قطعاً قرآن را براى پندآموزى آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌اى هست؟».

 در حدیث مرفوع خوانده­ایم: «إِنَّ هذا الدینَ یُسرٌ»: «قطعاً این دین آسان است»[[52]](#footnote-52). این آسانی در تمام ابعاد دینی است. لذا فهم و عمل به دین در دست گروهی خاص با پوشش و تکلّم به لهجه­ای خاص محدود نمی­شود که بر مردم لازم باشد بدون بینش و آگاهی پشت سر آنان حرکت کنند و از آنان تقلید نمایند. اگر آسان بودن این دین در دوران گذشته مورد نیاز و مطلوب بوده است، امروزه به آن ضرورت و نیاز بیشتری است. خصوصاً که علوم دنیوی سالیان متمادی از حیات انسان را صرف خود می­کنند تا بتوان آن را حفظ کرده و بر تمام جوانبش احاطه پیدا نمود.

 اما در سایه­ی دعوت سلفیت می­بینیم جوانِ مسلمان به سرعت، بسیاری ازعلوم دینی را فرا می­گیرد و در مدت کوتاهی قادر است به طور واضح به صورت کلی دین را در قالبِ عقیده، شریعت و سلوک نظاره­گر باشد. کسی که می­خواهد علوم دینی را بیاموزد، فراگیری این علوم او را اگر دانشجو، تاجر، پزشک و مهندس باشد، از شغل و کار و حرفه­اش باز نمی­دارد. فردِ سلفی یادگیریِ توحید، احکام عبادات، حلال و حرام در معاملات، و هر اخلاقی که شایسته است مسلمان به آن آراسته باشد را، در چارچوب دلایل قرآن و سنت و دور از هر گونه حاشیه و معمّا و چیستان که روش مقلّدین و متعصبینِ مذاهب است، فرا می­گیرد.

 سلفی با این ویژگی که صاحبِ فکری غیر تقلیدی است، از دیگر دانش­پژوهانِ علوم دینی متمایز است. به علما احترام می­گذارد؛ لیکن به اقوال آنان تعصب ندارد. حق را مادامی که مدلّل باشد، هر جا که بیابد برمی­گزیند. و از خطا دوری می­گزیند؛ البته زمانی که دلیلی بر نادرست بودن آن خطا بیابد. در فراگیری قرآن و سنت ریشه­ای عمل می­کند و بر احکام شرعی احاطه و تسلّط دارد.

**س49: دیدگاه سلفی­ها نسبت به جریانات اصول­گرا و معاصر چیست؟ آیا میان این دو گرایش منافاتی وجود دارد؟**

 محافظت و پایبندی بر جوهر و ریشه­ی دعوت و تمسّک به اصولِ ریشه­ای آن، همان محافظت بر اصالتِ دعوت است.

همسو بودن دعوت با عصر کنونی، واقعیتِ عصر را بررسی و آنالیز کرده و به خواسته­هایش پاسخ­گو است. این رویکرد یعنی هم­زیستی در عصری که در آن زندگی می­کند.

لذا در آن واحد می­توان هر دو گرایش را برگزید و میان آن دو منافاتی نیست.

 اصول­گرا بودن در دعوت به معنای تحجّر و عمل به هر آن­چه قدیمی است، نمی­باشد. پایبندی به جوهر و ریشه­ی دعوت، توصیف و ویژگی نیکی برای هر زمان و مکانی است.

 معاصر بودن و همسویی با دورانی که در آن زندگی می­کنیم، به معنای رنگ باختن و گداختن مواقف و دیدگاه­ها نیست. و نیز به معنای ذوب شدن شخصیت مسلمان یا خروج از اسلامِ پاک و زلال نیست؛ بلکه به معنای عرضه­ی دعوت با ریشه و جوهر سالم و صحیح، با استفاده از وسایل و ادوات عصر کنونی است.

 و وصف نمودن این دعوت به معاصر بودن نه یعنی منحصر به عصر فعلی؛ بلکه وصفی است که قابلیت هر دوران و مکانی را دارد.

 خلاصه: انتخاب اسلوبِ دعوت که با موقفی از مواقف مناسب باشد، یعنی معاصر بودن. بکارگیری وسایل موجود در هر عصر از عصرها برای نشرِ دعوت هم، یعنی معاصر بودن. و نمی­توان در تمسّک به اصالت دعوت که روش خود رسولص بوده است، از سیرت وی رویگردانی کرد. این موضوع جای چانه­زنی هم ندارد. و در عینِ حال واقعیت عصر خویش را بررسی کرده و به درمان آن پرداخته است. روش­ها و اسلوب سودمند را برای دعوت خویش انتخاب کرده است و تمام وسایل موجود در عصر خویش را نیز بسیج کرده و به کار گرفته است. هیچ یک از موارد ذکر شده را از قلم نینداخته است. کسی که بر سنّت و سیرت رسول الله ص اطلاع کافی داشته باشد، این امر بر او پوشیده نخواهد ماند. صحابه و خلفای راشدین ش هم در مسیر همین برنامه ره پیموده­اند.

**س50: آیا ضوابطی وجود دارد که برای جمعِ میان اصالت و معاصر بودن و محقق کردنِ روش سلفی و برخورد به روش سلفی در عصر حاضر، آن را مراعات کرد؟**

 آری بدون شک برای پایبندی به اصالتِ دعوت با استفاده و بکارگیری وسایل معاصر، بر اساسِ روش سلف صالح در تبلیغ دعوت و روبرو شدن با واقعیتی که در آن زندگی می­کنیم، دارای ضوابظ و قوانینی است که باید مراعاتش نمود. مهمترین آن­ها عبارتند از:

1. پایبندی به اصول شریعت به صورت تامّ و تمام، تمسّک به سنت رسول ص و سنت خلفای راشدین و محکم چسبیدن به آن، از مواردی است که در هیچ شرایطی از آن کوتاه نخواهیم آمد.

 در حدیثِ مرفوع[[53]](#footnote-53) خوانده­ایم: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّکوا بهَا عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»: «بر شماست سنت من و خلفای راشدینِ هدایت یافته­ی من. بدان پایبند باشید و بسیار محکم به آن چنگ زنید»[[54]](#footnote-54).

1. دوری به تمام معنا و برحذر داشتن از بدعت­های عقیدتی، عبادی، در گفتار و رفتار. در حدیث مرفوعِ متفق علیه[[55]](#footnote-55) آمده است: «مَن أَحدَثَ فی أَمرِنا هذا مَا لَیسَ فِیهِ فَهُوَ ردٌّ»: «هر کس در این امر(دین) ما نوآوری کند که در آن نباشد، کارش مردود است». هم­چنین در روایت مرفوعی دیگر ارشاد شده است: «وشرَّ الأمورِ مُحدثاتُها وكلَّ بدعةٍ ضلالة»: «بدترین کارها نوآوری­هایِ دینی است و هر بدعت گمراهی است»[[56]](#footnote-56).
2. امور ثابتی که نباید تغییر و تحول پیدا کند را، از آن­چه قابلِ تغییر و دگرگونی است، تشخیص دادن. اصل در عقیده و برنامه­یِ دعوت، ثبات و مستمر بودن است. اما اسلوب و وسایل، متناسب با ادوات و وسایلِ عصر، قابل تغییر و تحول هستند.
3. در برنامه، اسلوب و وسایل باید موافقت با شرع را مراعات نمود. و از قاعده­ی ((هدف وسیله را توجیه می­کند))، پرهیز کرد. بر مسلمان واجب است از ادوات و وسایلی که با شرع مخالف است بپرهیزد. هر چند هم گمان کند که این وسایل خیر را به ارمغان می­آورند. چنان­که بر اوست به واجبات شرعی عامل باشد، گر چه پندارد ترک آن واجب شرّ را دفع می­کند. چرا که زاییده­ی شرّ جز شرّ نیست.
4. میانه­روی در امور؛ آن­هم با دوری از غلوّ و زیاده­روی، دوری از کوتاهی و تساهل. در حدیث مرفوع آمده است که رسول اللهص تا سه بار فرمودند: «هَلَكَ الـمتَنَطِّعون»: «سختگیرها و متشددین هلاک شدند»[[57]](#footnote-57). متنطِّعون به کسانی گویند که در غیرِ جای شدت، سختگیر و متشدّد باشند.

 در حدیث مرفوعِ دیگری چنین آمده است: «یا أیها الناسُ إیاَّکُم والغُلُوُّ فِی الدِّینِ، فإنما أهلَكَ مَن قَبلَکُمُ الغُلُوُّ فی الدّین»: (ای مردم از علو و زیاده­روی در دین بپرهیزید که امت­های قبل از شما را غلو دینی­شان هلاک کرد)[[58]](#footnote-58).

 حدیث مرفوع دیگری چنین می­گوید: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا»: «دین واقعاً آسان است. کسی در دین سختگیری نمی­کند مگر این­که (دین) بر او غالب می­آید(یعنی او در مقابلِ آسان­گیری دینی شکست خواهد خورد»[[59]](#footnote-59). منظورِ حدیث این نیست که عبادات و احکام دین را به حد کمال انجام ندهیم، بلکه هدف، جلوگیری از افراط و تشدّدی است که منجر به خستگی و ملالت و منجر به ترک افضل گردد.

1. در مسایل جدید و رخداد­های معاصر باید به علمای متخصص و مورد اطمینان رجوع کرد و احکام را از آنان فرا گرفت. البته باید به این مهم هم توجه داشت که عبادات توقیفی هستند و اصل در معاملات اباحت و اجازه است. ولی باید با نصوص شرعی در تعارض نبوده و با ضوابط کلی دین موافق باشد.

**س51: آیا می­توانید برخی از اشتباهاتی که جوانانِ بیداری اسلامی گاهاً به اسم حفظِ اصالت و گاهی به اسم معاصر و به**­**روز بودن مرتکب می‌شوند را، نام ببرید؟**

 همه باید مواظب اشتباهاتی که به اسم اصالت و به­روز بودن رخ می‌دهد، باشیم. چه بسیارند جوانانِ دعوتگر که رفتار و منش­ِ آن­ها با عوام‌الناس فرقی ندارد. که به گمان محقَّق نمودن برخی از مسایلِ معاصر که لازم و ضروری است، در مسیر دعوت مرتکب محرّمات و مخالفت­های زیادی می­شوند. مثلاً با زنان مصافحه می­کنند و ریش را می­تراشند. یا در حجاب همسر و دخترش کوتاهی کرده و با موسیقی­های حرام اُلفت و محبت دارند.

 درست در همین موقع برخی دیگر از جوانانِ داعی مبتلا به تحجّر، تعصب و خشکی می­شوند. به خیال محقَّق نمودن نوعی اصالت، در اموری سخت­گیری می­کنند که مردم از اطرافشان می­گریزند. او گرفتارِ افراط شده است. مثلاً زن را در خانه­اش زندانی ­می­کند و با وجود رعایت آداب شرعی از بیرون شدن و دید و بازدید­های مباح که به آن نیاز دارد، ممانعتش می­کند. و وی را از پوشیدن بعضی لباس­ها که با ویژگی­های اسلامی منطبق است و شعار غیرِ مسلمان­ها هم نیست، ممانعت می­کند. خصوصاً هنگامی که به دلیلِ مصلحت زمانی یا کاری استفاده از آن لباس مورد نیاز است.

**س52: وجه اختلاف سلفیت با دیگر گرایش­های معاصر در چیست؟ و این وجه اختلاف چه ارتباطی با اسلام دارد ؟**

 سلفیت گرایشی است که نصوص شرعی را به عنوان برنامه و موضوع بر دیگر گروه­ها عرضه می­کند. و در علم و عمل بسیار به روش رسول ص و صحابه ش پایبند می­باشد. و روش­ها و برنامه­هایی که در عقیده، عبادت، و قانونگذاری با این روش مخالف باشند را دور می­اندازد.

 لذا از بین دیگر گرایش­های منتشب به اسلام، سلفیت صادق­ترین نماینده­­­ برای اسلام است. سلفی حاملِ مفاهیم، اخلاقیات، سلوک و آدابی­ست که سلف صالحی هم­چون صحابهش، تابعین که به نیکی بر روش آنان راه پیمودند، تبع تابعین و امامان عالم و صالح این امت، بر آن بوده­اند.

 پس سلفیت در فهم و درکِ اسلام، علامت و سنبلِ پایبندی به برنامه و روش صحابه ش و پیروان آنان است. به مفاهیم نوپا و خودساخته توجهی ندارد. در نتیجه هر کس چنین رویکردی داشته باشد، هرچند هم که روزگار به پیش رود، باز هم سلفی است.

**س53: حکم امر به معروف و نهی از منکر چیست؟**

 امر به معروف و نهی از منکر بر امت، فرض کفایه است. اگر گروهی به این کار بپردازند تا که معروف عام گشته و منکر دور شود، این مسئولیت از بقیه­ی مردم ساقط می­گردد. و از نظر جمهور علما هر کس که خود قادر به دعوت باشد یا بتواند دیگری را در این امر کمک کند ولی این کار را نکند، بر حسب توانش گناهکار می­شود.

 به همین منظور بعضی اوقات امر به معروف و نهی از فرض می­شود. مثلا وقتی دیگران به دلیل ناتوانی یا کوتاهی دعوت نمی­دهند، بر داعیِ توانمند فرض است که به معروف امر کرده و از منکر باز دارد. یا در مواقعی که غیر از او کسی دیگر از افراد خانواده منکر را نمی­شناسد؛ مانند مرد در مقابل همسر، پدر در مقابل فرزندانش و به همین نحو... .

 امروزه ملاحظه می­کنیم که امر به معروف و نهی از منکر به وسیله­ی قلب، بر همگان ضروری است. و در بسیاری از اوقات با زبان هم ضرورت می­نماید و گاهاً با شرایط شرعی با دست هم واجب می­گردد. چرا که منکرات عام شده و کسی نیست که امر و نهی کند.

پس هر مسلمان که به سن بلوغ برسد و به آن­چه امر و نهی می­کند آگاهی داشته باشد، و بداند که به خود و دیگر مسلمانان مشکل و خطری ایجاد نمی­کند، و بداند وقتی از کار زشتی باز می­دارد، فساد بزرگتری پدید نمی­آید، بر او واجب است که مرتکبِ کار منکر را نهی نماید.

**س54: آیا شرط است برای امر به معروف و نهی از منکری که قبلاً رخ داده است، از امام یا نایبش مجوّز داشت؟**

 به چند دلیل برای امر به معروف و نهی از منکر نیاز به مجوّز از امام یا نایب وی نیست. و این فتوای جمهور علماست و درست هم هست.

 نخست: ادلّه­ی امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمان، عام است و دلیلی دیگر نیامده است که این عمومیت را خاص کرده باشد.

 دوم: اجماعی که در این زمینه نقل شده است. امام الحرمین(جوینی) / می­گوید: اجماع مسلمانان، دلیل این امر است. چرا که در صده­ی اول و بعد از آن، غیرِ والیان امر مشغول به امر به معروف و نهی از منکر بوده­اند و مسلمانان هم کارشان را تأیید کرده­اند و هرگز به­ خاطر عدم اجازه از ولی امر، در امر و نهی، توبیخ و سرزنششان نکرده­اند.

 پس هر مسلمانی که برای دعوت واجد الشرایط است و قدرت این کار را دارد باید که طبق ضوابط شرعی امر به معروف و از منکر نهی کند. اجازه­ی امام زمانی لازم است که امر به معروف و نهی از منکر، با دست صورت گیرد و منجر به فتنه و درگیری شود. اینجا مجوّز از سوی امام ضروری است. البته مجوز برای مرتفع کردن ضرر احتمالی است نه این­که شرطی باشد برای دعوت.

**س55: آیا کسی غیر از عالمِ مجتهد هم می­تواند امر به معروف و نهی از منکر کند؟**

 در واجبات ظاهری و محرّماتِ مشهور مانند: ترک نمازهای فرض، خوردن روزه بدون عذر، میگساری و ارتکابِ زنا، که همه بدان اطلاع دارند، جایز است که غیرِ عالم هم امر و نهی کند.

 اما امر و نهی افرادِ غیرِ عالم، در مسایل اختلافی، کارها و گفتارهای ریز و دقیق، دارای تفصیل است. دانشجو و طلابی که قدرت تشخیص بین اقوال علما و توانایی بررسی ادلّه و روش‌های استدلال را دارند، گر چه به مرتبه­ی علمای مجتهد نرسند، ولی ­می­تواند میان اقوال ترجیح داده و به مسایلی که دلیل شرعی برایش ارائه شده و او را قانع کرده است، عمل نماید. زیرا او به این مسئله­ی خاص عالم است. اما طلبه و دانشجویی که قدرت جمع ادله را ندارد و از ترجیح میان اقوال ناتوان است، در لیست عمومِ مردم قرار می­گیرد.

 عموم مردم وظیفه دارند از علمایی که اهلیّت فتوا دارند، سؤال نمایند و از عالمی که به او اطمینان کامل دارند و می­بینند خودش هم عامل به گفتار خویش است، پیروی کنند. شخص عامی نباید از چیزی نهی کند مگر اینکه عالمی به وی فتوا دهد که در آن مسئله هیچ اختلافی نیست؛ یا توضیح دهد که اگر کسی هم اختلاف داشت، اختلاف وی اعتبار ندارد. لیکن اگر عالم به او چنین فتوایی نداد وبه صورت مبهم فقط گفت: فلان کار خوب نیست، و او هم نمی­دانست که در فتوای این عالم اختلافی هست یا نه، نباید کسی را از کار مورد نظر باز دارد. ولی خیرخواه باشد و آن­چه از آن عالم شنیده است را نقل قول کند.

**س56: در روزگار ما بحث تکفیر به اوج خود رسیده است، آیا جایز است مسلمانی، مسلمان دیگر را کافر بخواند؟**

 عبدالله بن عمرس می­گوید: رسول اللهص فرمودند: «أَيُّما رَجُلٍ قالَ َلأخيهِ يا كافِرُ فَقَدْ باءَ بِها أَحَدَهُما»: «هر كس به برادر خود بگويد: اى كافر! اين حکم به يكى از آن دو برمى گردد[[60]](#footnote-60)»[[61]](#footnote-61).

 در روایتی دیگر هم گفته است: رسول اللهص فرموده­اند: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِصَاحِبِهِ: يَا كَافِرُ، فَإِنَّهَا تَجِبُ عَلَى أَحَدِهِمَا، فَإِنْ كَانَ الَّذِي قِيلَ لَهُ كَافِرٌ فَهُوَ كَافِرٌ، وَإِلَّا رَجَعَ إِلَيْهِ مَا قَالَ»: «هرگاه شخص به دوستش بگوید: ای کافر، یکی از آن دو حتماً کافر می­شود؛ پس اگر فردی که به او گفته شده، کافر(مستحقِ کفر باشد)، که کافر می­شود و گر نه آن­چه گفته به خودش بر می­گردد»[[62]](#footnote-62).

 ابوذرس گوید: از رسولص شنیده است: «لَا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ»: «هیچ شخصی، دیگری را به فسق یا کفر متهم نمی کند مگر اینکه (فسق یا کفر) به خودش باز می گردد، اگر آن شخص چنین نباشد»[[63]](#footnote-63).

 این احادیث و روایات دیگر در این موضوع از اطلاقِ کفر بر مسلمان، برحذر داشته و هشدار می­دهد. کسی که ورودش به اسلام ثابت شده است، تکفیر کردن و اخراجش از دین جایز نیست. مگر این­که برای چنین حکمی دلیل قاطع داشته باشیم.

 تکفیر مسلمان باید بر اساس ضوابط شرعی باشد و ثابت گردد. این مسئله باید به علمای متبحّر ارجاع داده شود . و کسی که ادلّه، شروط و موانع تکفیر را خوب بداند، به گونه­ای که شبهه­ها را بر طرف کرده و عذرها را کنار بزند، باید در این مورد حکم نماید. از آنجا که حدود و مجازات شرعی با ورود شبهه ملغی شده و اجرا نمی­گردد، پس تکفیر و خارج کردن مسلمان از دایره­ی اسلام و اجرای حد ردّه(خروج از دین) به طریق اولی باید تحت این قاعده صورت گیرد. اگر ثابت شد کسی وارد اسلام شده است، مثلاً از پدر و مادری مسلمان یا یکی از آن دو که مسلمان است، متولد شده باشد، یا شهادتین را بر زبان رانده است، و شعائر اسلامی را بر پا می­دارد، جز با یقین نمی­توان او را تکفیر کرده و از اسلام خارج نمود.

**س57: گفتید: تکفیر باید طبق ضوابط شرعی باشد. اگر ممکن هست با توضیح و تفصیل این ضوابط و کیفیتِ اجرایی کردن آن را بیان کنید.**

حکم به تکفیرِ شخصی معین، بسته به دو امرِ مهم است:

 اول: نصّ شرعی دلالت کند که کارِ طرف کفر محسوب می­شود و آن کفر انسان را از دایره­ی اسلام خارج می­کند. چرا که گاهاً در متون و نصوصِ شرعی لفظ کفر اطلاق می­شود، ولی آن عمل کفری نیست که انسان را از اسلام خارج کند. لذا صد در صد باید نصّ دلالت کند که کار مورد نظر یا ترک فلان کار کفر است و این کفر انسان را از اسلام خارج می­کند.

نمونه کفرهایی که انسان را از دایره­ی اسلام بیرون نمی­کند:

رسول الله ص می­فرماید: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»: «دو خصلت در بین مردم وجود دارد که برایشان کفر محسوب می­شود، طعنه زدن در نسب و نوحه کردن بر مرده»[[64]](#footnote-64).

و فرموده­اند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»: «بعد از من کافر نشوید، که برخی از شما گردن برخی دیگر را می­زند»[[65]](#footnote-65).

 دوم: این حکم باید بر شخص معینی که مرتکب کاری شده یا کاری را ترک کرده که متهم به کفرِ خارج از دین شده است، منطبق باشد و نصّ شرعی هم آن را تأیید کند. زیرا ممکن است موانعی موجود باشد که آن عمل، شخص را کافر نکند. گر چه انجام یا ترک آن کار، در حقیقت کفر محسوب شود. زیرا هر کس مرتکب عملی کفری شد که کافر نمی­گردد. چرا که نصوص شرعی بر این اصل دلالت دارد.

 الله ﻷ می­فرماید: ﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ١٠٦﴾ [النحل: 106]. «هر کس پس از ایمان آوردن خود، به الله کفر ورزد [عذابى سخت خواهد داشت‌] مگر آن کس که مجبور شده و[لى‌] قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم الله بر آنان است و برایشان عذابى بزرگ خواهد بود».

 این آیه دلالت دارد که اگر انسانی مجبور به گفتن یا انجامِ عملی کفری گردید و انجامش داد، با این عمل کافر نمی­شود. با وجود این­که آن قول یا عمل کفر می­باشد.

 در حدیث نبوی که خوشحالی الله ﻷ نسبت به توبه­ی بنده­اش را بیان می­دارد، توبه کننده را به شخصی که بعد از گم شدن شترش آن را می­یابد و از فرط خوشحالی کلماتِ کفرآمیز بر زبان می­آورد، تشببیه کرده است. آن شخص بعد از یافتن شتر که آذوقه­ی مسافرتش هم بر آن بود، چنین گفته بود: «اللهم أنت عبدی وأنا ربك أخطأ من شدَّة الفرح»: «بار الاها تو بنده­ی من و من آفریدگارِ تو­ام؛ از فرط شادمانی خطا کرد»[[66]](#footnote-66). سخنش سخنی بود که باعث خروج او از دین می­شد، اما به دلیل فراموشی، از بس خوشحال بود چنین گفت و با این سخن کافر نشد.

 هم­چنین در حدیث، داستانِ مردی آمده است که در گناه غوطه­ور بوده و زیاده روی کرده بود و از مجازات الاهی می­ترسید به خانواده­اش گفت: وقتی مُردم مرا بسوزانید و استخوام را بکوبید و در دریا بپاشید. به الله قسم اگر پروردگارم بر من دست یابد، چنان عذابی مرا می­دهد که هیچ یک از بندگانش را چنان عذاب نکرده باشد. آن­ها نیز چنین کردند. الله ﻷ او را جمع کرده و علت را از او پرسید؛ او نیز در جواب گفت: به خاطر ترس از الله س چنین کرده است. گمان کرد که الله بر او دست نمی­یابد، در نتیجه الله ﻷ هم او را آمرزید[[67]](#footnote-67).

 شک در قدرت الاهی کفر است؛ ولی این فرد نمی­خواست الله ﻷ را به عجز و ناتوانی توصیف نماید. اما به دلیل ترسی که از الله س داشت، گمان کرد چنین فراری کارآمد است و از مجازات الاهی راهانیده می­شود.

 در دلایل شرعی عذرِ به جهل که ناشی از عدمِ ابلاغ مسایل عقیده­ای و غیره به فرد باشد هم ثابت است. چرا که از مکلَّفی محاسبه می­شود که حکم به وی ابلاغ شده باشد. الله ﻷ می­فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ [الإسراء: 15]. «ما تا فرستاده­ای را برنمی­انگیخیم، عذاب کننده نبودیم». هم­چنین الله متعال خبر می­دهد که پیامبرانِ خود † را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاده است. تا مردم بعد از آمدن پیامبران بهانه­ای نداشته باشند.

 با دلایل قطعی ثابت شده است که بعضی از مردم به خاطر تازه مسلمان بودن، یا شیوع بدعت­ها، اختلافات عقیدتی و شبهه­های گمراه کننده، خیلی از مسایل را نمی­دانستند.

 امام ابن تیمیه / به علمای جهمیّه­ی زمان خویش می­گفت: اگر من هم سخن شما را بگویم کافر شده­ام، لیکن من شما را کافر نمی­دانم چون از نظر من شما ناآگاهید.

 و نیز می­گوید: کسی که تأویل می­کند باید اولاً بر او اقامه­ی دلیل نمود و خطایش را روشن کرد و حق را به او عرضه نمود. پس اگر دلیل روشن و واضح به او بیان شد که دیگر جای جرّ و بحث نداشت، ولی او بر عقیده­ی خود لجاجت می­کرد، وی انکار کننده­ی ایمانی­ست که الله ﻷ بر او واجب کرده است؛ لذا او کافر و مشرک است.

به همین دلیل از امام احمد / نقل شده است: اگر به 99 دلیل بر شخصی احتمال کفر می­رفت، و از یک نظر احتمالاً در او ایمان یافت می‌شد، من به خاطر حسنِ­ظنی که به مسلمان دارم، او را اهل ایمان می­دانم.

**س58: توضیح دهید چه وقت می­توان تکفیرِ معین و چه وقت تکفیرِ غیر معین نمود؟**

 سؤالی با این مضمون از کمیته­ی دائم پژوهش­های علمی و فتوا پرسیده شد: آیا علما حق دارند شخص معینی را کافر خوانده یا او را متهم به کفر نمایند؟ چنین جواب آمد که: شخص معین اگر یکی از ضرورات دینی مانند نماز، زکات و روزه را بعد از ابلاغ به وی انکار کرد، تکفیرش واجب است. باید او را نصیحت نمود؛ اگر توبه کرد که خوب؛ و گر نه بر ولی امر واجب است او را به جُرم کفر بکُشد. ولی اگر به سبب کاری که موجب کفر می­شود، تکفیر مشروع نمی­شد، بر کسی که از اسلام خارج شده است، حدّی اجرا نمی­گردید.

ابن تیمیه / می­گوید: گاهی اوقات یک سخن کفراست و بر صاحبش به صورت مطلق حکم کفر داده می­شود. یعنی گفته می­شود: هر کس چنین حرفی بزند کافر است. اما اگر شخص معینی چنین حرفی را بزند، تا بر او اتمام حجت نشود که چنین سخنی موجب کفر می­شود، نمی­توان او را کافر نامید. این قاعده در نصوصی که به عذاب وعید می­دهد هم اجرا می­گردد. مثلاً الله ﻷ می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا١٠﴾ [النساء: 10]. «در حقیقت، کسانى که اموال یتیمان را به ستم مى‌خورند، جز این نیست که آتشى در شکم خود فرو مى‌برند، و به زودى در آتشى فروزان درآیند». این آیه و آیات همانند آن که به عذاب تهدید می­کند حق و درست است. لیکن بر شخص معینی حکم به عذاب نمی­کنیم. برهیچ یک از اهل قبله نمی­توان به صورت معین حکم به عذاب نمود. چرا که ممکن است به دلیلِ نبود شرطی از شرایط کفر و یا به دلیل وجود مانعی از موانع کفر، آن وعید شامل حال وی نشود. شاید هم حرام بودن آن کار که باعث وعید و عذاب می­شود، به وی نرسیده باشد. گاهاً هم بعد از انجام فعل حرام، طرف توبه می­کند. یا ممکن است آن شخص به مشکلات و سختی­هایی مبتلا شود که کفاره­ی گناهاش شده و آن را جبران نماید. حتی ممکن است شخصی که اجازه­ی شفاعت به او داده شود، در حق این شخص شفاعت کند.

 دوباره شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می­گوید: اقوالی که منجر به کفر گوینده­اش می­شود هم بر اساس همین قاعده است؛(یعنی شخص را کافر نمی­کند) چرا که ممکن است نصوصی که شناخت حق را واجب می­گرداند به وی نرسیده باشد. گاهی هم ممکن است به او ابلاغ شده باشد اما برایش اثبات نشده باشد. یا قدرت فهمش را نداشته است. چنان که ممکن است شک و شبهه­هایی برایش پیش آمده باشد، که الله او را معذور بدارد. مذاهب و فتوای ائمه هم مفصلاً در مسئله­ی کفر مبتنی بر نوع و ذاتِ اقوال و اعمال می­باشد.

 باید متذکر شد که تکفیر شخص معین و ارائه­ی دلیل و مدرک هم، در حیطه­ی علمایی است که توانایی ارائه­ی دلایلی که کفر را ثابت کرده و شبهات احتمالی را دفع می­کند، داشته باشند. و این کارِ هر کس نیست. در غیر این صورت هرج و مرج فراگیر می­شود. چنان که اجرای حد ردّه یا خروج از دین، بعد از اقامه­ی دلیل و رفعِ موانع، کار ولی امرِ مسلمان یا نایب وی است و کار هر کسی نیست. حال اگر کسی شخصاً حکم ردّه را اجرا کند –بالفرض این­که شخصِ متهم سزایش کشته شدن باشد- مستبدّانه در حق والی امر که مجری حکم ردّه می­باشد، تجاوز کرده است. و اگر مسئولیت این کار به هر کس سپرده شود، خون­ریزی و هرج و مرج جامعه را فرا می‌گیرد. حال که این را دانستیم، متوجه می­شویم: آنان که ناآگاهانه و عجولانه از پیشِ خود، شخص معینی را تکفیر کرده و مجری حکم ردّه شده و افراد را کشته و یا ترور می­کنند، مرتکب چه خطای بزرگی می­شوند.

**س59: نمونه­هایی از اقوال و دیدگاه­ علمای سلفیِ معاصر مبنی بر پیروی از اهل سنت در عدمِ تکفیر مسلمین را نام ببرید.**

 گفتار علمای سلفی معاصر در این باره بسیار واضح و صریح است. علامه آلبانی / در توضیح یکی از احادیث می­گوید: بنا بر تمام این دلالت‌ها نمی­توانیم این گروه از مسلمین را تکفیر کنیم. چرا که به آنان اقامه­ی حجت نشده است و به قدر کافی دعوتگرانی وجود ندارند که دعوتِ توحید را به صورت خالص و عاری از هر گونه شرک به عموم مردم برسانند. آنقدر کم هستند که بر این امر غالب نمی­آیند. واقعاً افراد کمی هستند که صدایشان به جایی نمی­رسد. مگر به افرادی که در مناسبت­های خاص و یا عام با آنها در ارتباط­اند. اما این دعوت فراگیر و گسترده نیست. عقیده­ی ما این است که اگر یکی از مسلمانان که با ما نماز می­خواند، مرتکب کفر شد، او را کافر نمی­دانیم. بلکه او را توجیه می­کنیم که این کارش کفر است؛ می‌گوییم: این کار یعنی شرک به الله ﻷ. مواظب باش مرتکب آن نشوی.

در یکی از فتواهای هیئت دائمِ پژوهش­های علمی و فتوا آمده است:

مذهب اهل سنت و جماعت بر این باور است که: آن­ها مسلمانی را که مرتکب گناهان کبیره­ای مثل: خودکشی، شراب­خواری، زنا، دزدی، خوردن مال یتیم، تهمت ناروا به زنان مؤمن و رباخواری و دیگر گناهان کبیره که کمتر از شرک هستند، بِشوَد را، تکفیر نمی­کنند. اما گناهانی هم­چون: طلب کمک از غیر الله، مانند درخواست از مردگان برای رفع مشکلات، نذر و ذبح برای اموات و کبیره­هایی از این دست، کفر اکبر هستند که باید مرتکبِ آن را با دلیل توجیه نمود. حال اگر بعد از بیان و توضیح توبه نمود، توبه­اش پذیرفته است و گرنه ولی امر مسلمین او را می­کشد.

 خلاصه­ی کلام: سلفی­ها معتقد به روش اهل سنت و جماعت هستند. در تکفیر دیگران شتابزده عمل نمی­کنند. یعنی مرتکبِ گناهان کبیره را کافر نمی­دانند. یا فرقه­هایی همچون خوارج و هم­اندیشان آنان، گر چه شهادتین را بر زبان جاری کرده و اهل نماز باشند و روزه بگیرند را، مسلمان نمی­دانند.

 با این وجود آنان به صورت کامل مانع تکفیر نمی­شوند. یعنی نمی­گویند هرکس که شهادتین را بر زبان آورد، گر چه مرتکب کفر شود در هیچ حالتی نمی­توان وی را تکفیر کرد. بلکه آنان تکفیر شخص معین را مطلقاً جایز نمی­دانند حتی اگر یکی از مسایل دینی که صد در صد برای همگان شناخته شده است را انکار کند. بلکه می­گویند: می­توان کفرِ شخص خاصی را با یافت شدن شرایط و نبودِ موانع تکفیر، صادر کرد. هم­چنین اگر توسط علمایی که در این زمینه تخصص دارند، بر شخص خاصی حجت اقامه شد، و باز هم عمل کفری را انجام داد، تکفیرش توسط علما بلا مانع است.

**س60: جهاد فی سبیل الله چیست؟ حکم و کیفیت آن چگونه است؟**

 جهاد یعنی نبرد وکارزار با کفار. وقتی لفظ جهاد به صورت مطلق می‌آید، منظور رویارویی با کفار است؛ آن­هم برای بلند نمودن کلمه­ی الله؛ و همیشه برای جنگ با کفار اطلاق می­شود مگر این­که بنا بر دلیلی به معنای دیگری هم به کار رود.

جهاد بر دو نوع است:

جهادِ طلب(تهاجمی): یعنی به دیار کفار وارد شدن و آنان را به اسلام دعوت دادن؛ و در صورت عدم قبول اسلام، با آنان وارد جنگ و کارزار شدن. این نوع جهاد فرض کفایه است. الله ﻷ می­فرماید: ﴿وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: 36]. «و همگى با مشرکان بجنگید، چنان­که آنان همگى با شما مى‌جنگند، و بدانید که الله با پرهیزگاران است». و نیز: ﴿فَإِذَا ٱنسَلَخَ ٱلۡأَشۡهُرُ ٱلۡحُرُمُ فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖۚ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ٥﴾ [التوبة: 5]. «پس چون ماه‌هاى حرام سپرى شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین­گاهى به کمین آنان بنشینید؛ پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را برایشان گشاده گردانید، زیرا الله آمرزنده مهربان است».

و در حدیث آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولوا: لا إِلهَ إِلاّ اللهُ، فَمَنْ قَالَ لا إِلهَ إِلاّ اللهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنّي نَفْسَهُ وَمالَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسابُهُ عَلى اللهِ»: «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا بگویند: لا إله إلا الله، هر کس که گفت: لا إله إلا الله، جان و مالش از جانب من محفوظ مى ماند مگر در مقابل حقّى که بعهده دارد، و حساب (نیت و کارهاى پنهانى) او با الله است»[[68]](#footnote-68).

1. جهاد دفاعی: اگر دشمن بر بخشی از سرزمین مسلمانان تجاوز کرده و غالب آمد، بر اهل آن دیار واجب است که هر کس به قدرِ توان خویش با دشمن وارد جنگ شده و از جنگ عقب نماند. این نوع جهاد تا زمانی که شرّ دشمن کم نشود، فرض عین است.

 احکام این نوع جهاد برای مسلمین بوده و زمانی است که آنان دارای سرزمین اسلامی و امام یا ولی امر بوده و قدرت و توانِ جهاد و نبرد با دشمن را داشته باشند. پس اگر این شرایط یافت نشد، مراحل جهاد بر حسب توانایی افراد خواهد بود. نبرد میان دو لشکر، دو ارتش و یا دو گروه می‌باشد؛ یکی مسلمان و آن دیگری کافر یا مستحق جنگ. البته این وضعیت مثل اوضاع کنونی ما نیست که لشکر ایمان از غیر ایمان جدا نباشد. بلکه هر دو لشکر به شدت با یکدیگر در هم آمیخته­اند و نمی­توان میان آن دو فرق قایل شد. لذا ضروری است قبل از ورود به میدان نبرد، دو گروه را از هم تشخیص داد و به اسلام دعوت نمود؛ تا هر کس جان باخت، با آگاهی جان دهد و هر کس زنده ماند، با دانش و بینش زنده بماند. بُرَیدِهس روایت می­کند: رسول اللهص مسئولیت جنگ یا لشکری را به یک امیر واگذار نمود. ابتدا او را در شخصِ خودش به ترس و پروای الاهی وصیت نمود و سپس گفت به همراهان مسلمان خویش نیکی کند و فرمود: «إذا لقيت عدوّكَ من الـمشركين فأَدْعُهُمْ إلى إحدی ثلاث خصال أو خِلالٍ فأَيّتُهُا أجابوكَ إليْها فَاقْبلْ مِنْهُمْ وكُفَّ عَنْهُم: ادْعُهُمْ إلى الإسلام فإن أَجابوكَ فاقبَلْ منهم و کُفَّ عَنهُم.. فإنْ هُم أَبوا فأَدعُهُم إلی إعطاءِ الجزيةِ فإن أَجابو فاقبَل منهم و کُفَّ عَنهُم فإن هُمْ أَبوْا فاستَعِن بالله – تعالی- وقَاتلِهم»: «وقتی با دشمنان مشرک خویش رو در رو شدی، آنان را به یکی از این سه چیز فرا خوان، هر کدام را از تو پذیرفتند از آن­ها بپذیر و از جنگ با ایشان دست بردار. آنان را به اسلام فرا خوان؛ اگر قبول کردند از آن­ها بپذیر و از جنگ با آنان دست بکِش. اگر نپذیرفتند، از ایشان بخواه جزیه پرداخت کنند، اگر قبول کردند، از آنان قبول کن و دست از جنگ با آنان بردار. اگر نپذیرفتند، با یاری خواستن از الله تعالی با ایشان وارد جنگ شو»[[69]](#footnote-69).

 آنگاه که رسول ص علی س را به جنگ با یهودیانِ خیبر فرستاد، با وجودی که قبلاً دعوت به آنان ابلاغ شده بود، به وی دستور داد قبل از جنگ، آنان را به اسلام فرا خواند.

پس حتماً باید دو صفِ لشکر را از هم جدا نمود و اتمام حجّت کرد و قبل از دعوت داد.

**س61: چه وقت جهاد فی سبیل الله بر هر مسلمان فرض عین می­گردد؟**

در حالت­های زیر جهاد بر هر مسلمان فرض عین است:

1. هنگامی که خودِ امام شخصِ معینی را برای جهاد برگزیند.
2. زمانی که برای جهاد فراخوان عمومی داده شود. مثلاً امام مردمِ منطقه­ی معینی را برای جهاد دستور دهد.
3. آنگاه که مسلمان به صفوف ارتش اسلامی پیوست و آنان با دشمن در حال جنگ بودند، بعد از رسیدن به آنان نباید از جنگ کناره گیرد.

**س62: آیا خروج و شورش علیه حاکمان، جهاد فی سبیل الله محسوب می­شود؟**

 خروج بر حاکمان و والیان امر از نوع امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. اهل سنت و جماعت هرگز شورش علیه امامی که ملّت با وی بیعت کرده است را جایز نمی­داند. گر چه ظلم و ستم هم بکند، به خاطر حفظ خون مردم و محافظت از امت اسلامی نباید قیام نمود. مگر این ­ که از والی امر کفرِ آشکاری سر زند و نیز طبق ضوابط و قوانینی باشد، که قبلاً بیان داشتیم.

**س63: اگر کسی از مسلمانان کافر شد، چه کسی باید حکم ارتداد را بر او اجرا نماید؟**

 ریختن خون مسلمین یقیناً حرام است و هرگز بدون دلیل قطعی و بقینی مشروع و مباح نمی­گردد. در حدیث صحیح می­خوانیم: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا»: «مؤمن مادامی که با ناحق خونی نریزد، از آسایش و امنیت دینی خویش برخوردار است»[[70]](#footnote-70).

 در حدیث مرفوعی دیگر آمده است: «لَزَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ»: «نابودی دنیا، نزد الله متعال بی­ارزشتر از کشته شدن فرد مسلمانی است»[[71]](#footnote-71). تکفیر یک مسلمان و فتوای قتل وی، جسارت و جرأت می­خواهد. چنان که قبلاً گفتیم هر کس نمی­تواند چنین مسئولیتی را به عهده گیرد. و گر نه مرتکب حرام شده است.

 برای جلوگیری از هرج و مرج، اجرای حدِّ رِدّه بعد از ارائه­ی دلیل، بر کسی که با دلایلِ شرعی مخالفت کند، وظیفه­ی امام یا نایب اوست. دخالت در کار امام و تجاوز به مسئولیت او، مرتکبش را گناهکار می­گرداند.

**س64: چه وقت جایز است امام را از کار برکنار نمود؟ این کار چگونه صورت می­گیرد؟**

 تمام علما اتفاق دارند که از همان ابتدای امر امامتِ کافر و فاسق، منعقد نمی­گردد. حال اگر امامی عادل و دادگستر امامت را عهده­دار شد و در پی آن به فسق مبتلا گشت، تمام اهل سنت بر این عقیده­اند که نباید علیه وی شورید. لیکن باید او را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر نمود. در کار خیر از وی اطاعت نموده و در معصیت نباید اطاعتش کرد. و بر ظلم و ستم و آزار و اذیتش باید صبر و شکیبایی کرد. مگر این که مرتکب کفر آشکار گردد.

 عباده بن صامتس می­گوید: «بَايَعَنَا- ای رَسولُ الله ص عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، قال: إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»: «از جمله اموری که رسول اللهص در مورد آنها از ما بیعت گرفت این بود که فرمود: «در حالتخوشحالی و نگرانی، سختی و آسانی و تر جیح دیگران بر ما، از ایشان اطاعت کنیم. وهمچنین نباید با والیان و حکام، بخاطر حکومت، درگیر شویم مگر زمانی که کفر آشکاری دیدید و برای آن از جانب الله، دلیل و برهانی داشتید». (در این صورت می توانید مخالفت کنید)[[72]](#footnote-72).

خطابی / می­گوید: کفر بواح یعنی آشکارا کفر کردن.

 ابن حجر عسقلانی/ شارح بخاری می­گوید: منظور رسول ص از این مطلب: «عِندَکُم مِنَ اللهِ فِیهِ بُرهانٌ» یعنی: آیه یا حدیثِ صحیحی باید داشت که جای هیچ نوع تأویلی نداشته باشد.

 نووی / شارح مسلم می­گوید: در اینجا منظور از کفر، گناه و معصیت است. و معنای حدیث این است که با والیان امر، در امرِ حکومت­داری منازعه و درگیری نکنید، و تا با توجه به تعالیم دینی از آنان کار منکری ندیدید، به ایشان اعتراضی نکنید.

 ابن حجر / می­گوید: به اجماع علما امامِ کافر باید از کار بر کنار شود. بر هر مسلمان واجب است که برای برکناریش به پا خیزد. هر کس توانایی این کار را داشت، اجر و پاداش می­برد و هر کس سستی و تنبلی نمود، گناه کرده است. و کسی که از انجام این کار ناتوان است، باید که از آن دیار هجرت کند .

 وی از ابن قیم جوزی از داودی چنین نقل قول می­کند: نظر علما در مورد حاکمان جور و ستم این است که اگر بدون هیچ فتنه و ظلمی قدرت برکناری او را دارند، باید که چنین کنند. و گر نه صبوری و شکیبایی نمایند. و برخی از علما گویند: ولایت حاکمِ فاسق از همان ابتدا منعقد نمی­گردد. لیکن اگر بعد از عدالت اولیّه به جور و ستم مبتلا شد، در شورش و قیام علیه وی اختلاف نظر دارند. اما فتوای صحیح و درست آن است که تا از او کفر آشکاری سر نزد نباید علیه او قیام کرد[[73]](#footnote-73).

 نووی / می­گوید: اهل سنت اجماع نموده­اند که سلطانّ فاسق عزل نمی­شود. اما اینکه برخی از یاران و شاگردان ما در کتب فقه گفته­اند که باید از کار بر کنار شود، هم­چنین از معتزله هم چنین حکایت شده است، گوینده­اش خلافِ اجماع سخن گفته و سخت گرفته است. علما گفته­اند: از این رو چنین ولی امری معزول نمی­شود که در پی برکناری او آشوب­ها و خونریزی­ها به وقوع می­پیوندد. میان مردم فساد و تباهی پدیدار شده و فسادِ برکناری والی، از باقی ماندش بر مسند قدرت بیشتر خواهد بود.

 قاضی عیاض/ که صحیح مسلم را شرح داده است گوید: علما اجماع نموده­اند که امامت برای شخص کافر منعقد نمی­شود. و نیز اگر والی امر مرتکب کفر شد، بر عزل وی از قدرت نیز اجماع شده است.

 هم­چنین گفته است: اگر والی حکومت در ابتدای امر فاسق باشد، بیعت با وی منعقد نمی­شود. ولی اگر بعداً دچار فسق گردید، برخی گفته­اند: اگر برکناری او از خلافت منجر به هرج و مرج و فتنه و جنگ نشد، عزلش واجب و ضروری است. تمام اهل سنت اعم از فقها، محدثین و متکلمین! گویند: ولی امر به سبب فسق، ظلم، پایمال نمودن حقوق عزل و خلع نمی‌شود. قیام و خروج علیه او هم جایز نیست. بلکه می­بایست پند و ارشاد و بیم داده شود. چون در این باره روایات زیادی آمده است.

این­گونه نیست که هر کس مستحق برکناری بود، برکنار شود. بلکه به پیامدهای بعد از عزل هم باید توجه شود. اگر این کار باعث فتنه و فساد بزرگتری شد، شورش علیه او جایز نیست. چنان که نباید برای ردّ یک منکر، مرتکب منکر بزرگتر از آن شد. اما اگر بیم فساد و فتنه نمی­رفت و بر عزل والی هم توانمند بودند، مشکلی نیست برکنارش کنند. مسئله­ی برکناری حاکم هم در زیر مجموعه­ی امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد. چنان که پند و اندرز، دعوت و جهاد و برپایی جامعه­ی مسلمان هم زیر مجموعه­ی امر به معروف و نهی از منکر است. بعد از این توضیحات باید نسبت به جریانِ تذکر به والی امر و انکار فسقِ او، مراعات این مسئله­ را هم کرد. لازم و ضروری است با دیده­ی اعتبار به سه مورد توجه نمود:

1. باید کاملاً مطمئن شد که آیا حاکم کاری کرده است که منجر به عزل و برکناری او گردد یا خیر.
2. آیا توانایی برکناری او را داریم یا نه؟ زیرا این واجبِ مهم(عزلِ حاکم) در هنگام عذر و ناتوانی ساقط می­گردد. حتی اگر برایمان اثبات شود که عزل و برکناری خلیفه واجب است. چون: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286]. «الله بیش از توان کسی به او مسئولیت نمی­دهد». و در حدیث آمده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الإِيمَانِ»: «هر کدام از شما کار زشتی را دید آن را با دستش تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش آن را نهی کند (یعنیآن را در قلبش زشت بدارد)، که [این آخری] آخرین ذر­ه­ی ایمان است»[[74]](#footnote-74). پیامبر ص نهی را مشروط به استطاعت و توانایی نموده است.
3. اگر امام مستوجب عزل بود و ما هم توانایی این کار را داشتیم، آیا با عزلِ حاکم، مصلحت عموم برآورده خواهد شد یا خیر؟ چرا که تمام شریعت الاهی مصلحت است. امر به معروف و نهی از منکر هم برای جلب مصلحت و دفع مفسده مشروع و قانونی شده است.

 اگر بخواهیم کافری را برداریم و کافرتر از او را به جایش بنشانیم، یا با قیاممان علیه حکام، کفار را در کشور و بر مردم خویش مسلط نماییم، چنین کاری که جایز نیست.

 پس چنانکه شاهد هستید این کار نیاز مبرم به شناختِ شریعت و بینش و آگاهی به وضعیت کنونی دارد. و نیاز به قدرتی که بدون حیف و میل، مصالح و مفاسد را بسنجد.

 دکتر عبدالکریم زیدان در کتاب خود به نام (أصول الدعوة) تحت عنوانی به نام (عزل الخلیفة) می­نویسد: امت است که خلیفه را برمی­گزیند. پس حق عزل خلیفه هم با امت است. زیرا کسی که حق گزینش و انتخاب دارد، حق عزل و برداشتن را هم دارد. اما بکارگیری این حق خواهان عذری موجه و شرعی است؛ و گرنه این کار یعنی عدول و تجاوز در استعمالِ حق و پیروی از خواهش­ها. و در شریعت اسلامی این دو غیرشرعی است. و عذر و توجیه شرعی برای عزل خلیفه این است که او پا را از وکالتی که از طرف امت دارد، فراتر نهد تا بتوان با آن وی را عزل نمود. یا باید در اجرای امور مهمِ خلافت ضعیف و ناکارآمد باشد. این­ها مواردی است که فقها صراحتاً بدان اشاره نموده­اند. امام ابن حزم / در حالی که پیرامون موضوع خلیفه و امام صحبت می­کند، چنین گفته است: امام مادامی که ما را با کتاب اللهأ و سنت رسول اللهص قیادت و فرماندهی کند، اطاعتش واجب است. اگر در بخشی از از این دو منبع به بی­راهه رفت، از این کار بازداشته می­شود و حق شرعی بر او اجرا می­گردد؛ باز اگر جز با برکناری وی نمی­شد از شرّ او در امان ماند، خلع می­شود و دیگری به جایش می­نشیند. از اقوال فقها هم در این مورد می­توان چنین نقل کرد که: امت حق دارد بنا بر علتی که برکناری امام یا خلیفه را واجب گرداند، خلعش نماید. مثلاً خلیفه مبادرت به اختلال وضعیت مسلمانان نماید و امور دین را منقلب و دگرگون کند. چنان­که امت می­تواند امام یا خلیفه را برای برپاداشتن نظام دینی و قدرت دادن به آن، منصوبش کنند.

 ودر زیرِ تیتری با عنوان (تنفیذ العزل) می­نویسد: حال که امت در صورت یافت شدن سبب شرعی، قدرت برکناری خلیفه را دارند، باید خوب بداند که مجرد یافت شدنِ سبب برای عزل خلیفه، به معنای حتمی بودن عزل نیست. چرا که باید به عواقب و پیامدهای عزل وی هم توجه نمود. اگر بر کناری امکان داشت، و عواقب مخرّبی بر جا نمی­گذاشت، فَبِها؛ ولی اگر امکان برکناری او نبود یا در بر کناری او، ملّت دچار چنان خسارت­های زیانباری می­شد، که در زمان حکومت وی این ضررها گریبانگیر جامعه نمی‌شد، نباید وی را بر کنار کرد. چرا که از قواعد امر به معروف و نهی از منکر این است که، برداشتن کاری منکر و ناشایست نباید به منکری بزرگ‌تر و بدتر منتهی شود. برکناری و عزل خلیفه هم اگر از این نوع باشد، طبق قاعده­ی فوق نباید تنفیذ و اجرا گردد.

**س65: چند نمونه از کتاب­هایی که مسئله­ی ایمان و کفر و جریان حاکمیت را بر اساس روش و عقیده­ی سلفی بررسی می­کند را معرفی نمایید.**

کتاب­های متداول و در دسترس در این امور مهم که بسیار مفید هم هستند عبارتند از:

1. شرح العقیدة الطحاویه.
2. بخش دوم کتاب معارج القبول.
3. شرح العقیدة الواسطیة.
4. کتاب الإیمان اثرِ ابن تیمیه/.
5. جلد هفتم مجموع الفتاویِ ابن تیمیه/.
6. کتاب الإیمانِ فتح الباری، شرح صحیح البخاری.
7. کتاب الإیمان صحیح مسلم به شرح نووی.
8. کتاب (الردّة) که از کتاب­های فقه می­باشد.

و در مسئله­ی حاکمیت:

1. کتاب الحکم بالقوانین الوضعیة تألیف دکتر أشقر.
2. رسالة تحکیم القوانین، به قلمِ محمد بن ابراهیم.

و می­توان به این دو کتاب نگاهی انداخت:

1. جلد چهارم تفسیر اضواء البیان، اثر شِنقیطی.
2. جلد هفتم مسند امام احمد با تحقیق احمد شاکر.

**س66: چرا سلفی­ها به کوتاه کردن لباس و بلند نمودن ریش پایبند هستند و زنان خود را وادار می­کنند که نقاب بزنند، تا با این کارها میان مردم انگشت­نما شوند؛ حال آن­که تمام این موارد از مظاهر خارجی افراد است؛ در حالی که مهم عملِ قلب و درست بودنِ باور و اعتقاد است؟**

 اسلام هرگز مردم را وادار نمی­کند تا پوششی خاص را بر خود تحمیل کنند. مسلمان می­تواند هر نوع لباس و پوششی که دوست دارد، بپوشد. زیرا اصل و قانون شرعی در این امور، اجازه و رخصت است.

 لیکن اسلام ضوابط و قوانینی برای ظاهر و پوشش مسلمان وضع نموده­ است که باید آن را مراعات نماید. همان­گونه که اسلام انواع خوراکی­ها و نوشیدنی­ها را حرام کرده است، با وجودی که اصل در خوراکی­ها و آشامیدنی­ها اجازه و آزاد بودن است. در پوشش و ظاهر هم این قانون وجود دارد.

 اسلام حرام نموده است که مسلمان همانند کفار و مشرکین لباس بپوشد. و تشبیه مرد به زن و بالعکس را هم حرام دانسته است. پوشیدن ابریشم و طلا را بر مردان ممنوع کرده و لباس‌های بدن­نما و اندامی که نمایان­گر عورت­هاست را هم حرام دانسته است.

 بدحجابی و نیمه عریان بودن هم بر زنان مسلمان حرام شده است و پوشش را لازمه­ی آنان می­داند. لیکن علما در آن­چه زن می­تواند از بدن خویش نمایان کند، بر دو نظریه­اند:

نخست: ظاهر نمودن چهره و دست­ها جایز است.

 دوم: ناجایز بودن نمایان کردن چهره و دست­ها. بلکه واجب است زن در مقابل مردان بیگانه و نامحرم تمام بدن خویش را بپوشاند.

 اما هر دو گروه بر این اتفاق دارند که استفاده از نقاب و پوشیدن دست‌ها، بهتر از ظاهر نمودن آن­هاست. اختلاف در این مورد که آیا پوشاندن صورت و دست­ها فضیلت است یا فرض. هردو گروه پوشاندن آنها را در صورتی که زن زیبا باشد یا چهره­اش را آرایش کند و موجب فتنه گردد یا این­که در انظار عموم بوده و همه بدون پروای الاهی به او می­نگرند، واجب می­دانند. بسیار واضح است که این امور، استفاده از نقاب را مطلوب و پسندیده می­کند.

 اما کوتاه کردن لباس(برای مردان از قوزک پا به بالا) و رها کردن ریش به دلیل دستور شارع است. پایبندی به این امر جزو دین است و باعث تقرب الاهی می­شود. چند نمونه از روایاتی که در این مورد آمده را بیان می­داریم:

 در کتاب ریاض الصالحین تالیف امام نووی/ از ابوهریره روایت است که رسول اللهص فرمودند: «مَا أسفَل مِنَ الکَعبیَنِ مِنَ الإِزارِ فَفِی النَّارِ»: «هر اندازه ازار(شلوار یا پایین پوش) از قوزک­ها پایین­تر باشد، در آتش است»[[75]](#footnote-75).

پیامبر ص به جابر بن سلیمس فرمود: «وارفَع إِزاركَ إِلى نِصْفِ السَّاقِ، فَإِن أبيتَ فإلى الكَعبين، وإِياكَ وإِسْبال الإِزارِ فَإِنَّهَا مِن المخِيلةِ وإِنَّ اللَّه لا يحبُّ المَخِيلة»: «شلوارت را تا نصف ساق پایت و اگر نخواستی و دوست نداشتی تا دو قوزک پا بالا بکش و از دراز کردن ازار(پایین پوش) یا شلوار بپرهیز که این کار از تکبر است و الله تکبر را دوست ندارد»[[76]](#footnote-76).

ابو سعید خدریس از قول رسول اللهص روایت می­کند: «إِزْرَةُ الْمُسْلِمِ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، وَلَا حَرَجَ - أَوْ لَا جُنَاحَ - فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَعْبَيْنِ، مَا كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ، مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطَرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ»: «بلندیِ ازار یا شلوارِ شخص مسلمان تا نصف ساق باید باشد، واگر بین نصف ساق تا قوزک­ها هم باشد،گناهی نیست. آنچه از قورک­ها پایین­تر باشد در آتش است. هر کس پایین­ پوشَش را متکبرانه دراز و آویزان کند، الله به او نگاه نمی‌کند»[[77]](#footnote-77).

عبدالله بن عمر س می­گوید: در حالی که ازارم(لُنگ) بلند و آویزان بود، از کنار رسول اللهص گذر کردم، فرمودند: ای عبدالله ازارت را بالا بکِش. من هم آن را بالا کشیدم. سپس فرمود: بیشتر. بعد از آن پیوسته چنین می­کردم. بعضی از جمع حاضر پرسیدند: چقدر بالا؟ فرمودند: تا نصف ساق‌ها[[78]](#footnote-78).

 امام شمس الدین ذهبی در کتاب (الکبائر) بلند بودن لباس را از گناهان کبیره می­شمارد. چنان­که در گناه کبیره­ی شماره­ی 55 می­نویسد: آویزان نمودنِ لُنگ(پایین پوش)، لباس، شلوار از روی تکبر و فخر از گناهان کبیره است. و برخی از روایات مذکور را آورده است. و در کتاب گران­سنگ خویش به نام (سِیَر اعلام النبلاء) آورده است که ابن عمرس لُنگ یا ازاری می­پوشید که به نصف ساق­هایش می­رسید.

 و می­گوید: ابن عمرس لباسی می­پوشید که ابریشمی نبود. ولی به دلیل ترس از تکبر و فخرفروشی لباسی پنبه­ای نرم و لطیف می­پوشید. سپس در ادامه­ی مطلب آنان که لباس خود را دراز و آویزان می­کنند، نکوهش می‌کند. خصوصاً اگر از اهل علم باشد. خلاصه­وار چنین می­گوید:

 هر لباسی[[79]](#footnote-79) که در شخص تکبر و فخرفروشی پدید آورد، صد در صد باید کنار گذاشته شود. گر چه ابریشمی و طلایی هم نباشد. جوانان را می­بینیم که لباس­های بسیار گشاد با آستین­های بلندِ پشمی، ابریشمی و یا پنبه­ای می­پوشند که قیمت آن به چهارصد یا نزدیک به چهارصد درهم می­رسد. تکبر و مباهات هم در گام­زدنش نمودار است. اگر با نرمی نصیحت و ملامتش کنی ، برمی­افروزد و می­گوید: مگر من تکبّر دارم. در حالی که می‌بینیم ابن عمرس از تکبر بر خویشتن بیم دارد. همچنین فقیهِ بزرگوار عمر بن خطاب هم از این مسئله بیمناک است. حال اگر فقیهِ خوش­گذرانِ تجاوزگر را گویی که لباست از قوزک­ها بلندتر و آویزان است و این حدیثِ رسول اللهص را به او گوش­زد کنی که: «ما أسفل من الکعبین من الإزار ففي النار»: «هر اندازه ازار(شلوار یا پایین پوش) از قوزک­ها پایین­تر باشد، در آتش است»، گوید: این روایت برای انسانِ متکبّر است؛ من از روی تکبّر چنین نمی­کنم.

 تو میبینی این­گونه خویشتنِ نادان را با تکبر تبرئه می­کند و نصّ عام و مستقل را با حدیثِ جداگانه و مستقلِّ دیگری که برای تکبر آمده است، خاص می­کند. و با استناد به سخن ابوبکر صدیقس که گفت: ای رسول شلوارم آویزان است، و پیامبرص فرمود: «لستَ ممَّن یَصنَعُهُ خُیَلاء» «تو از آنان که متکبرانه چنین می­کنند نیستی»، کار خود را توجیه می­کنند. در جوابشان می­گوییم: ابوبکرس در ابتدای پوشش آن­را بالای قوزک می­بست و بعداً آویزان می­شد. و پیامبرص فرمودند: «إِزْرَةُ الْمُسْلِمِ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ، وَلَا حَرَجَ - أَوْ لَا جُنَاحَ - فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَعْبَيْنِ، مَا كَانَ أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ، مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطَرًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ»: «بلندیِ ازار یا شلوارِ شخص مسلمان تا نصف ساق باید باشد، واگر بین نصف ساق تا قوزک­ها هم باشد،گناهی نیست. آن­چه از قوزک­ها پایین­تر باشد در آتش است. هر کس پایین­پوشَش را متکبرانه دراز و آویزان کند، الله به او نگاه نمی­کند».

 و همانند این نهی در مورد کسانی است که قوزک­ها را می­پوشانند و آستین­ها را از اندازه­ی عادی بلندتر کرده و ریشه­های لباس را هم بلند می‌کنند. تمام این موارد تکبرهای پنهانیِ درون است.

گاهاً برخی به دلیل ندانستن معذور هستند؛ لیکن عالمی که این نهی را به مردم متذکر نمی­شود چه عذری دارد؟! اگر شخصی از سوی امام یا نائب وی خلعتی از نوع لباس ابریشمی یا طلا و... دریافت کرد و آن خلعت و بخشوده هم از نوع محرّماتی همچون پوست درندگان و غیره بود که در حدیث آمده است، می­بینی شخص آن را پوشیده و به آن فخر و مباهات می‌کند. و اگر کسی به خاطر این نوع هدیه­ها و درجه ها به آنان بی­توجهی کند، ناراحت می­گردد. خصوصاً اگر آن خلعت و بخشش برای وزارت، پُست و یا مقامی همچون مأمورِ أخذ مالیات و عوارض یا درجه­دار و غیره باشد که آن فرد آماده­ی ظلم و خشم و اهانت و زدنِ مردم است. او چنان که در هنگام اخذ چنین درجه و هدیه­ای، بزرگ داشته می­شود در هنگام بازپس گرفتن حکم، هدیه و یا درجه­اش به وی اهانت می­گردد و در آخرت عذابی سخت­تر و مجازاتی بدتر خواهد داشت. الله از ابن عمر و پدرش راضی باد. کجا افرادی دیندار، باتقوا، عالم، خداترس و بیمناکی هم­چون ابن عمر س یافت می­شود، که خلافت به او پیشنهاد شود و نپذیرد. یا همچون عثمانس که قضاوت را به او عرضه دارند و سر باز زند. یا بسان علیس که نیابت شام را به او واگذارند و دست رد برسینه­شان زَنَد. الله هر که را بخواهد، به سوى خود برمى‌گزیند، و هر که را که از در توبه درآید، به سوى خود راه مى‌نماید[[80]](#footnote-80).

گویند زمانی که عمر بن خطابس ضربه خورد و مردم به عیادتش می‌آمدند، در میانشان جوانی بود با لباس دراز و آویزان. خلیفه­ی راشد کارش را نپسندید و به او تذکر داد و گفت شلوارش را بلند و آویخته نکند. و گفت: این در مقابل آفریدگارت به تقوا نزدیک­تر و برای لباست پاک­تر است. یعنی این کار تو مساوی با اطاعت از الله است و لباست که پایین­تر از قوزک است کثیف نمی­شود.

اما در مورد رها نمودن ریش و بلند کردن آن روایاتی متعدد از رسول اللهص ثابت است. از جمله:

روایتی که امام مسلم آورده و می­گوید: ابن عمرس گفته است: ما امر شدیم که ریش­هایمان را بلند و رها کنیم. رسول اللهص می­فرماید: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَأَوفُوا اللِّحَى»: «با مشرکین مخالفت کنید؛ سبیل ها را کوتاه کرده و ریش ها را بلند و رها کنید»[[81]](#footnote-81).

ابوهریرهس می­گوید: رسول اللهص فرمودند: «جُزُّوا الشَّوَارِبَ وَأَرْخُوا اللِّحَى خَالِفُوا الْمَجُوسَ»: «سبیل‌هایتان را کوتاه کرده و ریش‌هایتان را بگذارید و (با این کار) با مجوس مخالفت کنید»[[82]](#footnote-82).

 عملکرد خود رسول اللهص هم همین گونه بوده است. امام مسلم از جابر بن سمرهس روایت می­کند: که ریش رسول الله علیه الصلاة و السلام بسیار زیاد بود. عایشه ل گوید: پیامبر ص ریش پر پشتی داشت که تا سینه­اش را می­پوشاند. به خباب بن ارتس گفته شد: آیا رسول اللهأ در نماز ظهر و عصر قرائت می­خواند؟ گفت: بله؟ گفتیم: از کجا متوجه آن می‌شدید؟ گفت با تکان خوردن ریش مبارکص[[83]](#footnote-83).

 حال که این جریان معلوم شد، پس دانستی جوانانِ پایبند که لباس را کوتاه کرده و ریش را رها و بلند می­کنند و زنان را به حجاب و نقاب دستور می­دهند، به دین عمل می­کنند. کوتاه نمودن لباس تا نصف ساقِ پا سنت است و حتمی و لازمی نیست. مهم این است که لباس از دو قوزک پایین­تر نرود. اما امروزه بر عکس، همه در عملِ به سنت خُرده­گیری می­کنند؛ درحالی که باید بر مخالفین سنت اعتراض شود. جای تعجب است که مردم لباس­های کوتاهِ زنان و شلوار­های آنان را می­پذیرند و دوست می­دارند، و در عوض در مقابل جوانانی که حتی کوتاهی لباس آنان به اندازه لباس خانم‌های بی­حجاب هم نیست، اخم کرده و چهره در هم می­کشند و از این افراد متنفر می­شوند!.

 بر هیچ کس پوشیده نیست که بنده­ی الله باید عملش با شرع موافق بوده و نیتش برای اللهأ خالص باشد. یعنی صلاحِ صورت و ظاهر با صلاحِ قلب و نیت در او جمع باشد. اگر اخلاص نابود شد، عمل باطل می­گردد. و اگر در عمل، با شرع مخالفت شد، عملِ شخص به خودش بازگشت داده شده و پذیرفته نمی­شود. از ابوهریرهس روایت است که پیامبر ص فرمودند: «إن الله لا ینظر إلی صُوَرِکم وأموالِکم ولکن ینظر إلی قُلوبِکم وأعمالکم»: «الله به چهره­ها و مال­هایتان نگاه نمی­کند، بلکه به دل­ها و اعمالتان می‌نگرد»[[84]](#footnote-84).

بنگر که چگونه رسول اللهص میانِ سلامتِ قلب و درست بودنِ عمل با شرع، جمع نموده است.

**س67: چرا پیروان دعوت سلفیت به کتُب ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزی رحمهما الله بیش از کتاب­های دیگر توجه می­کنند؟**

 سلفی­ها به کتاب­های سودمند علوم شرعی بی­توجهی نمی­کنند. هدف آنان طلب حق و تحصیل علم برای عمل کردن است. همگان به این جریان اذعان دارند که طلابِ سلفی از همه کوشاترند و در این راستا یَدِ طولایی دارند.

 ابن تیمیه / علامه­ی بی­همتاست. بر علوم شرعی احاطه­ای بس بزرگ دارد. شاخه­ای از شاخه­های علم نیست مگر این­که وی در آن سهم بسزایی دارد. تألیفات فراوانش گویای این مطلب است. جواب­ها و فتواهای ماندگارش بر علم سرشار او و دقت فهم و تسلط وی گواهی می­دهد. در عصر مملوکی عالم بارزِ سلفیت بوده است. عصری که به تلاش ابن تیمیه / و شاگردش، شاهد زنده شدنِ سنت بوده است. چنان که شاهدِ ریشه­کن شدن بقایای صلیبی­ها و شکست مغولان در شام بوده است. ابن تیمیه / در این جهاد با شمشیر و قلم خویش نقش فراوانی داشته است. ابن قیم جوزی از بهترین و زیرک­ترین شاگردان ابن تیمیه رحمهما الله بوده است. بلکه در برخی از نوشته­های بزرگِ خویش از ابن تیمیه / هم بالاتر بوده است.

 هیچ کس فضل و برتری ابن تیمیه و سپس ابن قیم جوزی رحمهما الله را انکار نمی­کند. حتی دشمنانِ دعوت سلفیت. گر چه به هر دو تهمت­های ناروا و نادرستی از جانب متعصبین مذاهب فقهی، صوفیان تندرو، معتزله و کلامی­ها زده شده است.

سببِ توجه و پرداختن بیشتر به کتب ابن تیمیه و ابن قیم جوزی رحمهما الله موارد زیر است:

1. کتاب­های آن دو تقریباً تمام موضوعات اسلام را در برگرفته و در موردشان به قدر کافی سخن گفته­اند.
2. آن دو حتی در برخورد با مخالفین مذهب سلفی و کسانی که از این روش روی گردانده­اند، متصّف به انصاف هستند.
3. آسان بودن الفاظ ومعانی این کتاب­ها. و نیز این­که کم­کم و پیوسته به صورت عقلی با پشتوانه­ی ادلّه­ی تفصیلی و ریزِ شرعی به پیش می­رود.
4. شناخت راه­های اعتراضِ مخالفین و وجه اختلاف آنان با شرع. احاطه­ی آن­دو در این زمینه باعث شد جواب آنان کافی، پربار، دقیق، رسا، روشن و درست باشد.
5. ارجاع دادن آن دو بزرگوار به علوم سلف صالح و حرکت در مسیر آنان و سلامت فطرت و سرشتِ هر دو در بحث­های عقیدتی که نهضتِ علمی دینی را در دل­ها بیدار می­نمود. نهضتی که مبتنی بر فهم و بررسی قرآن و سنت برروش سلف صالح بود.
6. آزادی آن­دو از قید و بندهای مذهبی و تعصب و تقلید؛ که این خود دلالت می­نمود، هر دو بر ابزار اجتهاد در علوم شرعی مسلط می‌باشند. بیرون شدن ابن تیمیه و ابن قیم جوزی از مذهب حنبلی، اگر می­دانستند فتوای خلافِ مذهب بر حق است، شاهدی بر این ادعا است. با این وجود گفتیم که سلفی­ها هرگز در توجه به دیگر کتاب­های علمیِ مفید کوتاهی نکرده­اند. کتاب­هایی هم­چون فتح الباری نوشته­ی ابن حجر عسقلانی، شرح نووی بر صحیح مسلم، نیل الأوتار اثرِ شوکانی، تفسیر ابن کثیر، مجموع الفتاوی، المغنی نوشته­ی ابن قدامه، شرح عقید­ه­ی طحاوی به قلم ابی العز حنفی و دیگر کُتُب که می­بینی میان سلفی­ها دست به دست می­چرخد و از آن بهره می­برند.

**س68: چرا سلفی­ها متهم­اند که فقط از اساتید سلفی خویش علم می‌آموزند، آن­ها را بسیار بالا برده و از سخنان آنان سر بر نمی­تابند، در نظر ایشان همیشه این اساتید درست گفته­اند و تمام مسایل را می­دانند؟**

 در حقیقت باید گفت: این تهمتی بسیار بزرگ است. زیرا سلفی­ها وقتی می­بینند قوانین عقیدتی و فروعِ دین در میان امت پدیدار گشته است از همه­ی مردم شادمان­تر و خوش­حال­تر هستند. حتی اگر ببینند فضیلتِ آشکار نمودنِ این مهم به دیگران بر­می­گردد. چرا که آنان حق را فقط و فقط برای الله متعال می­خواهند و بس. و همیشه برای بندگان صالحِ الاهی آرزوی توفیق روز افزون از الله ﻷ طلب می­کنند.

لذا حقایقی وجود دارد که باید آن­را گوشزد نمود:

1. سلفی­ها تقلید را نمی­پذیرند و خواهان دلیل هستند. شیفته­ی تشخیص احکام درست از نادرست هستند. لذا تنها نقلِ اقوالِ مذاهب فقهی چهارگانه آنان را قانع نمی­کند. مگر این که سخن صواب و درست یا قول راجح را بر حسب قدرت ادلّه­ دریابند.
2. سلفی­ها به عنوان طلاب دین می­کوشند و معتقدند فقط وقتی از فهم و درک یک مسئله عاجز شدیم و نتوانستیم میان ادلّه­ی معارض ترجیبح دهیم، باید تقلید نمود. آن­ها می­گویند دیگران هم نباید تقلید کنند. مگر کسی که قدرت بررسی اقوال و دلایل علما را ندارد. سلفی­ها خوب می­دانند که آنان مجتهدین دینی نیستند. چرا که درجه­ و رتبه­ی اجتهاد بسیار بالاست. با ادعا و آرزو نمی­شود به آن دست یافت. لیکن ایشان طالبان دین­اند. با جدیت کامل دین را فرا می­گیرند. و برای یادگیری و تحصیل احکام دینی که بدان نیازمند هستند، تلاش می­کنند. سلفی­ها عیب نمی­دانند اگر ببیند طلابی هستند که می­توانند دلایل دینی را بررسی و مقایسه کنند و برحسب قوّت و قدرتِ دلیل، بعضی را بر برخی دیگر ترجیح دهند.

 وظیفه­ی هر مسلمان است که به این کار تشویق نماید؛ نه این که حمله­ور شده و بر ایشان خُرده­گیری کرده و خوارشان کند.

 لذا سلفی­ها از اول تا آخر پیرو بوده­اند نه مبتدع و نوآور. هر گفتاری از ائمه­ی اهل سنت را که با قرآن و سنت موافق باشد، قبول می­کنند. معتقدند حق، خارج از مجموعِ اقوال ائمه­ نیست و امّت برای امور دینی نیازمند گفتار ایشان هستند.

1. سنت نبوی به ما می­آموزد که عالم­تر و فقیه­تر را بنا بر نیاز به علمِ آن شخص، بر دیگران مقدم نماییم. علمای منتسب به روش سلفییت در رویکرد خویش تلاش می­کنند در مسیر قرآن و سنت حرکت کنند. بر اقوال ائمه اطلاع کافی دارند و ادلّه­ی آنان را می‌فهمند و قادر به ترجیح میان اقوال آن­ها هستند. آنان حاملان فقه صحیحی هستند که مسلمان را نسبت به دینشان آگاه می­کنند و آنان را از تلاش خسته کننده و بی­فایده­ی میان اقوالی که دلیلش را نمی­داند و یا قدرت ترجیح یکی بر دیگری را ندارد و منجر به حیرانی می­گردد، باز می­دارد.

امروزه فراگیری علم از علمای سلفی که پایبند قرآن و سنت و فهم سلف صالح و رجوع به گفتار ائمه­ی دین و ترجیح میان اقوال آن­ها هستند، در زمره­ی اسناد عالی که بسیار کم­یاب و نادر می­باشد، است. نه تنها کمیاب است بلکه عنقریب است مفقود و نایاب گردد. الله جزای خیر دهاد! آن ­را که با تحقیق، مختصر کردن، تصحیح و تضعیف کردن، راه فهم سنت را بر امت آسان و دست­یافتنی می­گرداند. احکام و مسایل فروع و اصول را که به فراموشی می­گرایید، به یاد آورد و دست نیافتنی­ها را در دسترس قرار داد و پنهان­ها را آشکار کرد. الله جزای خیرش دهاد! این زحمت­ها در گوشه کنار دنیا در دسترس جوانان اسلامی است و از اقصی نقاط جهان از این نوشته­ها و فتواها بهره می­برند.

 مطالب این کتاب­ها را به ذهن سپرده و حفظش کردند و بر مدعیانِ زبان دراز غالب آمده و گوی سبقت را از آنان ربوده­اند. مدعیانی که فکر می­کنند چیزی بارشان است، یا مردم می­پنداشتند که این آقایان علمی دارند. خود و مردم این مدعیان دروغین را علمای بزرگوار می­دانستند و سخنانِ نادرست را ترویج داده و بسیاری را گمراه می­کردند.

**س69: چرا سلفی­ها متهم به طعنه و عیب­جویی در ائمه­ی مذاهب چهارگانه و خُرده­گیری بر آنان هستند؟**

 این دروغی است که بیشتر به تهمت می­ماند. سلفی­ها تقلید را رد کرده و دلیل را برمی­گزینند و در هر حکمی خواهان دلیل­اند. اگر حکم یک امام را ترک و حکم امامی دیگر را بر آن مقدم می­دارند، بر اساس دلیل و برهان است. و این به معنای طعنه به آن امام مجتهد و عالم گران­قدر نیست. چرا که هر عالم و مجتهدی نهایت تلاش و کوشش را برای شناخت و رسیدن به حق به کار می­گیرد؛ حال اگر به نتیجه­ی درست دست یافت به فضل الاهی دارای دو اجر است و اگر به خطا رفت به دلیل تلاشش یک اجر برده است.

حقیقتاً سلفی­ها از همه­ی مردم، بیشتر عامل به اقوال ائمه­ی اربعه و دیگر ائمه­ی صحابه و تابعین هستند. آن­ها بیشتر از همه­ی مردم از ائمه درس می­گیرند و به آنان منتسب هستند. هرگز آراء فقهی سلفی­ها بعد از ترجیح میان آراء فقهی مختلف، از اقوال یکی از فقها خارج نیست.

 آیا بر کسی که در نظریاتِ ائمه­ی اربعه رحمهم الله به دنبال حق و فتوای درست است، عیب و ننگی هست؟! کدام یک راه­یافته­تر هستند؟ کسی که تمام فتواهای مذهب را قبول کرده و درست را هم­چون نادرست و غلط را بسان صواب می­داند، یا کسی که بدون بدگویی و طعنه میانِ قولِ صحیح و نا صحیح فرق قایل می­شود؟!.

سلفی­ها در این راستا پیروان ائمه هستند نه مبتدع و نوآور. چرا که ائمه­ی اربعه خود تشویق کرده­اند که سخنان ایشان در ترازوی کنکاش و سنجش قرار گیرد و با قرآن و حدیث مقایسه شود، و در آخر هر کدام که موافق آمد را برگزینند. سلفی­ها بر این باورند که امت اسلامی آن­چه در دین بدان نیاز دارند، در مجموعِ مذاهب ائمه یافت می­شود.

**س70: می­توانید نمونه­هایی از اقوال ائمه که دیگران را به تحقیق و بررسی آراء و نظریات خود و آن­چه با قرآن و سنت در تضاد است تشویق می­کنند را، ذکر کنید؟**

 گفتارشان در این زمینه بسیار مشهور است. امام مالک / می­گوید: هر کس کلامش قبول و ردّ می­گردد به جز رسول اللهص.

 از امام ابوحنیفه / نقل است: شایسته نیست کسی که دلیلم را نمی‌داند، فتوای مرا به دیگران تجویز کند.

امام شافعی / گفته است: هر گاه حدیث صحیح شد، مذهب من هم همان است. و می­گوید: اگر دیدید گفتارم با حدیث در تضاد است، به حدیث عمل کرده و سخنم را به دیوار بکوبید.

امام احمد / گوید: سخنِ هیچ کس هم­پای کلامِ الله ﻷ و رسول اللهص نیست.

**س71: سلفی­ها متهم شده­اند که قبل از رشدِ افکار جوانان مسلمان، شیفته­ی آموزش دادن علوم گذشتگان به آنان هستند؛ که در نتیجه این جوانان از فراگیری علوم جدید و قبول آن منصرف می­شوند، نظرتان چیست؟**

گمان به این که راه سلفی­ها بدون رشد افکار و بدون عمل به علوم جدید، آموزش علوم گذشتگان است، پنداری نادرست و زشت نشان دادن تعمّدی چهره­ی سلفیت است. به کرّات گفته­ایم سلفی­ها با علوم دنیایی دشمنی ندارند. چگونه چنین اندیشه­ای ممکن است حال آن­که فراگیری برخی از این علوم بر امت، فرض کفایه است. حتی برخی دیگر از علوم برای آنان که مشغول به آن هستند، هم­چون پزشکی، مهندسی و دیگر صنایع سنگین فرض عین است.

اگر نیم­مگاهی به علمای سلف بیندازیم، خواهیم دید که از پیشگامان فراگیری علوم شرعی و دنیوی بوده­اند. می­بینیم در کنار فراگیری علوم دینی شغل و حرفه­هایی داشتند که با آن ارتزاق کرده و جامعه را سودمند می­کردند.

علمای سلفی به علوم غیرشرعی هم توجه نمودند و در آن حضوری دیرینه دارند. مثلاً ابن تیمیه / نظریات خویش در علوم ریاضی و طبیعی در کتاب­­های( الرد علی المنطقیین) و (نقض المنطق) ارائه می­دهد. و روش استنباطی ارسطو را زیر سؤال می­برد. و تلاش و توجه خود نسبت به رویکرد تحقیقی که برتری علوم تجربی معاصر ما به آن بر می­گردد را، آشکار می­کند. لذا ابن تیمیه / در این زمینه از پیشکسوتانِ دوران خویش است.

اما شاگردش ابن قیم جوزی/ که سلفیتش مانع از تحصیل او در علوم دنیوی و تبحّر در آن­ها نشد، کتاب­هایش را در پیش رویمان نظاره­گر هستیم که گواه آگاهی او بر علوم پزشکان قدیم و علم پزشکی دوران خود اوست. از امثال بقراط و جالینوس نقل قول­ها دارد. باب­های 16 و 17 آخرِ کتابش به نام (تحفة المودود) بر این امر گواهی می­دهد. همین­طور کتابش در زمینه­ی طِبّ نبوی.

در این راستا ابن رجب حنبلی/ را هم فراموش نکن.

طلب حق و رسیدن به آن مرهون بازگشت به قرآن و سنت است. و برای فهم قرآن و سنت از کلام ائمه­ و سلف صالحِ امت بهره­گرفتن عیب نیست. بلکه این کار یعنی بهره­مند شدن و استفاده از تلاش آنان و شیفته بودن به آگاهی کامل بر علم و تلاش ایشان که قبل از ما با آن، قرآن و سنت را فرا گرفتند.

**س72: چند نمونه از کتاب‌هایی که جریان سنت و بدعت را بررسی کرده و اطلاع بر آن را آسان می­گرداند، نام ببرید.**

1. الإبداع فی مضار الإبتداع، شیخ علی محفوظ.
2. السنن و المبتدعات، محمد بن عبد السلام.
3. الرد علی البدع و الحوادث، ابی شامة.

کتاب­هایی که در این زمینه اصل و مادر هستند:

1. کتاب الإعتصام، شاطبی.
2. المدخل، ابن الحاج.
3. اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم، ابن تیمیه/.

بامداد 24/شوال/1436هـ ق

ابوخالد عبدالله محمدی

1. - مصدر صناعی از اضافه شدن یای نسبت و تای مؤنث در آخر کلمه ساخته می­شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - لسان العرب، ابن منظور، چاپ دارالمعارف ج3/ ص 2068 – 2070. محیط المحیط پترس بستانی ج3/983. [↑](#footnote-ref-2)
3. - شیعه. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابن حجر قطری (العقائد السلفیة بأدلّتها العقلیة و النقلیة).

پس روش سلفی قِدمتی دیرینه به درازای عمر تاریخ اسلامی دارد. و همچون فرقه­ها و گروه­های دیگر ابداً بعد از رحلت جان­کاه رسول اللهص ظهور نکرده است. نسل به نسل ترقی و رشد نمود و همانند دیگر گروه­ها و فرقه­ها بر خط­­مشیِ عالم و اندیشمندِ خاصی ایفای نقش نکرده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - احمد، ابوداود، ترمذی. آلبانی / هم آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - احادیثِ اخلاقی ایمانی که با پند و ارشاد، دل را نرم کرده و باعث ازدیاد ایمان می‌گردد. مترجم [↑](#footnote-ref-6)
7. - شاید بتوان جهت معرفی سلفیتِ قبل از اختلاف برای عموم مسلمانان ، کتاب (التوحید الذی هو حق الله علی العبید) نوشته­ی محمد بن عبدالوهاب / را به عنوان یک نمونه­ی عملی، معرفی نمود. البته این کتاب با بیانی ساده و روان به برخی از مسایل بعد از اختلافات هم اشاره دارد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - شنیداری، که همان ادله­ی نقلی هستند. مترجم. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابن ماجه، حاکم در المستدرک. آلبانی / در تحقیق «السنة» نوشته­ی ابن ابی عاصم گفته است، سند اسن حدیث، «جید» است. سلسله احادیث صحیح شماره: 203، 1492. در کتاب ظلال الجنة نیز آن را صحیح دانسته است. ابوداود، احمد در المسند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ترمذی، حاکم در المستدرک. و آلبانی : آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، دارمی، احمد در المسند، و آلبانی : در ارواءالغلیل 2455 و در ظلال الجنة 31، 54 آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - مسلم، کتاب الإمارة. [↑](#footnote-ref-12)
13. - شرح مسلم، نووی، دار الریان للتراث، جلد 5 ص: 66- 67. [↑](#footnote-ref-13)
14. - احمد و ابوداود. آلبانی : هم آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-15)
16. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بیهقی، به صورت مرفوع و موقوف روایت کرده است. سندِ موقوف صحیح است و حکم ِمرفوع را دارد. زیرا مبنای این سخن عقل نیست بلکه شرع است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مسلم. [↑](#footnote-ref-18)
19. .متفق علیه. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ترمذی. [↑](#footnote-ref-20)
21. - سمعی یا شنیداری که همان قرآن و حدیث می­باشد. مترجم. [↑](#footnote-ref-21)
22. - دلایلی که نیاز به بحث و بررسی دارد تا اثبات شود. مترجم. [↑](#footnote-ref-22)
23. - که در این صورت ترجمه آیه چنین می­شود: موسی با الله متعال سخن گفت. مترجم. [↑](#footnote-ref-23)
24. - افراط­­گرایان و تندرو­های جهمیه و شیعه از فرقه­های امت اسلامی نیستند؛ بلکه کاملاً از آن بیرون­اند. (یاسر برهامی). [↑](#footnote-ref-24)
25. - اظهار نظر نکن. بلکه مانند آنان سکوت کن. مترجم. [↑](#footnote-ref-25)
26. - دهریه: کسانی که به اللهأ اعتقاد ندارند و می­گویند: ﴿وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ [الجاثیة:24]. فقط زمان است که ما را می­میراند. مترجم. [↑](#footnote-ref-26)
27. - نقل قول علما در نکوهش رأی و علم کلام بسیار زیاد است. می­توانید به شرح عقیده­­ی طحاوی اثر احمد شاکر و منهاج السنة النبویة، بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول، کتاب النبوات و الفتوی الطحاویة که همه تألیف ابن تیمیه / است مراجعه کنید.

و نیز به دو کتاب الصواعق المرسلة علی الجهمیة و المعطلة، و اجتماع جیوش الإسلامیة علی غزو المعطلة والجهمیة نوشته­ی ابن قیم جوزی نگاهی بیندازید.

و تفسیر آیه­­ی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ٢٤﴾ [محمد: 24]. «آیا در قرآن تدبر نمی­کنند یا بر دل‌هایشان قفل زده شده است». محمد / 24. شنقیطی در أضواءالبیان.

و کتاب صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام، اثرِ حافظ سیوطی.

روض الباسم فی الذب عن سنة أبی القاسم، به قلم ابن الوزیر الیمانی ج 2/168، دارالسلفیة بالقاهرة 1385هـ. [↑](#footnote-ref-27)
28. - از اصطلاحات فلاسفه و متکلمین است. جوهر (یا ذات) آن است که خود، موجود است. و عَرَض(صفت یا ویژگی) آن است که به کمک جوهر پدیدار می­گردد. مانند: زیدِ سیاه.

\*(زید، خودِ شخص و ذات می‌باشد. اما سیاهی که صفت است بر روی زید، نمودار می­شود). مترجم. [↑](#footnote-ref-28)
29. - به الرسالة المدنیة اثر شیخ الاسلام ابن تیمیه مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مسلم. [↑](#footnote-ref-31)
32. - مسلم. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مدّ، پیمانه ای است که برخی آن را به اندازه ی پُری دوکفِ دست دانسته اند که تقریباً 544 گرم می­شود. [↑](#footnote-ref-33)
34. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مسلم. [↑](#footnote-ref-35)
36. - این روایت حَسَن است. [↑](#footnote-ref-36)
37. - احمد، طیالسی در مُسنَد خود، ابن الأعرابی در کتاب معجم خویش. موقوفاً صحیح است. به سلسله احادیث ضعیف و موضوع شماره 533 نوشته­ی شیخ آلبانی/ نگاه کن. [↑](#footnote-ref-37)
38. - پس هر عقیده و عملی که صحابه ش و اهل علم بعد از ایشان بر آن اجماع داشته­اند، برای هیچ کس شایسته نیست که با آن مخالفت نماید. هر کس که می­خواهد باشد. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان در صحیحش. و شیخ آلبانی/ آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-39)
40. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-40)
41. - بخاری. [↑](#footnote-ref-41)
42. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-42)
43. - مسلم. [↑](#footnote-ref-43)
44. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-44)
45. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-45)
46. - احمد، و شیخ آلبانی / با در نظر داشت همه­ی سندها آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-46)
47. - الإعتصام ج2 / 200. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مسلم. [↑](#footnote-ref-48)
49. - احمد، و شیخ آلبانی / آن را صحیح خوانده است. [↑](#footnote-ref-49)
50. - قواعد المنهج السلفی، دکتر مصطفی حلمی. [↑](#footnote-ref-50)
51. - یعنی سلفیت برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد و پویاست. مترجم. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری و نسائی. [↑](#footnote-ref-52)
53. - حدیثی که سندش به رسول ص منتهی می­شود را، حدیث مرفوع نامیده­اند. مترجم. [↑](#footnote-ref-53)
54. - احمد، ابوداود و ترمذی. شیخ آلبانی / هم آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - حدیثی که در مسلم و بخاری آمده است و راوی آن یک صحابه باشد را، متفق علیه خوانده­اند. مترجم. [↑](#footnote-ref-55)
56. - مسلم. [↑](#footnote-ref-56)
57. - مسلم. [↑](#footnote-ref-57)
58. - احمد، نسائی، ابن ماجه، شیخ آلبانی / آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-58)
59. - بخاری و نسائی. [↑](#footnote-ref-59)
60. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-60)
61. - اگر طرف واقعاً کافر باشد گوینده، سخن راستى گفته است و گناهى ندارد و اگر طرف مسلمان باشد، این نسبت ناروا به گوینده برمى­گردد. مترجم. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مسند امام احمد، شیخ احمد شاکر در تحقیقی که بر المسند نموده است آن را صحیح می­داند. [↑](#footnote-ref-62)
63. - بخاری. [↑](#footnote-ref-63)
64. - مسلم. [↑](#footnote-ref-64)
65. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-65)
66. - مسلم. [↑](#footnote-ref-66)
67. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-67)
68. - مسلم. [↑](#footnote-ref-68)
69. - مسلم. [↑](#footnote-ref-69)
70. - بخاری. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ترمذی، نسائی، شیخ آلبانی/ آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-71)
72. - بخاری و مسلم. [↑](#footnote-ref-72)
73. - فتح الباری شرح صحیح بخاری ج16 ص 114. [↑](#footnote-ref-73)
74. - مسلم. [↑](#footnote-ref-74)
75. - بخاری. [↑](#footnote-ref-75)
76. - ابوداود، ترمذی و آلبانی/ صحیحش می­داند. [↑](#footnote-ref-76)
77. - احمد، ابوداود و شیخ آلبانی/ صححیش دانسته است. [↑](#footnote-ref-77)
78. - مسلم. [↑](#footnote-ref-78)
79. - لباس در لغت عرب مفهومی فراتر و عام­تر از واژه­ی فارسی دارد. به هر چیزی که انسان آن را برای پوشش و زیور استفاده نماید، خواه لباس باشد یا لوازم تزیینی، عرب‌ها بدان لباس گویند. مترجم. [↑](#footnote-ref-79)
80. - سیر اعلام النبلاء ج3/ 234، 235، موسسة الرسالة. [↑](#footnote-ref-80)
81. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-81)
82. - مسلم. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بخاری. [↑](#footnote-ref-83)
84. - مسلم. [↑](#footnote-ref-84)